

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۵)

مناقب اهل بیت علیهم السّلام

بیانات:

حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

مقدمه و تصحیح

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

لا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.

علی را دشنام ندهید چرا که علی خدازده شده است و خدای عزوجل را مس

کرده است.»

حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۸

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات
مناقب اهل بیت علیهم السّلام

صفحه	عنوان
۱۷ - ۲۰	مقدمه
	مجلس اوّل:
	امیرالمؤمنین علیه السّلام، مصداق صراط مستقیم
۲۱ - ۴۷	
۲۳	معنای تقرّب
۲۴	حرکت تمام بشر به سوی خدا، چه از روی معرفت و چه از روی قهر و غضب الهی
۲۵	لزوم پیمودن صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه به سمت خدا
۲۶	امیرالمؤمنین علیه السّلام مصداق صراط مستقیم از هر جهت
۲۹	لزوم پیروی از صراط مستقیم امیرالمؤمنین
۲۹	صراط امیرالمؤمنین، صراط نور محض
۳۰	حیازت دو جنبه ملکوتی و بشری در امیرالمؤمنین علیه السّلام
۳۲	راه امیرالمؤمنین، راه بهشت
۳۲	راه بهشت آسان نیست!
۳۳	فرازی از نامه امیرالمؤمنین به والی بصره در کیفیت حکومت‌داری

- ۳۴ امیرالمؤمنین علیه السلام پدر معنوی امت
- ۳۵ تقدّم امام علیه السلام در تمام جهات و مراتب، و تبعیت بقیّه افراد از ایشان
- ۳۶ پیغمبر مأمور جنگ بر تنزیل قرآن و امیرالمؤمنین مأمور جنگ بر تأویل آن
- ۴۱ مخفی بودن قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور خود حضرت
- ۴۱ تأثیر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کائنات
- ۴۱ عقاب دنیوی قاتل امیرالمؤمنین
- ۴۳ نماز خواندن شهیدان به همراه امام حسن علیه السلام بر جنازه امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۴ آشکار شدن موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان هارون الرشید
- ۴۶ آمدن حضرت خضر نبی به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام برای تسلیت
- ۴۷ آتش زدن خیام حرم سیدالشهدا علیه السلام و حالات حضرت زینب سلام الله علیها

مجلس دوّم:

علی، زینت بخش تاریخ و شریعت اسلام و قوام نبوت پیغمبر

۷۵ - ۴۹

- ۵۱ بیانی در نحوه تحقّق معجزات توسط انبیا
- ۵۲ هر پیغمبری خصوصیات روحی خاصّ خود را دارد
- ۵۳ تجمیع تمام خصوصیات و کمالات انبیا در پیغمبر اکرم
- ۵۴ انتقال حقیقت مقام پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۵۶ تصوّب امیرالمؤمنین علیه السلام در دین
- ۵۷ هفت فضیلت از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۵۸ سه مرتبه از مراتب پیغمبر که به امیرالمؤمنین علیه السلام به ارث رسیده
- ۶۰ فضیلتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۰ تکفین و تدفین جناب سلمان توسط امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۳ نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت
- ۶۴ توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام توسط احمد حنبل
- ۶۶ علی، زینت بخش تاریخ اسلام
- ۶۷ مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان یاران خود
- ۷۱ روضه حضرت

مجلس سوم:

قضایای جنگ بدر

۷۷ - ۱۰۸

- ۷۹ تأثیر مشکلات در انتقال انسان از اسباب به مسبب‌الاسباب
- ۸۰ لزوم توجه صرف به مسبب‌الاسباب
- ۸۱ دستور به نماز حاجت در وقت گرفتاری
- ۸۴ **جنگ بدر**
- ۸۵ لشکر و قوای طرفین
- ۸۶ نهی عداس از جنگ
- ۸۸ اعلام آمادگی انصار برای جنگ
- ۸۹ قوای لشکر اسلام در جنگ بدر
- ۹۰ ایثار امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بدر
- ۹۴ عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بدر
- ۹۴ مبارزه تن به تن در جنگ بدر
- ۹۷ کشته شدن ابوجهل در جنگ بدر
- ۹۹ تکبر ابوجهل هنگام مرگ
- ۱۰۱ کیفیت پیروزی مسلمانان در جنگ بدر
- ۱۰۲ سرگذشت اسرای جنگ بدر
- ۱۰۶ روضه امیرالمؤمنین علیه السلام

مجلس چهارم:

تبیین معنای میزان در روز قیامت

۱۰۹ - ۱۳۷

- ۱۱۲ کلام شیخ طبرسی در معنای وزن و میزان
- ۱۱۴ تفسیر معنای میزان توسط آیات قرآن
- ۱۱۵ داستان انحطاط و سقوط بلعم باعورا (ت)
- ۱۱۶ «حق»، میزان عمل در روز قیامت
- ۱۱۷ وجود میزان خاص برای هر عمل

- ۱۱۷ بیان روایاتی در باب حق بودن ائمه علیهم السلام و سنجیدن اعمال با آنان
- ۱۱۷ محبت پیغمبر و ائمه در هفت منزل هولناک به داد انسان می‌رسد
- ۱۱۸ عدل، معنی میزان در روز قیامت
- ۱۱۹ انبیا و اوصیای انبیا، میزان در روز قیامت
- ۱۱۹ حسن خلق، بهترین عمل برای میزان اعمال
- ۱۲۰ روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به میزان
- ۱۲۱ نبودن میزان برای منکرین خدا و لقاء خدا در روز قیامت
- ۱۲۲ نبودن میزان برای مقررین و مخلصین در روز قیامت
- کلام مرحوم علامه طهرانی درباره کلام رسول خدا: «صَرَبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْحَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» (ت)
- ۱۲۴ دوستی بر اساس حلال پروردگار و اثر آن
- ۱۲۵ سنگین شدن میزان توسط عمل خوب و سبک شدن آن توسط عمل بد
- ۱۲۶ امیرالمؤمنین علیه السلام میزان اعمال
- ۱۲۷ عمل پیغمبر یا وصی او میزان عمل هر امتی
- ۱۲۸ داستان ابودرداء در بیهوش شدن امیرالمؤمنین از خوف خدا (ت)
- ۱۲۹ عدل و انصاف امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۳۰ امیرالمؤمنین علیه السلام در هیچ شرایطی ظلم و ستم نمی‌کند
- ۱۳۱ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل درباره حکومت داری
- ۱۳۲ فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در لیلۃ المبیت
- ۱۳۳ دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد و فرار افراد از جنگ
- ۱۳۴ طرز فکر بعضی اصحاب در جنگ احزاب و عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۳۵ شخصیت خبیث مخالفین امیرالمؤمنین در جنگ‌ها
- ۱۳۶ هرچه عمل انسان به عمل امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک‌تر، آن عمل صحیح‌تر و سنگین‌تر

مجلس پنجم:

امیرالمؤمنین علیه السلام محور عدالت و میزان حق

۱۶۸ - ۱۳۹

- ۱۴۲ وجوب جریان عدالت در رابطه با خدا، مردم و خود شخص
- ۱۴۴ امیرالمؤمنین علیه السلام میزان عدالت

- ۱۴۵ نظر علمای متعصب مصری نسبت به علت علاقه شیعیان به ائمه خود
- ۱۴۶ پاسخ به اتهامات احمد امین و دیگران، علیه شیعه
- ۱۴۷ پاسخی دیگر به احمد امین و همفکرانش
- ۱۵۰ پاسخی دیگر به این افترا
- ۱۵۰ داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۵۵ داستان عقیل به نقل از شیخ محمد جواد مغنیه
- ۱۵۹ روضه حضرت
- ۱۶۰ عیادت اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۶۵ سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به قاتل خویش

مجلس ششم:

امیرالمؤمنین علیه السلام میزان سنجش اعمال

۱۶۹ - ۱۹۹

- ۱۷۲ تفسیر و معنی «میزان»
- ۱۷۲ وضع الفاظ برای معانی عامه
- ۱۷۳ میزان یعنی: وسیله سنجش و ترازو
- ۱۷۴ پیامبران و امامان، میزان سنجش اعمال
- ۱۷۵ مراد از میزان، امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۷۶ چگونگی میزان بودن امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۷۶ امیرالمؤمنین علیه السلام وارث جمیع کمالات رسول خدا، به غیر از نبوت (ت)
- ۱۷۷ عفت امیرالمؤمنین علیه السلام میزان برای تمام عفت‌ها
- ۱۷۸ امیرالمؤمنین علیه السلام لوادار فداکاری در دوران رسول خدا
- ۱۷۸ گذشت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا برای اسلام
- ۱۷۹ گذشت امیرالمؤمنین از ابن ملجم مرادی بعد از ضربت خوردن حضرت
- ۱۸۲ شدت عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با برادرشان عقیل
- ۱۸۴ نخواستن پیامبر از صدای ناله عموییشان هنگام اسارت
- ۱۸۴ دقیق تر بودن میزان در قیامت از هر ترازویی
- ۱۸۵ درآوردن تیر سه شعبه از پای امیرالمؤمنین علیه السلام در حال سجده
- ۱۸۶ فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ احد

- ۱۸۷ فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ بدر
- ۱۸۸ فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در لیلۃ‌المیّت و افتخار خداوند به ایشان
- ۱۸۹ کلام ابن‌ابی‌الحدید درباره جمع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۸۹ طلوع صفات جمال و جلال خدا در امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹۰ کلام جبران خلیل جبران درباره عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹۱ کلام ابن‌شهر آشوب درباره عظمت مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام نزد مخالفینشان
- ۱۹۲ تلاش معاویه برای از بین بردن نام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹۳ پیچیدن صیحه امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام عالم، مثل صیحه قیامت!
- ۱۹۴ جاودانگی نور امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۹۴ هرچه ترازوی عمل شیعیان به ترازوی امیرالمؤمنین نزدیک‌تر، در دنیا و آخرت کامیاب‌تر
- ۱۹۵ وصیّت‌های امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام قبل از شهادت
- ۱۹۶ علّت وصیّت حضرت بر مخفی نمودن قبرشان
- ۱۹۷ تجهیز و تدفین امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از محمد بن حنفیه
- ۱۹۹ وداع صعصعه بن صوحان با بدن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام

مجلس هفتم:

بیاناتی پیرامون امام هادی علیه السلام

۲۰۱ - ۲۲۹

- ۲۰۳ فرمایش امام هادی علیه السلام در تفاوت ایمان و اسلام
- ۲۰۶ بیان تاریخ ولادت و شهادت حضرت امام هادی علیه السلام
- ۲۰۶ مختصری از تاریخ حضرت امام هادی علیه السلام
- ۲۰۷ خفقان شدید علیه شیعیان در زمان امام هادی علیه السلام
- ۲۰۸ منع زوّار سیدالشّهدا علیه السلام از زیارت و تخریب قبر مطهر
- ۲۰۸ رفتن مغنیه‌های متوکّل به زیارت سیدالشّهدا علیه السلام
- ۲۱۰ تحمّل مصائب و دشواری‌ها برای زیارت سیدالشّهدا علیه السلام
- ۲۱۰ نهایت ظلم و ستم بر شیعیان و علویین در عصر متوکّل
- ۲۱۱ هلاکت متوکّل به دست فرزندش منتصر
- ۲۱۳ خدمات منتصر به علویین
- ۲۱۴ ملاقات علی بن مهزیار با حضرت هادی علیه السلام

۲۱۶	شفای متوکل توسط حضرت هادی علیه السلام
۲۱۷	برخوردهای شدید متوکل لعنه الله با حضرت امام هادی علیه السلام
۲۱۸	احضار حضرت هادی علیه السلام به مجلس شراب توسط متوکل
۲۱۹	اشعار تکان دهنده حضرت هادی علیه السلام در مجلس متوکل
۲۲۱	تحقیر و تضعیف امام هادی علیه السلام توسط متوکل و عاقبت آن
۲۲۳	مفید بودن ایمان قلبی در هر شرائطی
۲۲۴	شهادت حضرت هادی علیه السلام
۲۲۵	محبوس بودن امام هادی علیه السلام و رفاه خاندان متوکل
۲۲۶	عصر امام هادی، عصر آمادگی جهت غیبت کبری
۲۲۶	تبیین علت کم بودن روایات منقول از امام هادی علیه السلام
۲۲۷	شهادت امام هادی علیه السلام توسط بنی عباس و تجهیز بدن مطهر به دست خود آنها
۲۲۷	هجوگویی شعراء و مردم علیه بنی عباس برای تخریب قبر مطهر سیدالشهدا علیه السلام
۲۲۸	تحمل شدائد و مصیبت ها توسط اهل بیت علیهم السلام برای هدایت انسان
۲۳۱ - ۲۷۰	فهارس عامه

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از ستایش حیّ قیوم و درود و صلوات متواترات بر رسول اعظم و خاندان مطهرش، چنین عارض است بنده ناچیز و عبد عاصی پروردگار که: از آنجا که توفیق ربّانی و الطاف سبحانی قرین همّت و رفیق نیت جمعی از احبّه و اخلاء روحانی گشته تا آثار و افاضات به جای مانده از مرحوم علامه آیه الله سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسّه الزکیّه - را تنقیح و تنظیم و نشر نمایند، که حقّاً و حقیقتاً با سعی بلیغ و کوشش إعجاب انگیز و نیّاتی صالحه به منصفّه ظهور و بروز رسید؛ فلله دُرهم و علیه أجرهم. از جمله این آثار، منبرهایی است که جنابش در مسجد قائم طهران به مناسبت های مختلف، ایراد فرموده است؛ که از آن جمله، چند سخنرانی درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام و نیز امام هادی سلام الله علیه می باشد.

پر واضح است که بیان حقائق و تبیین رقائق در لسان و بیان اولیای الهی از ویژگی و لطائف خاصّی برخوردار است که در سخنان و تعبیر دیگران یافت نخواهد شد؛ و مطالبی که از زبان آنان تراوش نماید، قطعاً هر کدام به عنوان اسوه و نشانه ای از حقایق عالم غیب در مسیر صلاح و اصلاح نفوس و حرکت به سمت عالم قدس خواهد بود.

از خداوند، توفیق روزافزون و تأیید و تسدید برادران و رهروان راستین
مکتب آن بزرگ‌مرد تجرّد و عرفان را خواستارم.

شب جمعه، بیست و یکم صفر ۱۴۳۹

عتبه مقدسه حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها

سید محمد محسن حسینی طهرانی

مجلس اوّل

امير المؤمنين عليه السّلام، مصداق صراط مستقيم

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَيَّ
أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ
مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

... او فانی در ذات مقدس پروردگار و اسماء و صفات او می شود؛^۱ و همین است معنی لقاء پروردگار که خدای علیّ اعلیٰ مؤمنین را به آن بشارت داده است. بنابراین، عباداتی که انسان انجام می دهد و می گوید: من این عبادت را به داعی قربت (یعنی برای نزدیک شدن به خدا) بجا می آورم، معنایش این نیست که انسان راهی را طی کند و به خدا برسد؛ معنایش این است که این عبادت را انجام می دهم، این عبادت روح مرا صفا می دهد و نفس مرا آرام می کند، و آرامش نفس و صفای روح، مقدمه طلوع تجلیات صفات جمال خدا در نفس، و ادراک مؤمن نسبت به پروردگار خود است؛ این معنای لقاء خدا است. و طریق به سوی خدا، از راه نفس است، و تکامل نفس هم به واسطه مجاهدات و عبادات و اعمالی که قرآن و پیغمبر و ائمه به طریق احسن و اکمل برای ما بیان فرمودند می باشد.

۱. لازم به ذکر است که مع الاسف ابتدای صوت این جلسه موجود نبود. (محقق)

غایة الأمر همین طوری که ما می بینیم افعال مردم با یکدیگر تفاوت دارد، همین طور صفات مردم با هم تفاوت دارد؛ و همین طوری که ذکر کردیم، اختلاف افعال مردم ناشی از اختلاف صفات آنهاست؛ اختلاف صفات، ناشی از اختلاف ملکات است. لذا این اختلاف پیدا شده است؛ بعضی دوست دارند نماز بخوانند، بعضی دوست دارند نخوانند؛ بعضی دوست دارند روزه بگیرند، بعضی دوست دارند روزه بخورند؛ بعضی دوست دارند عفت به خرج بدهند؛ بعضی دوست دارند بی حیائی به خرج بدهند؛ بعضی دوست دارند دست به مال حرام دراز نکنند و بعضی دوست دارند بکنند؛ بعضی دوست دارند ایمان بیاورند و بعضی دوست دارند نیاورند. این اختلاف صفات و ملکاتی که در بین مردم است، می بینیم که عالم را مختلف جلوه می دهد و هر فرد با فرد دیگر در این خصوصیات متفاوت است.

اینها همه دارند با این صفاتشان به سوی خدا می روند، ولیکن حرکت به سوی خدا تفاوت دارد. تمام بشر دارد به سوی خدا حرکت می کند، ولی فرق است بین آن کسی که به سوی خدا می رود و به مقام معرفت می رسد و در تحت تجلیات صفات جمال واقع می شود، با آن کسی را که از روی قهر و غضب و در تحت تجلیات صفات جلال و غضب و طلوع مقام قهر و عظمت، به سوی خدا می برند؛ همه اینها ادراک خدا کرده اند و در روز قیامت بر هیچ کس مطلب مخفی نمی ماند، ولی بین مؤمنین که به مقام معرفت حقیقی می رسند و ملتذ به لذت مناجات پروردگار و لقاء خدا هستند و بین کافرین و مشرکین که در تحت صفات قهر پروردگار هستند، تفاوت بسیار است.

این راهی را که مردم مختلف طی می کنند به واسطه غرائز و ملکات خود طی می کنند، و ملکات هم مختلف است؛ باید همه افراد بشر را به یک میزان تربیت کرد که غرائزشان را اصلاح کنند، صفاتشان را اصلاح کنند، ملکاتشان را اصلاح کنند، آن غلّ و غش را بیرون بکشند، نقاط ضعف را در خود ترمیم کنند، بدبینی و حسد و بخل و کبر و استکبار را از خود دور بریزند، شهوت و غضب را در حدّ معینی که مطلوب است نگاه دارند و از تجاوز و زیاده روی خودداری کنند، این می شود صراط مستقیم؛

یعنی آن راهی که انسان را به خدا می‌رساند ولی خیلی آن راه، راه نزدیکی است. ممکن است انسان از نقطه‌ای به نقطه دیگر به واسطه پیمودن راه‌های مختلف برسد. مثلاً اگر کسی از اینجا بخواهد برود دروازه دولت، یک راه این است که از در مسجد مستقیم می‌رود بالا؛ یک راه این است که از خیابان دست چپ، کوشک، از آن خیابان می‌پیچد و از لاله‌زار می‌رود بالا و می‌آید دروازه دولت؛ یک راه اینکه از کوشک می‌رود در فردوسی و بعد می‌رود بالا و بعد می‌آید؛ یک راه اینکه می‌رود خیابان هدایت و بعد می‌رود پیچ شمیران و می‌آید دروازه دولت؛ یک راه این است که می‌رود چهار راه دروازه شمیران و بعد می‌رود از راه عشرت‌آباد می‌آید دروازه دولت؛ اینها همه به دروازه دولت رسیدند؛ یک راه هم این است که می‌رود طرف پایین، چهار راه مخبرالدوله بعد می‌پیچد دم مجلس از آن طرف می‌آید دروازه دولت؛ اینها همه به دروازه دولت رسیدند یا نه؟! و بیش از این ما می‌توانیم راه‌های مختلفی فرض کنیم؛ ولی راه مستقیم به دروازه دولت یک راه است و بس، و آن أقصر فاصله بین دو نقطه است. وقتی رفتیم در مسجد اینجا مبدأ حرکت ماست و منتهای حرکت ما هم دروازه دولت، کوتاه‌ترین راه، این راه مستقیم است و این راه، راهی است که انسان باید طی کند؛ والا هر کس به هر فعلی مشغول باشد، شبانه‌روز او را در چرخ زمان می‌گرداند و سیر ماه و خورشید، عمر او را به پایان می‌رساند و در این دنیا به واسطه حرکت در صفات و غرائز، به نقطه مرگ می‌رسد و تجلیات عالم غیب بر او افاضه می‌شود و صور برزخی را می‌بیند و بالأخره باید به قیامت برود. ولی فرق است بین آن کسی که در صراط مستقیم می‌رود و آن کسی که از آن زوایای خیلی خیلی منفرجه حرکت می‌کند، او هم به دروازه دولت می‌رسد، ولی کمرش شکسته، استخوانش خرد شده، سرمایه را از دست داده، در این راه‌های دور به گرسنگی و تشنگی و به هزار آفت مبتلا شده است، ولی سرمایه‌ها را در راه وصول، از دست نداده است. حالا می‌رود دروازه دولت، آنجا از او انتقام می‌کشند که چرا از صراط مستقیم حرکت نکردی؟! رسیده است، ولی به جلال و به قهر و غضب رسیده است، نه به جمال و لذت و تنعم!

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱ یعنی: «خدایا ما را به یک راه راست هدایت کن!» أقصر فاصله‌ای که ما بتوانیم ذهن خود، فکر خود، نفس خود، افعال خود، سرّ خود را با آن تطبیق کنیم، آن الگو و برنامه زندگی ما باشد، به دنبال او حرکت کنیم به مقصد برسیم.

افراد بشر که غرائزشان مختلف است، از میان این افراد یک فرد هست که از همه بهتر است، ما پیدا نمی‌کنیم؟! در بین جامعه خود ما می‌بینیم بعضی از افراد ذهنشان تاریک است، بعضی روشن، بعضی گذشت دارند، بعضی ندارند، افرادی که گذشت دارند، بعضی گذشتشان زیاد است، بعضی نه، ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾^۲ «همه این مردم مختلف‌اند.» آن وقت در میان اینها یک افراد خوبی را ما انتخاب می‌کنیم که اینها گل سرسبد جامعه و اجتماع‌اند، از نقطه نظر پاکی روح و صافی فطرت و رشید بودن عقل و غلبه نمودن قوای منطق عقلی بر احساسات، آنها از همه ممتازند.

در میان جامعه‌ها می‌گردیم باز یک افرادی را پیدا می‌کنیم نسبت به اینها ممتازند؛ در میان قرون اولین و آخرین می‌گردیم، بالأخره دو نفر به یک شکل پیدا نمی‌شوند، بالأخره یکی از آن دیگری عالی‌تر است، آن یگانه فردی که من جميع الجهات من البدو إلى الحتم، تمام رفتار و عقاید و غرائز و صفات و ملکات و حتی مژه‌زدن او روی حساب است، حتی نفس کشیدن او روی حساب است، خوابش روی حساب است، بیداری‌اش روی حساب است، جنگش روی حساب است، صلحش روی حساب است، جهادش روی حساب است، حیاتش روی حساب است، مماتش روی حساب است، آن امیرالمؤمنین علیه السلام است، ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۳ این الگو را خدا به دست ما داده و گفته است بگیر و عمل کن!

۱. سوره فاتحه (۱) آیه ۶.

۲. سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۸.

۳. سوره فاتحه (۱) آیه ۶.

امیرالمؤمنین آینه تمام نمای صفات پیغمبر است و حقیقت پیغمبر در امیرالمؤمنین درخشید. حالا اگر من بخواهم کیفیت درخشش انوار پیغمبر را در امیرالمؤمنین برای شما بیان کنم، این خیلی به طول می‌انجامد؛ نه مجلس ما فعلاً اقتضاء دارد، نه وقت مجال می‌دهد! اجمالاً تمام غرائز و ملکات و آن صفاتی که در خاتم الانبیاء والمرسلین و یگانه معلّم بشر است و به نصّ آیه قرآن، انبیاء در روز قیامت که در پیشگاه پروردگار حاضر می‌شوند، شهید و گواه بر اعمالشان، پیغمبر ما است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه و نائب اوست، یعنی پیغمبر او را به جای خود گذاشته و گفته است: یا علی، من می‌روم، تو جای منی! یک‌هم‌چنین نسبتی داده است؛ و این ولایت است. ولایت امر اعتباری نیست؛ خاصیتی است در نفس که روی آن خاصیت و براساس تکوین و به پیرو تکوین، پروردگار هم اعلان تکوین می‌کند.

این صفات راه به سوی خداست، صفات امیرالمؤمنین خدا نماست؛ در امیرالمؤمنین شائبه خودپسندی نیست، چون خودی نمی‌بیند؛ مال دوست نیست، چون خودی نمی‌بیند که تعلق مال را به خود بدهد؛ تمام افراد بشر را مانند دانه‌های شانه، یک‌ردیف و متصل به مبدأ می‌بیند، همه عوالم و تمام موجودات را به این نظر نگاه می‌کند، و از این نقطه نظر بین مسلمان و کافر و یهودی و نصرانی فرق نمی‌گذارد.

در ولایت آن حضرت شخص یهودی و نصرانی هم گرسنه نبود؛ آن حضرت به او می‌رساند. داستان حرکت حضرت و برداشتن انبان نان و خرما و قسمت کردن به فقرا و رفتن در آن خرابه و به یهودی کور دادن را که لابد شما شنیده‌اید. بعد از اینکه امیرالمؤمنین از دار دنیا رفت و حسنین با برادران و اصحاب برمی‌گشتند و از آن خرابه عبور کردند و پیرمرد یهودی نابینا را دیدند، رفتند سراغش و دیدند که دارد از حال می‌رود. - : چه خبر است؟ - : «یک مردی بود که شب‌ها می‌آمد و پهلوی من می‌نشست و نان و خرما دهان من می‌گذاشت، سه روز است که نیامده و من دارم می‌میرم!» گفتند: «می‌دانی چه کسی بود؟!» گفت: «نه، هرچه من می‌گفتم، می‌گفت: "من عبدالله هستم، بنده خدا هستم!" خودش را معرفی نمی‌کرد.» گفتند:

«او پدر ما امیرالمؤمنین است!»^۱

حالا امیرالمؤمنین به این یهودی که این کار را می‌کند به نظر خلقت دارد نگاه می‌کند؛ می‌گوید: این بنده خداست، مخلوق خداست و در بین این جمعیت حق حیات دارد، خدا هم حیات او را در ذمه اسلام محترم شمرده، انسان مال یهودی و مال نصرانی را که در ذمه اسلام است نمی‌تواند ببرد، پس باید او هم از بیت‌المال مسلمین، یا از مال شخصی من استفاده کند و ارتزاق کند؛ و من که امام و ولی مسلمین هستم باید به او رسیدگی کنم، همین طوری که به سایر افراد مسلمان رسیدگی می‌کنم!

این آن صراط مستقیم امیرالمؤمنین است که نفسش او را به این امر الزام و اदार می‌کند و دنبال این کار حرکت می‌کند. امیرالمؤمنین حاکم است، حاکم یعنی سلطان؛ آنها هم همه در قصرهای خود خوابیده‌اند و اطراف آنها را پاسبانان گرفته‌اند و به مجالس شراب و غنا و رقص و ... می‌گذرانند.

مگر هارون‌الرشید شب‌ها تا به صبح از این مجالس نداشت؟! داستان شب‌نشینی‌های هارون و بزم هارون در کتب تواریخ معتبر ثبت است که بهترین دختران زیبا را از دنیا برای او می‌آوردند و بهترین زنان مُغَنّیه و مجالس سُکر تا صبح، شب‌ها می‌گذرانند!^۲ آن هم یک خلیفه است؛ یک خلیفه مؤمنین هم هست که شب که می‌شود نان و انبان به دوش می‌گیرد و نقاب می‌زند که کسی او را نشناسد،

۱. روضة الشهداء، ص ۲۳۹.

۲. البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۲۰:

«و ذکر ابن جریر و غیره: "أَنَّ كَان فِي دَار الرَّشِيدِ مِنَ الْجَوَارِي وَالْحِطَايَا وَ خَدَمِهِنَّ وَ خَدَمَ زَوْجَتِهِ وَ أَخَوَاتِهِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ جَارِيَةٍ، وَ أَتَتْهُنَّ حَصْرًا يَوْمًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَثَّتَهُ الْمُطْرِبَاتُ مِنْهُنَّ، فَطَرَبَ جَدًّا؛ وَ أَمَرَ بِهَالٍ فَشَرَّ عَلَيْهِنَّ. وَ كَان مَبْلَغُ مَا حَصَلَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَلَاثَةُ آلَافٍ دَرَاهِمٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ." رواه ابن عساکر أيضا.»

ترجمه: «ابن جریر (طبری) و غیر او ذکر کرده‌اند که: "در قصر هارون چهار هزار کنیز که برای خودش و همسرش و خواهرانش بود، وجود داشت. و روزی همه آنها مقابل هارون حاضر شدند و خوانندگان آنها آوازه‌خوانی کردند و هارون خیلی به وجد آمد. اموال زیادی نثار آنها کرد، طوری که به هر نفر از آنها سه هزار درهم رسید!" ابن عساکر هم این مطلب را نقل کرده است.» (محقق)

در خانهٔ ایتم و بیوه‌زنان و مستمندان و چلاق‌ها و کورها می‌برد و قبل از اینکه صبح سپیده بدمد برمی‌گردد که کسی او را نشناسد! این هم یک‌قسم کار است دیگر! آن هم دارای آن صفات است، این هم دارای این صفات است!

حالا امیرالمؤمنین باید صفات خود را تبدیل به صفات او کند یا او باید خود را تبدیل کند؟! طبعاً او باید تبدیل کند؛ زیرا که طهارت و پاکی از مطالبی است که نفس انسان گواهی به حسن او می‌دهد؛ و قذارت و پلیدی، نفس انسان گواهی به بدی او می‌دهد. همین‌طوری که می‌گوییم فلان‌کس زیباست و فلان‌کس زشت است؛ زشتی و زیبایی دو حکم نفس ما برای افراد است، حکم به خوبی و بدی هم همین‌طور است. پس عالم باید خودش را با امیرالمؤمنین تطبیق کند، عبادتش را باید تطبیق کند، ایثارش را باید تطبیق کند، جهادش را باید تطبیق کند، امر به معروف و نهی از منکرش را باید تطبیق کند، صلۀ رحمش را باید تطبیق کند، عدالتش را باید تطبیق کند، قضاوت به حقش را باید تطبیق کند، اسلام‌دوستی و فداکاری در راه پیغمبر خدا را باید با آن حضرت تطبیق کند؛ چون این صراط مستقیم است. بقیه هم صراط هستند اما صراط‌های شکسته؛ پُل‌اند، اما پل‌هایی که واریز کرده^۱، پلی است که از روی جهنم می‌گذرد و مسافتش خیلی زیاد است، انسان بخواهد آن پل را طی کند و به مقصود برسد، پدرش درمی‌آید، آتش تمام اطراف او را می‌گیرد و زبانهٔ آتش او را از پا درمی‌آورد.

اما آن صراط مستقیم که این طرف و آن طرف صراط، گُل کاشته‌اند و در بین این راه بادها و نسیم‌های بهشتی از ناحیهٔ مقدّس جمال پروردگار می‌وزد؛ و این صراط، نور محض است، تاریکی ندارد؛ طهارت محض است، قذارت ندارد؛ این صراط، سرما ندارد، گرما ندارد، ناراحتی ندارد؛ آن صراط امیرالمؤمنین است که امیرالمؤمنین را با هریک از افراد بشر قیاس کنید می‌بینیم که در درجهٔ اعلیٰ واقع است.

۱. لغت‌نامه دهخدا، واریز کردن: [کَدَ] (مص مرکب) منهدم شدن. ریختن قسمتی از بنا در چاه و یا قنات و بنا و نظایر آن

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ خدایا ما را در این راه بینداز، معنی ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ این است.

در تفسیر مجمع البیان و در کتاب تفسیر برهان و در تفسیر صافی در تفسیر این آیه شریفه، مضافاً که در مقدمات تفسیر صافی راجع به صراط، روایاتی را از ائمه اهل بیت نقل می کند که:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ صراط علی؛ صراط علی بن ابی طالب.^۱

بعد از پیغمبر، افکار و اهواء در میان افراد بشر مختلف بود، هرکس یک هوایی داشت؛ آن کسانی که طالب حق بودند آمدند در زیر پرچم امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین به اقصر فاصله حرکتشان داد به مقصد؛ چه قسم حرکت داد؟ آنها را تربیت کرد که امروز دشمنان اسلام که می خواهند بگویند: «علی آدم سیاستمداری نبود!»، دیگر نمی دانند چه بگویند! می گویند: علی مانند عیسی بن مریم یک آدم ملکوتی بود و افرادی را هم که تربیت کرد، مثل حواریین عیسی آدم های ملکوتی بودند، به جامعه ربط نداشتند؛ میثم تمار، قیس بن سعد بن عباده، مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، عمّار یاسر، عثمان بن مظعون که از یاران امیرالمؤمنین بود و از اصحاب پیغمبر، و نظائر اینها؛ اینها آدم های ملکوتی بودند اصلاً با این عالم ربط نداشتند! علی یک حساب خاصی داشت!

درست است علی آدم ملکوتی بود، ولی آدم ملکوتی که آمده بود روی زمین، از مادر متولد شده بود، شیر مادر خورده بود، در کوچه های مکه با بچه های مکه رفت و آمد و معاشرت داشت؛ اما کار آنها را نمی کرد، بازی های آنها را نمی کرد، از زمان طفولیت می گفت: این کارها بازی است، انسان نباید بازی بکند.^۲ به سن ده سالگی

۱. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۸۵.

۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۹۰، به نقل از النعیر، ج ۲، ص ۲۸۷.

رسید، این بچه به پیغمبر اکرم ایمان آورد،^۱ در آن وقتی که پیرمردها ایمان نیاوردند. ابولهب عموی پیغمبر است، مرد محترم در میان مکه، اول دشمن پیغمبر، اول دشمن خون خوار پیغمبر. عباس عموی پیغمبر است، سیزده سال پیغمبر در مکه فریاد می زد: «قولوا لا إله إلا الله!»^۲ ایمان نمی آورد؛ بعد که پیغمبر به مدینه هجرت می کند، در جنگ بدر به لشکریان کمک می کند و اسیر می شود و بعد ایمان می آورد.^۳ بین این بچه و بین آنها چقدر فاصله است؟! این دارد نشان می دهد که من بچه هستم اما با وجود بچه بودن من، از مردها و پیرمردها و بزرگان و عقلای بشر، صراطم بهتر و راهم بهتر و مستقیم تر است! همه کارهای امیرالمؤمنین برای افراد بشر حجت است! اجمالاً انسان باید امیرالمؤمنین را امام خود قرار بدهد. امام یعنی پیشوا؛ امام جماعت یعنی چه؟ یعنی کسی که جلو می ایستد و مردم پشت سر او؛ هرکاری او می کند مردم می کنند. معنی امام این نیست؟! اما اگر یک جماعتی تشکیل بشود، امام هر کاری می کند مردم نکنند؛ امام می رود به رکوع، مردم سر بردارند از رکوع، امام می رود به سجده، مردم بایستند، امام می ایستد، مردم سجده کنند؛ این امامت درست است؟! امام حمد می خواند آنها ذکر رکوع می گویند، امام ذکر رکوع می گوید آنها سوره بقره شروع می کنند؛ اینکه دیگر جماعت نمی شود، امام و مأموم از بین می رود! امیرالمؤمنین فرمود: «من امام شما هستم!» پیغمبر فرمود: «علی امام شماست!» یعنی بگیرید جلوی خودتان، تماشا کنید، این الگوی شماست، اعمال

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۷، از سلمه از ابن اسحاق روایت می کند:

«قال: "كان أول ذكر آمن برسول الله صلى الله عليه وآله وصلى معه، و صدقه بها جاءه من عند الله على بن أبي طالب - وهو يومئذ ابن عشر سنين - و كان مما أنعم الله به على بن أبي طالب أنه كان في حجر رسول الله صلى الله عليه وآله [و آله] و سلم قبل الإسلام."»

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۶.

۳. رجوع شود به ص ۱۰۲ و ۱۸۴.

خود را روی اعمال او بگذارید، عبادت خود را به این صراط مستقیم نزدیک کنید؛ هر چه بیایید بهتر نتیجه می‌گیرید! جهاد خود را، امر به معروف خود را، نهی از منکر خود را، صدق خود را، تلاوت قرآن خود را، صلّه رحم خود را، دوستی به پیغمبر خود را، در تمام مراحل هر کاری می‌خواهید بکنید ببینید اوّل علی چه قسم کرد شما هم آن قسم بکنید! اگر [این کار را] بکنید می‌افتید در راه، خدا دعای شما را که می‌فرماید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، آن وقت قبول کرده، می‌افتید در جاده؛ جاده، جاده علی است! در دنیا خیلی جاده هست، جاده عمر هست، جاده ابوبکر هست، جاده عثمان هست، جاده معاویه هست، جاده ابوسفیان هست، ابوجهل هست، جاده عتبه و شیبه هست که داستانش را شنیدید، اینها همه جاده دارند و هر کسی برای خودش در جاده دارد حرکت می‌کند؛ اما آن جاده‌ها خوب نیست، آن جاده‌ها کج است، خاک زیاد دارد، عقرب و مار زیاد دارد، هوا در آن جاده‌ها گرم است، انسان می‌خواهد در آن هوای گرم حرکت کند، چهار قدم حرکت کند گرد و خاک می‌آید انسان را خفه می‌کند، مار از این طرف می‌زند، عقرب از آن طرف می‌زند، پای انسان می‌افتد در چاله، تا می‌آید انسان خود را از داخل این چاله دریاورد، داخل یک چاله دیگری می‌افتد، گره روی گره، بدبختی روی بدبختی، تا زمان مرگ.

اما جاده علی این طور نیست! جاده راه استوار است، انسان که می‌افتد روی جاده، دیگر نمی‌خواهد خودش حرکت کند، از آن نسیم‌های بهشتی پشت انسان می‌وزد و انسان با کیف در این جاده حرکت می‌کند! جاده بهشت است دیگر، جاده بهشت!

درست است، پیمودن این جاده احتیاج به صبر و تحمل و از خودگذشتگی دارد؛ همین طور است! «إِنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ!»^۱ راه بهشت آسان نیست، راه علی است!

۱. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰، به نقل از مصباح الفلاح، طبع سنگی، ص ۳۰. ترجمه:

«راه بهشت، مشحون و مملو است از ناگواری‌ها!»

علی در دوران زندگی، شخص آسایش‌طلبی نبود، شخص عیش‌ران و سورچرانی نبود، طریق سورچرانی را می‌دانست، بهتر از همه می‌دانست. شما باور کنید که امیرالمؤمنین که امام بشر است، تمام این راه‌ها را از آن شخص مترفین‌تر می‌داند، چون امام است، دیگر، امام علم است؛ ولی نمی‌پسندد و می‌گوید: این شأن من نیست، کار من نیست، من باید زندگی خودم را که حاکم بر آنها هستم با ضعیف‌ترین افراد مردم تطبیق بدهم! یک نفر مسلمان در تحت حکومت من باشد، آن شخص گرسنه بخوابد و من سیر؛ من امام برای این جمعیت نیستم! پیغمبر مرا امام کرده است که آن گرسنه باشد و من سیر؟! این نمی‌شود! آن نان خشک بخورد، و من نان و عسل؟! این نمی‌شود!

در نامه‌ای که برای عثمان بن حنیف می‌نویسد حضرت در آنجا می‌نویسد:

وَ كَوْنُ شَيْءٍ لَا هَتْدِيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَنِّئِ هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِحِ هَذَا الْقَزِّ، وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَحْيِيرِ الْأَطِيمَةِ! وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ!

«اگر بخوایم من می‌توانم به آسانی راه پیدا بکنم به آن عسل مصفا، به آن مغز بهترین گندم، و به این لباس‌های بافته‌شده از ابریشم و حریر؛ و لکن هیئات از علی که هوئی بر او غلبه کند و در تحت حکومت او، شاید در حجاز یا یمامه (امیرالمؤمنین در کوفه است، تا حجاز و یمامه چند فرسخ است؟! هزار فرسخ است)، شاید در آنجا کسی باشد که یک قرص نان گیرش نیاید و شکم را سیر نکند!»

أَوْ أَيْتُ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرَثِي وَ أَكْبَادٌ حَرِي؟!!

«من با شکم پُر بخوابم، و در اطراف من، ضعفا و گرسنگانی هستند که تشنه و گرسنه بخوابند؟!»

نه اینکه امیرالمؤمنین چیز را تصنعاً نمی‌خورد، اصلاً این امام دستش برای خوردن این چیزها دراز نمی‌شد، باز نمی‌شد! [اگر] یک سفره رنگین هم می‌انداختند

دستش به آن غذا نمی‌رفت! امام است دیگر! شما دیده‌اید یک بچه‌ای در یک منزلی مریض است، مثلاً مشرف به موت است، حالا یک سفره رنگینی برای مادر او می‌اندازند و از انواع غذاها در آن سفره می‌گذارند و به مادر می‌گویند: بسم الله، بیا بخور! مادر می‌تواند بخورد؟! هرچه به مادر اصرار کنند که بخور، مثل این است که دارند شلاق می‌زنند و نیش می‌زنند! [می‌گوید: من چه بخورم؟! اصلاً دهانش برای خوردن باز نمی‌شود و دستش به آن غذا دراز نمی‌شود.

امیرالمؤمنین پدر ائمت است، نه پدر طبیعی و مادی، پدر معنوی و روحانی که هزار درجه بالاتر است؛ این مربی ائمت است، امیرالمؤمنین آدم شکم‌پرست نیست، آدم دنیاپرست نیست، آدم حکومت‌پرست نیست، آدم پول‌پرست نیست؛ آدم خداپرست است! غرائز، صفات، ملکات و راهش این است.

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، یعنی: ای مسلمان‌ها صراط خودتان را بر صراط

علی تطبیق کنید! صراطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمِسْكُهُ؛^۱ صراط، صراطِ حق است!

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؛^۲

۱. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۱۱:

«مرحوم محدث قمی گفته است:

تمام حروف مقطعه از اوایل سوره‌های قرآن را جمع کرده‌اند و مکررات از آن را حذف کرده‌اند و بقیه را که با هم ترکیب نموده‌اند، چنین در آمده است: «عَلِيٌّ، صِرَاطُ حَقِّ نُمِسْكُهُ»؛ علی، راه حق است که ما او را اتخاذ می‌کنیم و می‌گیریم!

و یا چنین در آمده است: «صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمِسْكُهُ»؛ راه علی حق است که ما آن را می‌گیریم و اتخاذ می‌کنیم!»*

* مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۶۷.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱۴ ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹؛ الإمامة والسياسة، ج ۱،

ص ۹۸. امام شناسی، ج ۱، ص ۲۲۲:

«سید هاشم بحرانی* پانزده روایت از طریق عامه و یازده روایت از طریق خاصه روایت می‌کند مبنی بر آنکه: «علی با حق است، و حق با علی است!»؛ و بر آنکه حضرت فرمودند: «خدایا حق را ←

عَلَىٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛^۱

«علی با قرآن است و قرآن هم با علی است؛ علی از قرآن جدا نمی‌شود، چون قرآن هم از علی جدا نمی‌شود، با هم هستند، [تا اینکه] کنار حوض کوثر پیش من بیایند.»

این روایت را شیعه، در کتاب *أمالی* شیخ طوسی و در کتاب *اهل تسنن* در *کنز العمال* ملاّ تقی حنفی نقل می‌کنند:

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

این صراط مستقیم است؛ اگر انسان خودش را با این صراط تطبیق بدهد، چقدر خوب است! حالا به هر اندازه‌ای که می‌تواند.

نگوید: ما صد درصد نمی‌توانیم! اولاً: چرا نمی‌توانیم؟! امام آمده است تا جلو بیفتد و مأموم دنبالش حرکت کند. اگر مأموم نتواند دنبال امام برود، در آن نقاطی که نتوانسته، او امامت نداشته؛ و الاّ اگر امام، من جمیع الجهات، امام انسان باشد، باید مأموم پا جای پای او بگذارد و برود!

مگر سلمان از اهل بیت نشد؟! دنبال پیغمبر و امیرالمؤمنین حرکت کرد، عمّار یاسر رفت، محمّد بن ابی بکر رفت، قیس بن سعد بن عباده رفت، مالک اشتر رفت، میثم تمّار، آن مردی که صاحب بلایا و علم منایا و غرائب و عجائب و از اسرار امیرالمؤمنین آگاه بود. چرا اینها پایشان را گذاشتند و خوب رفتند؟! امیرالمؤمنین

⇐ با علی قرار ده هر جا که علی قرار دارد! و بر: "لزوم متابعت و پیروی از طریقه آن حضرت." * *غایة المرام*، ص ۵۳۹.

۱. *المستدرک*، ج ۳، ص ۱۲۴؛ *الجامع الصغیر*، سیوطی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ *المناقب*، خوارزمی، ص ۱۷۷؛ و بسیاری از مصادر دیگر.

۲. *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۴۶۰، *کنز العمال*، ج ۱۱ ص ۶۰۴؛ *المستدرک*، ج ۳، ص ۱۲۴؛ *الجامع الصغیر*، سیوطی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ *المناقب*، خوارزمی، ص ۱۷۷؛ و بسیاری از مصادر دیگر با قدری اختلاف.

هم با اینها رفاقت می‌کرد، رفیق! می‌آمد در دکان میثم تمّار می‌نشست، دو ساعت، سه ساعت، می‌نشستند با همدیگر اختلاط می‌کردند؛ دکان تجارت و فرش‌های زربفت هم نبود! یک دکه‌ای بود؛ میثم خرما فروش بود، دوتا از این دبه‌های خرما می‌گذاشت و کنار مسجد کوفه مشغول فروختن می‌شد.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام حقیقت قرآن بود، پیغمبر فرمود:

ای علی من جنگ کردم با این مردم بر تنزیل قرآن (یعنی بر قبول کردن ظاهر قرآن)، تو جنگ می‌کنی بر تأویل و حقیقت قرآن.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، این مرد سنی روایاتی را که از پیغمبر مفصل نقل می‌کند، جای تردید و شبهه نیست که پیغمبر فرمودند:

بعد از من علی جنگ می‌کند با سه طایفه: ناکثین، قاسطین، مارقین؛ اهل جمل، اهل نهروان و اهل صفین!

ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند از کتاب صفین، از ابوسعید خدری، که ابوسعید

۱. الرّوضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهما السلام، ابن شاذان قمی، ص ۴۱:

«کان مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام یخرُج من الجامع بالکوفه، فیجلس عند میثم التّمار - رَحِمَهُ اللهُ - فیحدّثه.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی از مسجد کوفه برمی‌گشتند، کنار میثم می‌نشستند و با او صحبت می‌کردند.» (محقق)

مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۲۹:

«و أنفَذَ امیرالمؤمنین علیه السلام میثم التّمار فی أمرٍ فوقف علی باب دُکّانِهِ، فَأَتَى رَجُلٌ یَشْتَرِی التّمَرَ فَأَمَرَهُ بِوَضْعِ الدّرهَمِ وَ رَفَعِ التّمَرَ. فَلَمَّا انصَرَفَ میثم وَ جَدَّ الدّرهَمَ بهَرَجًا، فَقَالَ فی ذلك؛ فَقَالَ علیه السلام: "فَإِذَا یكونُ التّمَرُ مُرًّا." فَإِذَا هُوَ بِالمُشْتَرِی رَجَعَ وَقَالَ: "هَذَا التّمَرُ مُرًّا!"»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام میثم را دنبال کاری فرستادند و خود در مغازه میثم مشغول خرمافروشی شدند. مردی برای خرید خرما آمد، حضرت فرمودند: "درهم‌ها را بگذار و خرما بردار!" وقتی میثم برگشت، دید درهم‌ها معیوب و خراب است و علت را از حضرت پرسید؛ حضرت فرمودند: "حال که چنین کاری کرده، پس حتماً خرما می‌آید و هم تلخ است." در همین حال مرد برگشت و گفت: "خرماها تلخ است!"» (محقق)

می گوید:

خدمت پیغمبر اکرم بودیم، حضرت فرمودند:
 «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ.»^۱ «از میان شما
 یک نفر است که از طرف پروردگار مأمور است با مردم جنگ کند برای
 پذیرش حقیقت قرآن، کما اینکه من مأمور شدم جنگ کنم برای پذیرش
 ظاهر قرآن!»

عمر گفت: «یا رسول الله منم آن شخص؟» حضرت گفتند: «نه!»
 ابابکر گفت: «منم؟» حضرت گفتند: «نه! وَ لَكِنْ خَاصِصُ النَّعْلِ؛ آن کسی
 که دارد کفش مرا وصله می کند، پینه می کند.»
 حضرت یک لنگه کفششان بندش کنده شده بود، داده بودند به امیرالمؤمنین،
 امیرالمؤمنین نشسته بود آنجا داشت کفش را وصله می کرد.
 ابوسعید می گوید:

زود رفتم پیش علی که این بشارت را من به او بدهم. رفتم و گفتم: یا علی
 ابیشر؛ بشارت باد! پیغمبر فرمود: «تو بعد از من وصی من هستی و
 همین طوری که من در تنزیل قرآن جنگ کردم، تو بر تأویل قرآن جنگ
 می کنی!»

علی نگاهی به من کرد، و لَمْ يَحْفَلْ به؛ «اعتنایی نکرد!» کأنه این مطلب را
 می دانست و برای او مطلب عادی بود، مطلب غریب نبود که اظهار
 [خوشحالی کند]!^۱

باز ابن ابی الحدید از کتاب صَمِّين نقل می کند، از شخصی به نام ابوصادق،

می گوید:

وقتی ابوایوب انصاری، آن صحابه جلیل [رسول] پروردگار (همان کسی
 که پیغمبر در مدینه در منزل او وارد شدند)، آمد به عراق. طایفه اَزْد که از
 طرفداران عایشه و عثمان و اینها بودند، یک جزری برای او به عنوان تحفه

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷، با قدری اختلاف.

فرستادند (یعنی یک ناقه شتری به عنوان هدیه)، (ابوصادق می گوید:) او را به وسیله من فرستادند. من بردم پیش ابویوب انصاری و از قول طایفه ازد گفتم: تو از اصحاب بزرگ پیغمبری و شرف ملاقات پیغمبر را داری، چه شده که مدام حرکت می کنی از مدینه، گاهی اوقات با اینها جنگ می کنی، گاهی اوقات با آنها؟!

ابویوب رو کرد به من گفت: «اما جنگ هایی که من کردم، یکی در رکاب امیرالمؤمنین با عایشه و طلحه و زبیر بود، روی وصیت پیغمبر که به ما امر کرد با ناکثین، آن کسانی که نقض بیعت علی می کنند، باید شما بجنگید! جنگ دوّم این جنگی است که الآن آمدم در رکاب علی با معاویه جنگ کنم، چون او از قاسطین است و از افرادی است که از عدالت خارج شده و از سنت خارج شده و رأی امام خود را باطل کرده و بر علیه او قیام به جنگ کرده؛ ما از طرف پیغمبر مأموریم با او جنگ کنیم! و اما جنگ سوّم با خوارج است و مارقین که متأسفانه عمر من به آنجا وفا نمی دهد!»^۱

باز ابن ابی الحدید نقل می کند، می گوید:

روایات مستفیضه و کثیره داریم از طرق اهل تسنن بر اینکه پیغمبر گفتند: «یا علی همین طوری که من مأمور شدم از طرف پروردگار با مردم جنگ کنم بر تنزیل قرآن، تو مأموری جنگ کنی با مردم بر پذیرش قرآن؛ یا علی بعد از تو مردم به فتنه می افتند، باید با آنها جنگ کنی تا این حقیقت قرآن و تأویل قرآن را بپذیرند!»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله می توانید آن فتنه ای که مردم بعد از آن مبتلا می شوند، برای من بیان کنی؟»
پیغمبر می فرماید: «قومی هستند که آنها اقرار می آورند به شهادت پروردگار و به رسالت من، ولی مخالفت سنت می کنند، یعنی از اوامر من سر می پیچند!»
امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله، آنها که اقرار به شهادتین می آورند

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷.

کما اینکه خود من اقرار به شهادت دارم، آیا من با آنها باید جنگ کنم؟» حضرت فرمود: «بلی؛ لِأَنَّهُمْ يُخَالِفُونَ الْأَمْرَ وَ يُحَدِّثُونَ الْبِدْعَ وَ الْأَحْدَاثَ؛ با امر، مخالفت می کنند و در دین بدعت می گذارند و ایجاد حدث می کنند.»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله، شما به من وعده دادی که به مرحله شهادت می رسی، خون تو در راه شهادت ریخته می شود، از خدا تقاضا کنی عجله کند و الآن در رکاب شما در یکی از جنگ ها من شهید بشوم!»

حضرت رسول فرمود: «فَمَنْ يُقَاتِلُ النَّكَثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْهَارِقِينَ؟! اگر تو کشته بشوی، چه کسی با قاسطین و مارقین و ناکثین، با اصحاب جمل و صفین و نهران، جنگ می کند؟! ولکن علی بشارت باد تو را بر اینکه تو هم به مرحله شهادت خواهی رسید: فَوَاللَّهِ لَيُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ قسم به خدا همین محاسنت از خون سرت آغشته می شود! یا علی! كَيْفَ صَبْرُكَ فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنِ؛ در این مواطن شدید صبرت چگونه است؟!»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مَوْطِنٌ صَبْرٍ، هَذَا مَوْطِنٌ شُكْرٍ؛ اینجا مواطن صبر نیست، اینجا مواطن شکر است! در آن وقتی که من شهید می شوم در راه خدا باید شکر خدا را بجا بیاورم! ناراحتی نیست بر من که آنجا مواطن صبر من باشد!»

بعد، امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله، برای من بیان می کنی کیفیت بدعت هایی که آنها در دین می گذارند؟»

حضرت فرمودند: «آنها ظاهر قرآن را می گیرند و می گویند: ما تابع قرآنیم، ولی عمل به قرآن نمی کنند، مخالفت با حقایق قرآن می کنند، شراب می خورند به اسم نبیذ، ربا می خورند به اسم بیع و خرید و فروش، و رشوه را حلال می دانند به اسم تحیت، و بر رقاب مسلمان ها حکومت می کنند و خودشان را خلیفه عدل می دانند! این فتنه ای است که بعد از من پیدا می شود.»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رَسُولَ اللَّهِ أَقَاتِلُهُمْ عَلَى الْفِتْنَةِ أَمْ أَقَاتِلُهُمْ عَلَى الرَّدَّةِ؟» من جنگی که با آنها می کنم براساس رده جنگ کنم (که افرادی هستند از اسلام برگشتند و من با کفار دارم جنگ می کنم)؟»

که این یک حکمی دارد؛ جنگ با کفار، کشتن کفار است و گرفتن اسیر است و هنگامی که بر اموال آنها غلبه پیدا می‌کنند، اموال آنها را به عنوان غارت بردن است. اما اگر با مسلمان برای سرکوبی جنگ شود، از آنها اسیر نمی‌توانند بگیرند و اموال آنها را نمی‌توانند ببرند؛ و لذا در جنگ جمل هم امیرالمؤمنین علیه السلام دستور نداد به لشکریان خود که از آنها اسیر بگیرند یا اموال آنها را به غارت ببرند، هرچه آنها آمدند گفتند، امیرالمؤمنین اجازه نداد.

حضرت رسول فرمودند: «یا علی، علی الفتنه؛» براساس رده جنگ نمی‌کنی، براساس فتنه جنگ می‌کنی!

یا علی، این فتنه باقی خواهد بود و مردم در همین عمه (یعنی تاریکی ممتد) فرو می‌روند تا زمانی که خداوند علیّ اعلیٰ زمین را از نور عدل قائم ما پر کند.»

امیرالمؤمنین عرض می‌کند: «یا رسول الله، آن شخصی که زمین را پر از عدل می‌کند، از ماست یا از غیر ماست؟»

پیغمبر فرمودند: «از ماست؛ بنا فتح الله و بنا یحتم و بنا نور الله ظلّات الارض بعد الشّرك و بنا نور الله ظلّات الارض بعد العمّة.»^۱

... [آن افراد]، صراط حق و صراط مستقیم را که باید رعایت کنند، رعایت

نکردند، دنبال اهواء و افکار خود رفتند؛ ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَرِبُونَ﴾^۲؛ از صراط دور افتادند، نتیجه این اعمال در روز قیامت ظهور پیدا می‌کند.

خدا إن شاء الله چشم بصیرت بدهد و ما را از آن افراد قرار ندهد، از این افراد قرار بدهد که از سنت امیرالمؤمنین پیروی کنیم و دنبال آن حضرت هم برویم و به

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۰۶.

۲. سوره مؤنون (۲۳) آیه ۷۴.

قیامت [برویم] و تماشا کنیم ببینیم واقعاً در قیامت چه مناظری به چشم می‌خورد، از اثر عکس العمل‌های اعمالی که مردم در دنیا انجام داده‌اند.

قبر امیرالمؤمنین را هم مخفی کردند؛ خود آن حضرت سفارش کرده بود که قبر مرا انباشته کنید و بپوشانید و به کسی اطلاع ندهید.^۱ قبل از اینکه صبح بدمد، حضرت امام حسن و امام حسین با افرادی که برای تشییع حرکت کرده بودند، به کوفه برگشتند. قبر مخفی بود؛ اما ولایت است دیگر، بالأخره باید خودش را نشان بدهد، در قلوب کفار نشان بدهد، در قلوب مسلمان‌ها نشان بدهد.

سلیمان از یک مرد شامی پرسید:

شما در شام بودید وقتی علی در کوفه ضربت خورد، شما چگونه در شام خبر پیدا کردید؟ گفتند: «هر سنگی را از زمین برداشتیم دیدیم زیرش خون تازه است، گفتیم باید علی را کشته باشند!»^۲

روایات عدیده داریم وقتی امیرالمؤمنین را کشتند هر سنگی را از زمین برداشتند تا سه روز، زیرش خون تازه بود!^۳

می‌گویند یک راهبی نشسته بود در بیت‌الله الحرام و اسلام آورده بود، راوی حدیث می‌گوید:

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۲.

۲. المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۷؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۶.

۳. خصائص الکبریٰ، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۴۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۷؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۶.

«قال ابن عباس: "لقد قُتِلَ أمير المؤمنين على الأرض بالكوفة، فأمرت السماء ثلاثة أيام دماً." أبو حمزة عن الصادق عليه السلام؛ و قد روى أيضاً عن سعيد بن المسيب أنه: "لما قبض أمير المؤمنين، لم يرفع من وجه الأرض حجرٌ إلا وجد تحته دمٌ عيظٌ."»

من شنیدم، تعجب کردم، رفتم جلو دیدم که مقابل مقام حضرت ابراهیم نشسته، یک مرد قوی هیکل چهارشانه که ریش های سفیدی دارد و جبّه ای از خز پوشیده و یک قلنسوه و کلاه می هم از خز سرش گذاشته و یک راهب نصاری است که اسلام آورده است. پهلوی او نشستم. برای مردم علت اسلام آوردنش را بیان می کرد، من هم می شنیدم. گفت: «من راهبم، یعنی تارک دنیا هستم و در کنار دریا جا داشتم، دیری داشتم مشغول عبادت. یک روز دیدم یکی از این عقاب های خیلی بزرگ (که در لسان عربی به او نسر می گویند، به اندازه دو برابر انسان بزرگی اش است) آمد روی یک تخته سنگی کنار آن جزیره نشست و از دهان خود یک ربع انسان را بیرون آورد و قی کرد. پرواز کرد رفت و بعد از مدتی دومرتبه آمد و از دهان خود ربع انسان [قی کرد]، باز پرواز کرد رفت دوباره آمد و یک ربع دیگر از دهان خود قی کرد. باز پرواز کرد رفت، و مرتبه چهارم که آمد، آن ربع دیگر را از دهان خود بیرون انداخت. این چهار تا ربع با هم یکی شد و یک انسان شد و ایستاد. (البته شاید این راهب در عالم معنا دیده بود! چون راهب ها یک قدری صفای نفس دارند و مکاشفاتی برای آنها می شود.) باز این مرغ یک منقار زد بر سر این انسان، یک ربع از او را جدا کرد و بلعید و رفت؛ دومرتبه آمد یک منقار دیگر زد یک ربع دیگر را بلعید و رفت؛ باز برگشت یک منقار زد یک ربع دیگر را بلعید؛ مرتبه چهارم، آن یک ربع آخر را هم بلعید و رفت. دیگر کسی نبود. و من با خود گفتم: عجب! کاش من می پرسیدم از این مرد که تو که هستی و جریانت چیست که خدا تو را به این عذاب مبتل کرده، بدن تو را چهار قسمت کرده و طعمه این نسر و عقاب و در چهار مرتبه تو را قی کرد تا به طوری که به صورت انسان مستوی درآمدی باز تو را قطعه قطعه کرد و برد؟! دیدم باز عقاب آمد روی همان سنگ نشست، ربع از انسان را قی کرد. من فوراً از دیر پایین آمدم، رفتم کنار آن تخته سنگ ایستادم تا اینکه جریان را از نزدیک بینم و سؤال کنم. عقاب رفت، باز بعد از چند فاصله ای آمد و دومرتبه یک ربع دیگر؛ باز رفت، یک ربع دیگر؛ مرتبه چهارم آمد، ربع چهارم؛ انسان ایستاد. قبل از اینکه عقاب او را برباید، گفتم: بگو ببینم تو که هستی که خدا تو را

به این عذاب معذب کرده است؟! گفت: «من تا روز قیامت عذاب دنیایی ام این است، باید تکه تکه بشوم، عقاب مدام مرا اینجا می گذارد، مدام مرا در شکم خود می گیرد، می برد در ناحیه ای دیگر می گذارد، آنجا که تمام شدم باز مرا قطعه قطعه می کند می آورد اینجا، اینجا که تمام شدم قطعه قطعه می کند می گذارد آنجا!»

گفتم: تو که هستی؟ جواب مرا نداد. گفتم: به حق آن خالق که تو را خلق کرده، که هستی؟ گفت: «من ابن ملجم مرادی هستم!»

گفتم: چرا به این عذاب معذب شدی؟! من هیچ در میان امّ سالفه و در میان امّی که برای پیغمبران گذشته بودند و در کتاب های خود چنین عذابی را ندیدم که تا روز قیامت معذب به این عذاب باشی!

گفت: «من علی بن ابی طالب را کشتم!» همین که این جمله را گفت، باز عقاب آمد یک منقار بر سر او زد و ربع را کند و رفت.

من به دیر برگشتم و تفحص می کردم که علی بن ابی طالب کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب وصی پیغمبر آخر الزّمان است که در همان چند روزه به دست ابن ملجم مرادی کشته شده است. من همان جا اسلام آوردم و دست از دیر برداشتم و رهبانیت را پشت سر انداختم، آمدم در مکه مقیم شدم. دیگر جای من اینجاست و من از مسلمان ها هستم.

این روایت در کتب معتبره ذکر شده است، مانند کتاب *خرائج و جرائح* که از کتاب های بسیار نفیس و معتبر است و هم چنین در کتب معتبره دیگر.^۱

[رومی ها] جماعتی از مسلمان ها را اسیر کرده بودند و بردند پیش [سلطان روم و گفتند]: اینها را ببندید و به کیش ما دریاورید. [سلطان روم] دستور داد پاتیل های بزرگ را کار گذاشتند، روغن زیت داغ کرد و اینها را زنده زنده می انداخت در آن روغن، همه را کشت، یک نفر را باقی گذاشت که او بیاید و به مسلمان ها خبر بدهد که سلطان روم با اسرای مسلمان ها چه کار کرده است!

۱. *الخرائج و الجرائح*، ج ۱، ص ۲۱۶؛ *کشف الغمّة فی معرفة الأئمة*، ج ۱، ص ۴۳۴.

او می گفت:

من در میان بیابان می آمدم، نزدیک طلوع صبح بود، شب بود و هنوز صبح نشده بود، دیدم صدای سم اسب می آید، متوجه شدم و دیدم که تمام این اسب سوارهایی که دارند می آیند همان یاران من هستند که سلطان روم آنها را شهید کرده و به این قسم آنها را در دیگها آتش زده است؛ با صورت های بشاش همه سوار اسب های سفید! گفتم: کجا بودید رفقای من؟! گفتند که: «ما در میان قبرهای خود خوابیده بودیم، جای ما بسیار بسیار خوب بود؛ یک مرتبه دیدیم که منادی بین آسمان و زمین ندا کرد که: علی بن ابی طالب را کشتند، هر شهیدی روی زمین، چه در خشکی شهادت پیدا کرده، چه در دریا و آب، برخیزد و برود و با او نماز بخواند! ما از میان قبرهای خود برخاستیم و رفتیم به امام حسن اقتدا کردیم و بر جنازه امیرالمؤمنین نماز خواندیم، حالا مأموریم برویم در خوابگاه های خود!»^۱

اینها یک حساب هایی هست ها!

قبر امیرالمؤمنین مخفی بود و کسی خبر نداشت، انسان ها خبر نداشتند؛ سالیانی همین طور گذشت و هیچ کس خبر نداشت. هارون الرشید با سگ های شکاری و بازهای شکاری برای صید در بیرون کوفه آمده بود. مقداری از گله آهوان را دید و سگ ها را عقب آنها فرستاد و بازها را هم به دنبال آنها و خودش هم با لشکریانش که برای صید آمده بودند، در اطراف این زمین نجف با اسب حرکت می کردند که از این آهوها صید کنند. در روایت دارد که مقداری بیش از یک ساعت در این بیابان سگ ها و بازها دنبال آهوها کردند و آهوها خسته شدند، ولی نتوانستند آنها را بگیرند. وقتی آهوها خسته شدند، همه آهوها روی یک تل هجوم کردند، همه آمدند بالای یک تل. سگ ها که آمدند از تل بالا بروند تا آهوها را بگیرند، نتوانستند و کنار افتادند! بازها که آمدند بالای تل بروند، نتوانستند و کنار افتادند! آهوها مدتی

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۷.

روی تل ماندند. هارون هم دارد آن کنار تماشا می‌کند. بعد دید آهوها کم‌کم متفرق شدند و از تل پایین آمدند، تا از تل پایین آمدند، این سگ‌هایی که افتاده بودند، برخاستند و به دنبال آهوها رفتند و بازها هم به دنبال آهوها رفتند؛ آهوها دومرتبه فرار کردند به سمت تل، سگ‌ها نتوانستند بالا بروند و افتادند، بازها هم افتادند!

هارون گفت: «باید این قضیه عجیبی باشد، صبر کنید تا سرش بر ما منکشف بشود!»

آهوها مدتی ایستادند، بعد دوباره کم‌کم از بالای تل متفرق شدند، همین‌که از تل پایین آمدند، سگ‌هایی که افتاده بودند، برخاستند و به دنبالشان رفتند، بازها به دنبال آنها رفتند، دوباره آهوها پناهنده به تل شدند!

هارون به همراهانش گفت: «حتماً در اینجا یک سری است، ما از اینجا نمی‌رویم تا آن سر بر ما روشن بشود! کیست که برود از اطراف و اکناف اینجا شخصی که اهل اینجا باشد بیاورد و ما داستان این تل را از او پرسیم؟!»

رفتند یک پیرمردی از بنی‌اسد را آوردند و گفتند: «این می‌داند!» آمد پیش هارون و گفت: «به من امان می‌دهی، من این را برای تو بیان کنم؟!» گفت: «بله، تو در امانی!»

گفت: «اینجا قبر علی بن ابی‌طالب است و آهوان پناهنده به علی بن ابی‌طالب شده‌اند؛ نه سگ‌ها می‌توانند حرکت کنند و نه بازها!»

هارون وضو گرفت و آمد خودش دو رکعت نماز خواند و گفت: «بایستی که این قبر اثرش ظاهر بشود؛ کیست که بیاید در روی این تل، جای این قبر را معین کند؟!»

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمدند و نقطه قبر را مشخص کردند؛^۱ از آن وقت دیگر قبر بر همه ظاهر و لایح شد. کم‌کم ساختند و قبه‌ای ساختند و

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۴.

ضریحی ساختند و تا مدت‌ها یک قبر مختصری بود و بعد دیگر صحن را بزرگ کردند و بعد دیگر بازاری و شهر نجفی و به این صورت درآمد.

حالا خلاصه، ولایت امیرالمؤمنین در دل حیوانات کار می‌کند! ولایت در سنگ کار می‌کند، سنگ زیرش خون تازه پیدا می‌شود؛^۱ ولایت در دل حیوان کار می‌کند، آهوها متوجه قبر حضرت می‌شوند و سگ‌ها نمی‌توانند بروند، بازها نمی‌توانند بروند؛ ولایت ندایش به آن افرادی که در میان قبر خوابیده‌اند زده می‌شود: «برخیزید!» زنده می‌شوند و برمی‌خیزند و با امیرالمؤمنین نماز می‌خوانند و برمی‌گردند. اینها همه آثار ولایت است که به آن افرادی که دل‌هایشان پاک است تا این قسم اثر می‌گذارد؛ اما نه بر آن افرادی که تاریک‌اند، ﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرْنَهَا﴾.^۲ عجیب است!

امروز حضرت امام حسن و امام حسین و برادران آن حضرت در کوفه نشستند، از اطراف و اکناف برای دیدن آن حضرت می‌آیند، برای تسلیت می‌آیند، زن‌ها إقامة ماتم کردند، زن‌های کوفه برای دیدن حضرت زینب، حضرت ام‌کلثوم و دختران حضرت می‌آیند. امام مسلمین است، والی ولایت عالم امکان از دار دنیا رفته است؛ شوخی نیست!

حضرت خضر آمد؛ روز بیست و یکم دیدند پیرمردی دارد می‌آید، از راه دور آمد و مقابل خانه امیرالمؤمنین ایستاد و خطبه مفصلی خواند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوَّلُ الْقَوْمِ إِسْلَامًا وَأَقْدَمِهِمْ إِيْمَانًا وَأَحْوَطِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ!» خیلی مفصل؛ و یک مرتبه غائب شد.

از حضرت امام حسن سؤال کردند: «این پیرمرد که بود؟» حضرت فرمود:

۱. الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴. دلائل

النَّبوة، ج ۶، ص ۴۴۱.

۲. سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

«خضر؛ خضر پيغمبر آمده بود برای تسليت ما.»^۱

اما از آن طرف در قلب آن منافقين جز اينکه كينه و بخل و عداوت زياد بشود، هيچ نيست. سيدالشهدا عليه السلام را كشتند. زينب و سوكينه و فاطمه و رقيه، دختران آن حضرت بودند، زينب خواهرش بود، حضرت سجّاد پسرش بود. اين قوم حركت كردند و برای تسليت، آتش به خيام حرم زدند! حضرت سجّاد، بيمار در ميان خيمه افتاده است. راوی حديث می گوید:

دیدم یک زن بلندبالایی که آتش به گوشه لباسش گرفته بود، خیلی مضطرب و پریشان است و مدام می آمد در ميان خيمه و هراسان بيرون می آمد، می آمد داخل خيمه و بيرون می آمد! من گفتم: آخر تو چرا فرار نمی کنی؟! همه فرار کردند، همه سر به بيابان گذاشتند! گفتم: «ای مرد! آخر من کجا فرار کنم؟! من در ميان اين خيمه یک بيمار دارم!»^۲

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳

۱. الكافي، ج ۱، ص ۴۵۴.

۲. معالی السبطين، ص ۵۰۶:

«قال بعض من شهد ذلك: "رأيت امرأة جلييلة واقفة باب الخيمة والنار تشتعل من جوانبها، وهي تارة تنظر يمنة ويسرة وتارة أخرى تنظر إلى السماء وتصفق بيديها وتارة تدخل في تلك الخيمة وتخرج. فأسرعت إليها وقلت: يا هذي! ما وقوفك هاهنا والنار تشتعل من جوانبك؟! وهؤلاء النسوة قد فررن وتفرقن، ولم تلحقن بهن وما شأنك؟! فبكت وقالت: يا شيخ! إن لنا عليلاً في الخيمة، وهو لا يتمكن من الجلوس والنهوض، فكيف أفرقه وقد أحاطت النار به؟!"»

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

مجلس دوّم

علی، زینت بخش تاریخ و شریعت اسلام و قوام نبوت

پیغمبر

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ،
خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ؛ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ، مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال اللهُ الْحَكِيمُ في كتابه الْكَرِيمِ:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾^١

همه معجزات و کراماتی که به دست انبیا صورت می گیرد به اذن خداست؛ ولیکن از اراده و اختیار آن پیغمبر خارج نیست، اراده و اختیار آن پیغمبر به اراده و

١. سوره فاطر (٣٥) آیه ٣٢/ امام شناسی، ج ٤، ص ٩:

«سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه روی پیمودند و بعضی به واسطه اعمال خیر، گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند؛ و این همان مقام فضل بزرگ الهی است.»

اختیار خداست و به اختیار و اراده خود، آن معجزه را صورت می دهد؛ عیناً مانند ما که بعضی از افعال را انجام می دهیم، این فعل هم به ما نسبت دارد و هم به خدا نسبت دارد؛ به ما نسبت دارد چون به اراده و اختیار از ما سر زده است، به خدا نسبت دارد چون این اراده و اختیار و این قدرت به امر و اذن پروردگار است و اگر امر و اذن پروردگار نباشد، چنین کاری هم از ما صورت نمی گیرد. بنابراین معجزاتی که پیغمبران دارند، خداوند علیّاً علیّی به آنها چنین سیطره و قدرت نفسانی ای داده تا به اذن پروردگار اراده کنند تا آن معجزه و کرامت در خارج صورت گیرد.

پیغمبر اکرم که اشاره کردند و ماه دو نیم شد^۱ یا سایر معجزات حضرت، از این قبیل نبوده که پیغمبر دعایی کنند و خداوند آن دعا را مستجاب کنند، آن استجاب از ناحیه نفس پیغمبر جدا نبوده؛ بلکه به امر پروردگار و به اذن پروردگار، خود پیغمبر اشاره فرمود و ماه دو نیم شد. حضرت عیسی بن مریم در قرآن مجید می فرماید:

﴿أَخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ «من مردگان را زنده می کنم به اذن خدا.»

﴿وَأُتِرِي الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ﴾؛^۲ «و کور مادرزاد را شفا می دهم به اذن

خدا، و مرض پیسی را شفا می دهم به اذن خدا.»

«من شفا می دهم به اذن خدا»، این یک مسئله ای است.

بنابراین تمام معجزاتی که از انبیا صورت گرفته عیناً مانند افعالی که ما انجام می دهیم و به ما نسبت دارد، آن معجزات هم به آنها نسبت دارد؛ این افعال کوچک و محدود، به ما موجودات کوچک و محدود نسبت دارد، و آن افعال خارق العاده و معجزه و بزرگ، به آن ارواح طیّبه و مقدّسه و نفوس زکیّه ای که در اثر مجاهده و عنایات پروردگار چنین قابلیت را پیدا کرده اند، نسبت دارد.

تمام انبیایی که از طرف پروردگار آمده اند با اینکه هریک از آنها دارای مقام

۱. جهت اطلاع بیشتر بر کیفیت شق القمر رجوع شود به *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۹، ص ۶۰.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۴۹.

توحید بوده‌اند و همه از ناحیه خدا آمده‌اند و همه در مأموریت خود صادق بوده‌اند و همه آنها معصوم بوده‌اند، ولیکن در عین حال هریک از آنها یک تمایز و تشخیصی دارد. دین دیگری؛ حضرت موسی یک خصوصیتی دارد، حضرت عیسی یک خصوصیتی دارد، حضرت نوح یک خصوصیتی دارد، حضرت اسماعیل و اسحاق هر کدام خصوصیتی دارند و معجزاتی که به دست آنها صورت گرفته، با آن خاصه روحی آنها تناسب مستقیم دارد.^۱ این از یک طرف.

از طرف دیگر، خداوند علیّ اعلی، برای هر کدام از پیغمبران، یک مجاهده و ابتلایی معین فرموده که هیچ پیغمبری از این قاعده استثنا نشده است؛ حضرت ابراهیم امتحانات عجیبی داشت، حضرت نوح چه امتحان‌های بزرگی داشت، حضرت هود، حضرت صالح، حضرت شعیب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل، هر کدام از اینها به ابتلائی مبتلا شدند که آن ابتلائیات، هم با خاصه نفسانی آنها مرتبط است و هم با معجزاتی که به دست آنها صورت گرفته است نسبتی دارد، اینها همه یک طرف.

از طرف دیگر، پیغمبر اکرم ما حائز مقام مقدّس خاتم الأنبیاء و المرسلین، و جامع تمام خصوصیات بوده است که در تمام انبیای سلف بوده است، هم از نقطه نظر علم، هم از نقطه نظر ابتلائیات و هم از نقطه نظر معجزات؛ چون پیغمبر اکرم مقام جامعیت دارند و این عنوان «خاتم النبیین» یک عنوان تشریفاتی و لقب اضافی و خارجی نیست، بلکه حکایت می‌کند از یک خاصه نفسانی که آن خاصه موجب آن شده است که بر تمام انبیا سبقت بگیرد و شفیع همه پیغمبران، پیش خدا گردد:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۲.

بنابراین هر اسمی که هر پیغمبری داشت به نحو اتم و اکمل در پیغمبر بود،

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۱۴۵.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۱.

هر معجزه‌ای که هر پیغمبر داشت به نحو اتم و اکمل در پیغمبر بود و هر ابتلا و زحمت و نگرانی و مصیبتی که برای هر پیغمبر بود، به نحو اعلا و اتم برای پیغمبر ما بود؛ که فرموده است:

ما أُودِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُودِيْتُ؛^۱ «هیچ پیغمبری به اندازه من شکنجه و آزار و صدمه و اذیت ندیده است!»

و این لازمه آن سیر و آن مقامی است که اختصاص به خود آن حضرت دارد. این مقام نبوت - نه به عنوان نبوت، بلکه حقیقت آن مقام - منتقل شد به امیرالمؤمنین علیه السلام. او سَيِّدُ النَّبِيِّينَ است، این سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؛ او سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ است، این سَيِّدُ الْأَوْلِيَاءِ وَ الْمُتَّقِينَ و إِمَامُ الْمُوحِّدِينَ. و این مقام امیرالمؤمنین نیز مقام تشریفاتی نیست، امیرالمؤمنین مانند یکی از افراد دیگر بشر نیست که به او یک سِمَتی داده باشند؛ جَعَلْتُكَ إِمَامًا: «من تو را امام قرار دادم!» او هم بگوید: «چشم!» نه! یک خاصیتی است در نفس، یک سعه‌ای است، یک کمالی است، یک مجاهده‌ای است، یک عالمی است که لازمه آن عالم، وصول به این درجه است که برای هر یک از افراد بشر که دارای آن کمال و مزیت نیستند وصول به این درجه و مرتبه محال است.

آن عنایتی که از طرف پروردگار شد و امیرالمؤمنین را وصی این پیغمبر آخرالزمان قرار داد - که تا روز قیامت تمام افراد امت باید از آن حضرت تبعیت کنند و زیر لوای آن حضرت باشند - عنوان تشریفاتی نیست؛ بلکه سعه روحی است که همه افراد را در خود گرفته و از مقام ملکوت اعلیٰ، فیض ربّانی می‌گیرد و به عالم وجود می‌رساند. لذا روایاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم وارد شده بسیار روایات عجیبی است.

در یک سفر که مؤمنین برای غزوه‌ای حرکت کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۵۶. این مضمون در بسیاری از مجامع روایی آمده است، رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۴.

با آنها بود، وقتی که اصحاب از آنجا مراجعت کردند شکایت امیرالمؤمنین را پیش پیغمبر آوردند که علی در تمام نمازهایی که در این سفر می‌خواند بعد از حمد، سوره توحید را می‌خواند! سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ را می‌خواند! حضرت فرمودند:

دَعُوا عَلِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۲ (چه می‌گویید راجع به علی؟!)

۱. سوره إخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

۲. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۸: «لا تُسَبِّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.»

این کلام پیغمبر: «فإنه ممسوس - الخ» در جواب شکایت از نحوه تقسیم غنائم و... است. نحوه قرائت امیرالمؤمنین علیه السلام فقط در الإرشاد، ج ۱، ص ۱۱۶ چنین ذکر شده است:

«فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِبَعْضِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فِي الْجَيْشِ: «كَيْفَ رَأَيْتُمْ أَمِيرَكُمْ؟» قَالُوا: «لَمْ نُنْكِرْ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِنَا فِي صَلَاةٍ إِلَّا قَرَأَ بِنَا فِيهَا بِ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾.» فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ.» فَلَمَّا جَاءَهُ قَالَ لَهُ: «لَمْ لَمْ تَقْرَأْ بِهِمْ فِي فَرَائِضِكَ إِلَّا بِسُورَةِ الْإِخْلَاصِ؟» فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَبَّبْتَهَا.» قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحَبَّبْتَهَا.» ثُمَّ قَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنَّنِي أَشْفِقُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مَا قَالَتِ النَّصَارِيُّ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُتُ بِمَلَأٍ مِنْهُمْ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ!»

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بعضی از افرادی که در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بودند فرمود: «امیر خود را چگونه دیدید؟» گفتند: «هیچ امر غریب و غیرعادی از او ندیدیم جز آنکه نمازی را با ما به جماعت نخواند مگر اینکه سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را در آن می‌خواند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به زودی راجع به این مسئله از وی پرسش خواهم نمود.» وقتی امیرمؤمنان علیه السلام خدمت آن حضرت رسیدند، فرمود: «چرا در فرائض فقط سوره إخلاص را برای آنان می‌خواندی؟» حضرت عرض کرد: «یا رسول الله! این سوره را دوست داشتم.» رسول خدا به او فرمود: «به درستی که خداوند نیز تو را دوست می‌داشت همان طوری که تو این سوره را دوست می‌داشتی. یا علی! اگر من نگران آن نبودم که طوائفی از امت من درباره تو بگویند آنچه را که نصاری راجع به عیسی بن مریم گفتند؛ هرآینه امروز درباره تو کلامی را می‌گفتم که به پیرو آن، تو بر هیچ دسته و جمعیتی از مردم عبور نمی‌کردی مگر اینکه خاک زیر گام‌هایت را برای برکت می‌ربودند.» (محقق)

دست از علی بردارید، علی خدازده شده، خدا را مس کرده است.»
یعنی علی دیوانه خداست، علی فانی در ذات خداست، حساب او غیر از حساب دیگران است و هیچ عیب و مذمتی به دامان او نمی‌نشیند، او خود صاحب ولایت و نگاهدار و پاسدار دین و شریعت و قرآن است.

باز در قضیه‌ای دیگر آمدند پیش پیغمبر و از امیرالمؤمنین سعایت کردند، پیغمبر خیلی بدشان آمد، آمدند در مسجد و خطبه‌ای خواندند، فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا، فَإِنَّ عَلِيًّا لَأَخْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۱ «دست از علی بردارید! افکار شما به مقامات علی نمی‌رسد، فکر بلندپرواز شما به کوچک‌ترین درجه از درجات علی نمی‌رسد، علی در ذات خدا محکم شده و متصلب شده و از تمام درجات و مقاماتی که برای مؤمنین فرض می‌شود عبور کرده و از تمام بهشت‌ها گذشته و از تمام اَسْمَاء و صفات الهی عبور کرده، رفته و در حرم پروردگار نشسته است.»

در روایت دیگر داریم:

...مَحْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۲ «یعنی چنان در ذات پروردگار فانی شده و در این فنا

↪ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹-۷۷.

۱. ینابیع المودة، القندوزی، ج ۲، ص ۱۸۷:

«و عن أبي سعيد: خَطَبَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَشْكُوا عَلِيًّا! فَوَ اللَّهُ إِنَّهُ لَأَخْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى!» أخرجَه أحمد.» و مصادر دیگر.

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹ - ۷۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۳۱.

۳. /امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹:

«در ینابیع المودة (طبع اسلامبول، سنة ۱۳۰۱)، ص ۲۱۶، از کعب بن عجرة مرفوعاً آورده است که: «إِنَّ عَلِيًّا مَحْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.»*»

* در ینابیع (طبع اسوه)، «مَحْشُون» آورده است و در /إحفاق الحق (الشوشتري)، ج ۲۰، ص ۲۴۷:

«...منها حديث كعب بن عجرة رواه جماعة من أعلام العامة في كتبهم، منهم العلامة حسام الدين المردی ↪

متصلّب و محکم و قرص است که هیچ بادی، هیچ زلزله‌ای، هیچ طوفان و صاعقه‌ای قابل تکان دادن هیچ مرحله‌ای از مراحل امیرالمؤمنین علیه السلام نیست.»

در روایاتی که تمام سنی‌ها نقل کرده‌اند و شیعه هم نقل کرده وارد است که پیغمبر به کرات و مرّات دست می‌زد پشت کتف امیرالمؤمنین علیه السلام و می‌فرمود:

يَا عَلِيُّ! إِنَّ فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ لَا يُحَاجُّكَ بِهٖ أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِيْمَانًا، وَ أَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَ أَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَ أَرَأْفُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَ أَقْسَمُهُمْ بِالسُّوِيَّةِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَ أَعْظَمُهُمْ مَزِيَّةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

«ای علی! در تو هفت خصلت هست که احدی از اولین و آخرین با این هفت خصلت و با یکی از این هفت خصلت در روز قیامت در پیشگاه پروردگار، نمی‌تواند با تو برابری کند:

اول: اینکه اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورده است! (نه اول کسی هستی که از امت من به خدا ایمان آورده‌ای؛ بلکه اول کسی هستی که در عالم کون و خلقت، نه در عالم زمان و تدریج؛ بلکه در عالم دهر و سرمد و آنجایی که پروردگار نور مقدّس تو را خلق کرد، اولین شعاعی هستی که به پروردگار ایمان داری و تمام افرادی که ایمان آورده‌اند زیر لوای تو هستند.) دوم آنکه: به عهد خدا از همه افراد با وفاتری! سوم آنکه: به امر خدا از همه افراد پابرجاتر و ثابت‌قدم‌تر و محکم‌تری! چهارم اینکه: محبّت و لطف و رأفتت به رعیت و امت از همه افراد بیشتر است! پنجم آنکه: از نقطه نظر عدالت و قسمت بالسّویه از تمام افراد اعدل و شایسته‌تری! ششم آنکه: در بین محاکمات و مراجعات از تمام افراد، قضاوتت عالی‌تر و

← الحنفی فی آل محمّد، ص ۱۲۵، نسخه مکتبه السید الاشکوری، قال:

روی الامام أحمد بن حنبل فی المناقب و أخرجه أبو عمر، هما بالاسناد عن كعب ابن عجرة و عن ابن عباس مرفوعاً: «أَنَّ عَلِيًّا مَحْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.» (محقّق)

۱. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۷. جهت اطلاع بیشتر از مصادر دیگر عامّه رجوع شود به /حقايق الحقّ، ج ۲۲، ص ۲۶۷.

راستین تر است! هفتم آنکه: در روز قیامت و در پیشگاه پروردگار، اجر و مقام و عظمت تو از همه افراد بیشتر است.»

پیغمبر نمی فرماید «تو بهترین افراد از این امت هستی!» می فرماید: «در روز قیامت هیچ کس به پایه تو نمی رسد، به واسطه هفت خصلتی که داری.»

این را سنی ها نقل کرده اند. یکی از کتب معتبره اهل تسنن که همه به آن اعتماد دارند، *حلیة الأولیاء* است که برای ابونعیم اصفهانی است. این مرد سنی مذهب ده جلد کتاب نوشته به نام *حلیة الأولیاء*، و انصافاً کتابی است که در بسیاری از مواضع، مصدر برای تخریح احادیث واقع می شود. مرد بزرگی است و چندین صد سال از مرحوم مجلسی جلو بوده و جدّ اعلای مرحوم مجلسی است. ابونعیم اصفهانی این روایت را در کتاب خود نقل می کند، مضافاً به کتب دیگری که از اهل تسنن در دست است.

لذا در امیرالمؤمنین علیه السلام این سه مرتبه دیده می شود: هم علمش از همه بیشتر و عزیزتر و فراوان تر بود، حتی نسبت به انبیا؛ و هم ابتلائاتش از همه انبیا شدیدتر بود، به مقتضای ارثی که از پیغمبر برده بود؛ و هم معجزات و کراماتش از همه انبیا عجیب تر و غریب تر بود، باز براساس ارثی که از پیغمبر برده است. پس امیرالمؤمنین علیه السلام از سه ناحیه از پیغمبر اکرم ارث برده است: یکی در علم، یکی در ابتلائات و مصائب و یکی در ظهورات و بروزات، که به عنوان معجزه و کرامات تعبیر و تفسیر می شود.^۱

ابن ابی الحدید شارح معتزلی سنی مذهب در شرح *نهج البلاغه*،^۲ و باز عین این مطلب را فخر رازی، این سنی متعصب، در تفسیر خود^۳ می گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام در خیبر را از جا کند و مسافتی به دور انداخت و آن در را پل برای عبور لشکر قرار داد که ببینند و از در قلعه بالا بروند و در

۱. رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۴، درس چهل و ششم تا پنجاه و یکم.

۲. شرح *نهج البلاغه*، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۲.

۳. *مفاتیح الغیب*، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۹۱.

خود قلعه فرود بیایند. بعد از اینکه در را آنجا انداخت، چهل و چهار نفر از مردان قوی از اصحاب رسول خدا آمدند و نتوانستند آن در را تکان بدهند.^۱ بعد این دو نفر که می‌خواهند به تعبیرات خودمانی آن علم ملکوتی را یک تفسیر و تعبیری کرده باشند، می‌گویند:

علی در آن وقت از عالم بشریت منخلع شده بود و چنان غرق انوار پروردگار بود که به هیچ وجه من‌الوجه از قوای مادی و بشری استخدام نکرد و برای قلع این در از آنها استفاده ننمود؛ علی در راه قوه روحانی و ملکوتی کند!^۲ و شاهد می‌آورند یکی از فرمایشات خود آن حضرت را که فرمود:

مَا قَلَعْتُهَا بِيَدِ بَشَرِيَّةٍ وَلَكِنْ قَلَعْتُهَا بِيَدِ مَلَكُوتِيَّةٍ؛^۳ «من این در را به قدرت بشری نکنم؛ بلکه به قدرت ملکوتی کندم.»^۴

گرچه حرف اینها درست است؛ ولی حقیقت مطلب به همین جا منتهی نیست، مطلب از اینجا عالی‌تر است، مطلب در اینجا این است که امیرالمؤمنین غرق

۱. لازم به ذکر است که ابن‌ابی‌الحدید در *روضه المختارة (قصائد علویات سبع)*،* ص ۱۴۰، در ضمن قصیده‌ای تصریح به چهل و چهار نفر کرده است. البته در *دلایل النبوة*، ج ۴، ص ۲۱۲؛ *کنز العمال*، ج ۱۳، ص ۱۳۶ و دیگر مصادر چهل نفر ذکر شده است. (محقق)

* کتاب *روضه المختارة* شامل هفت قصیده زیبا در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام است که ابن‌ابی‌الحدید سروده و به *قصائد علویات سبع* شهرت دارد. (محقق)

۲. *مفاتیح الغیب*، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۳۶؛ *شرح نهج البلاغة*، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۷؛ ج ۲۰، ص ۳۱۶.

۳. *مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام*، ص ۱۷۰؛ *مفاتیح الغیب*، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۳۶: «قال علي بن أبي طالب كرم الله وجهه: "وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ وَلَكِنْ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ"»؛

شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۷: «قول علي: "وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةِ إلهِيَّةٍ."»

۴. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۴، ص ۳۴.

در انوار خداست؛ فعلش فعل خداست، قبض و بسطش قبض و بسط خداست، رؤیت و إِبصارش إِبصار خداست، سمعش سمع خداست، کارش کار خداست! چگونه پیغمبر اشاره می‌کند و ماه بر فراز آسمان دو نیم می‌شود؟ کندن در قلعه خبیبر که از دو نیم کردن ماه بر فراز آسمان مشکل‌تر نیست! این اراده الهی است که از دریچه نفس مقدّس آن حضرت طلوع کرده و این فعل را در خارج به ظهور آورده است؛ لذا پیغمبر فرمود:

يا عَلِيُّ! لَوْلَا خَافَةُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارِيُّ فِي عَيْسَى
بِنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا يَمُتُّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ
قَدَمَيْكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ.^۱

«ای علی! اگر من از طائفه‌ای از امت خودم نمی‌ترسیدم که درباره تو بگویند آنچه را نصاری درباره عیسی بن مریم می‌گویند که خداست، درباره تو جمله‌ای می‌گفتم که بعد از آن جمله، از هیچ گروهی از میان مسلمان‌ها عبور نمی‌کردی الا اینکه خاک زیر کفش تو را می‌ربودند برای استشفاء به آن.»

ابن شهر آشوب روایت می‌کند از جابر بن عبدالله انصاری که می‌گوید: نماز صبح را در مسجد پیغمبر با امیرالمؤمنین علیه السّلام خواندیم، امیرالمؤمنین بعد از نماز رو کرد به ما و به ما تسلیت داد:

أَجْرَكُمُ اللَّهُ عَلَى مَوْتِ أَخِيكُمْ سَلْمَانَ؛^۲ «خدا بر مردن برادر شما سلمان، به شما اجر دهد.»

سلمان در مدائن است، مدائن کنار بغداد است و از آنجا تا مدینه قریب سه هزار کیلومتر مسافت است. با وسایل موتوری چند روز راه است، با شتر که باید

۱. *ینابیع المودة*، ج ۱، ص ۳۹۳. *المناقب*، خوارزمی، ص ۳۱۱؛ *کفاية الطالب*، گنجی شافعی،

ص ۲۶۴؛ *شرح نهج البلاغة*، ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۶۸، با قدری اختلاف.

۲. *مناقب آل ابی‌طالب علیهم السّلام*، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۰۱.

یک ماه حرکت کنند. سلمان استاندار مدائن است و مرد زاهد و عابد و حجّت خدا در میان آن سرزمین است.

امیرالمؤمنین علیه السلام رو کردند به اصحاب و آنها را به مردن سلمان تعزیت دادند. بعد جابر بن عبدالله انصاری می گوید که امیرالمؤمنین دراعه (جلیقه) پیغمبر را پوشید و چوب دست (قضیب) پیغمبر را در دست گرفت و شمشیر پیغمبر را حمایل کرد و عمامه پیغمبر را به سر بست و روی ناقه عضباء (شتر پیغمبر) سوار شد و به قنبر فرمود: «دستت را به من بده و از یک تا ده بشمار!»

قنبر می گوید: از یک تا ده شمردیم، در مدائن کنار خانه سلمان بودیم! زاذان - رفیق و هم صحبت سلمان فارسی، از دوستان و مؤمنین و پرستار و مراقب حال او - می گوید:

سلمان دارد از دار دنیا می رود، من گفتم: ای سلمان! اگر از دار دنیا بروی چه کسی تو را غسل می دهد؟

گفت: همان کسی که پیغمبر آخرالزمان را غسل داده!
گفتم: عجب! چه ادعایی می کنی؟! پیغمبر آخرالزمان را وصیّش علی بن ابی طالب غسل داد!

گفت: مرا هم او غسل می دهد!
گفتم: تو اینجا هستی و او در مدینه است!

گفت: مهم نیست، وقتی من از دار دنیا رفتم لب های من و چانه مرا ببند و یک قطیفه روی من بکش، منتظر باش یک صدایی مثل اینکه چیزی از بلندی به زمین می افتد خواهی شنید، در را باز کن علی بن ابی طالب داخل می شود.

زاذان می گوید: سلمان شهادتین بر زبان جاری کرد و روحش به عالم قدس شتافت. طبق وصیّت او چانه و لب های او را بستم و قطیفه ای روی او کشیدم. چند لحظه نگذشت که دیدم صدایی آمد، در را باز کردم دیدم امیرالمؤمنین است، سلام کردم جواب ما را فرمود.

فرمود: «ای زاذان! سلمان، بنده صالح پروردگار از دنیا رفت؟ عمرت دراز باد و خدا تو را توفیق بدهد. سلمان خوب برادری برای ما بود، پیغمبر خیلی سلمان را دوست داشت و چه بسیار اوقات در شب‌های تار از سلمان یاد می‌کرد.» عرض کردم: بله! چند لحظه پیش از دنیا رفت و با من چنین و چنان گفت. امیرالمؤمنین علیه السّلام با قنبر وارد شدند و قتیفه روی سلمان را کنار زدند، سلمان چشمان خود را باز کرد و تبسمی به امیرالمؤمنین کرد و چشمان خود را بست. حضرت سلمان را غسل دادند، کفن کردند، دفن کردند و برگشتند به مدینه. مدتی که آمدند و برگشتند همان مدتی بود که در مدائن مشغول تجهیز و تکفین بودند. خیلی عجیب است!

یکی از شعرای بزرگ عرب به نام ابوالفضل تمیمی می‌گوید:

وقتی من مدائح و فضائل امیرالمؤمنین را تعریف می‌کنم این افرادی که چشم آنها تنگ است و عقل آنها کوتاه، به من اعتراض می‌کنند که: چرا تو اینها را درباره علی به شعر درمی‌آوری؟ اینها نمی‌فهمند!
من این قضیه سلمان فارسی را به شعر در آوردم، می‌گویند: مگر می‌شود که در چند لحظه علی مسافت بین مدینه و مدائن را طی کند و سلمان را تجهیز کند و مراجعت کند؟!

من به آنها می‌گویم: ای مرد با انصاف! قرآن خوانده‌ای یا نه؟
می‌گوید: بله!

به او می‌گویم: این آیه مبارکه را خوانده‌ای که وصی سلیمان تخت بلقیس را به کمتر از یک چشم به هم زدن - طبق نص آیه قرآن - از شهر سبا برای سلیمان حاضر کرد؟

می‌گوید: بله!

می‌گویم: سلیمان درجه‌اش عالی تر بود یا پیغمبر آخرالزمان؟!

می‌گوید پیغمبر آخرالزمان.

می‌گویم: پیغمبر آخرالزمان که درجه‌اش بالاتر از سلیمان بود، وصی پیغمبر آخرالزمان هم درجه‌اش عالی تر است از وصی سلیمان؟!

می گوید: بله!

می گویم: چگونه راضی هستی که بگویی وصی سلیمان تخت بلقیس را از شهر سبا به کمتر از یک چشم به هم زدن برای حضرت سلیمان حاضر کرد، ولی این را درباره علی بن ابی طالب که به اشرافیت او معترفی قبول نداری؟! یا از اصل و ریشه قرآن را انکار کن و بگو تمام این معجزاتی که در قرآن مجید به انبیا نسبت داده شده خرافات و اباطیل و خارج از تحقق خارجی است؛ یا اگر درباره انبیا قبول می کنی و درباره وصی سلیمان قبول می کنی، درباره وصی پیغمبر آخرالزمان به طریق اولی باید قبول کنی؛ زیرا که این مرد، افضل و اشرف و اکمل از همه آن اوصیا بوده و آنچه خداوند به آنها از علوم عنایت کرده همه را به این مرد عنایت کرده است. (این شاعر می گوید:) وقتی به اینجا می رسم، دیگر اینها نمی توانند جواب مرا بدهند، سرشان را در گریبان فرو می برند و به عوض جواب رنگ به رنگ عوض می کنند.^۱

آقا احتیاج به رنگ عوض کردن ندارد، اعتراف به حق کن و خلاص شو! اعتراف به حق کن، مقامات او را اعتراف کن، دیگر احتیاج ندارد که در گیر و دار برهان منطقی قرار بگیری و تو را طبق آیات قرآن بدین منوال محکوم کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مقام ولایت کبری است و این معجزات و کرامات برای او بسیار ناچیز است. با وجود آن مقامی که از نقطه نظر ملکوتیت دارد و آن صبر و حلم و گذشت و دیده خدایین و گوش خدایین، دیگر این مسائل برای او چیزی نیست که انسان به عنوان کرامت و معجزه بیان کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از شهر انبار عبور می فرمود، در خیمه خود پیاده شد. بزرگان از اهل انبار، رؤسا و شیوخ برای دیدن حضرت آمدند و همه بیرون از خیمه منتظرند که یا آقا به آنها اجازه ورود بدهند یا اینکه خودشان بیایند بیرون و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به /امام شناسی، ج ۴، ص ۳۵.

آنها آقا را ملاقات کنند. امیرالمؤمنین علیه السّلام هم در خیمه همین طور نشسته و مشغول پینه‌زدن به کفش خود است! مدّتی طول کشید تا بالأخره ابن عبّاس آمد و گفت:

یا علی! برای چه نشسته‌ای؟! قسم به خدا اگر بر خیزی و کار ما را اصلاح کنی برای تو بهتر است از پینه‌زدن این کفش، برخیز ببین بزرگان همه آمده‌اند و انتظار مقدم مبارک تو را دارند!

امیرالمؤمنین به کلام پسرعمویش ابن عبّاس هیچ توجه نکرد، کفش خود را وصله کرد. وقتی تمام شد این لنگه را گذاشت پهلوی آن لنگه دیگر و فرمود:

ای ابن عبّاس! این یک جفت کفش چه قدر قیمت دارد؟

ابن عبّاس عرض کرد:

درهمّ أو أقلّ؛ یک درهم یا کمتر، یک تومان یا کمتر!

حضرت فرمود:

به خدا قسم این خلافت و حکومتی که شما مرا به آن دعوت می‌کنید در نزد من از قیمت این یک جفت نعل پاره کمتر است؛ مگر اینکه قیام به حق کنم و داد را از ظالم بگیرم و حقّی را به مظلومی برسانم.^۱

اینها خیال می‌کردند امیرالمؤمنین هم می‌خواهد بر اساس حکومت مادّی و تشریفات مادّی بر مردم حکومت کند! این نیست. حکومت امیرالمؤمنین، حکومت الهی است و الاّ حکومت غیر الهی برای امیرالمؤمنین علیه السّلام چه قدر و قیمتی دارد؟!

در نزد احمد بن حنبل - آن عالم بزرگ سنّی که یکی از ائمّه اربعه تسنّن است - جماعتی بودند که همه از بعضی از خلفا تعریف می‌کردند تا نوبت رسید به امیرالمؤمنین.

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۲۴۷؛ منتهی الآمال، ص ۱۰۹، با مختصری اختلاف در لفظ.

جهت اطلاع پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۴۰.

گفتند: هیچ کس از علی بن ابی طالب تعریف نمی کند؟

احمد بن حنبل سر برداشت گفت:

علی احتیاج به تعریف ندارد علی خودش معرف خود است، آن کسی که علی را تعریف کند به واسطه آن تعریف، خودش را تعریف کرده است، نه علی را. علی مافوق تعریف است. این خلفای دیگر به واسطه وصول به مقام خلافت از خلافت زینت گرفتند؛ ولی علی که به خلافت رسید نه تنها از خلافت زینت نگرفت بلکه خلافت را زینت داد.^۱

آنها جهات نقص خود را به واسطه خلافت ترمیم می کردند؛ ولی علی جهات ناقص خلافت را به واسطه وجود مبارک و مقدس خود ترمیم کرد،^۲ علی احتیاج به تعریف ندارد. صدای علی در آسمانها بلند است، در عالم ملکوت بلند است، در عالم زمین بلند است، هر جای دنیا را که بروید و بگردید شعاع نور اوست که تابیده است.

زمنخسری عالم بزرگ سنی مذهب می گوید:

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۵:

«أخبرني عبدالله بن أحمد بن حنبل قال: كنت بين يدي أبي جالساً ذات يوم فجاءت طائفة من الكرخيين فذكروا خلافة أبي بكر وخلافة عمر بن الخطاب وخلافة عثمان بن عفان؛ فأكثروا. وذكروا خلافة علي بن أبي طالب و زادوا فأطالوا فرفع أبي رأسه إليهم فقال: "يا هؤلاء! قد أكثرتم القول في علي والخلافة، والخلافة وعلي؛ إن الخلافة لم تُزَيَّنْ علياً بل علياً زَيَّنْها."»

تاریخ دمشق (ابن عساکر)، ج ۴۲، ص ۴۶۶؛ المنتظم، ج ۵، ص ۶۲.

رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۳۸ (اجتماع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام).
۲. این قسمت توضیح ابن ابی الحدید - در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱ - است راجع به قول احمد:

«و هذا الكلام دالٌّ بفحواه و مفهومه علی أنّ غیره ازدادَ بالخلافة و تمّت نقصه، و أنّ علیاً علیه السلام لم یکن فیہ نقصٌ یحتاجُ إلى أن یتمّمَ بالخلافة، و كانت الخلافة ذاتَ نقصٍ فی نفسها فتمّ نقصُها بولایتها إياها.»

تعجب می‌کنم از علی بن ابی‌طالب که در تمام دوران حیات و بعد از حیاتش، دو دسته از مسلمین کوشیدند که اسم او را از سر زبان‌ها بیاندازند، یکی دوستانش و یکی دشمنانش؛ دشمنانش از روی حقد و کینه و بغض، و دوستانش از ترس و خوف که اگر زبانشان به ذکر علی گویا می‌شد جانشان در خطر بود. این دو دسته اسم علی را مخفی کردند، فضایل و محامد علی را همه طوائف مسلمین از دوست و دشمن مخفی کردند، در عین حال فضایل او خافقین را گرفته؛ یعنی شرق و غرب عالم را پر کرده است.^۱

هر کتابی را که باز کنید از کتب شیعه و سنی از صدر اسلام تا آن وقتی که پیغمبر از دار دنیا رفت، حتی در زمان خلافت خلفای جور و در زمان حکومت ظاهری امیرالمؤمنین، هر نقطه درخشان و ستاره تابناکی که در تاریخ اسلام است برای امیرالمؤمنین است، هر علمی که تراوش کرده برای علی است، هر قضاوت به حقی که بوده برای علی است، هر رأی صحیحی که بوده برای علی است، نهج البلاغه در دست است برای علی است، آن مجاهدات و زحماتی که در زمان حیات پیغمبر کشید همه برای علی است، اصلاً علی زینت‌بخش تاریخ اسلام، زینت‌بخش شریعت اسلام، و قوام نبوت پیغمبر ما است؛ این را زمخشری می‌گوید.

۱. این سخن نحوی معروف، خلیل بن احمد است. (محقق)

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۹۴:

«مامقانی گوید: چقدر خوب خلیل عروسی نحوی، این مطلب را بیان کرده است؛ چون از او پرسیدند: "ما تقول فی علی بن ابی‌طالب علیه السّلام؟! تو درباره علی بن ابی‌طالب چه می‌گویی؟!" در پاسخ بدین عبارت گویا شد: "ما أقول فی حقّ امری کتّمْت منّا قیه أولیاءه خوفاً، و أعداؤه حسداً؛ ثمّ ظهر من بین الکتّمین ما ملأ الخافقین؟! من چه بگویم درباره مردی که دوستانش مناقبش را پنهان داشتند از ترس دشمنان، و دشمنانش پنهان داشتند از حسد و عداوت؛ و معذک در مابین این دو گونه پنهانی، مناقب او مشرق تا مغرب عالم را پر کرده است؟!"*

البته این قول به شافعی هم نسبت داده شده است. **

** تنقیح المقال (طبع رحلی)، ج ۲، ص ۲۶۴.

** مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین علیه السّلام، ص ۱۷۱. (محقق)

آن وقت چگونه این مرد بزرگ با تمام این فداکاری‌ها و زحمات و لطمات، در اثر بغض و کینه و حبّ ریاستِ افرادی، باید مصائب و مشکلاتش از همهٔ امت بیشتر باشد؛ عیناً به موازات پیغمبر اکرم که فرمود: «هیچ پیغمبری را مثل من اذیت نکردند!»^۱ هیچ امامی را هم مثل امیرالمؤمنین اذیت نکردند، حتی سیدالشهدا، حتی حضرت امام حسن؛ چون اذیت آنها در یک محدودهٔ خاصی بوده ولی اذیت‌های امیرالمؤمنین خیلی عجیب بوده است!^۲

امیرالمؤمنین از دست دوست و دشمن آزار دید، دشمنش معاویه است که می‌رود بر فراز منبر و خطبه می‌خواند، بیت‌المال مسلمین را جمع می‌کند و به سرهنگان و یاران خود قسمت می‌کند، نیمی از ممالک اسلام را زیر یوغ خود درآورده، اسلام را واژگون کرده، کفر را به لباس اسلام به مردم می‌خوراند و برای إطفاء نور امیرالمؤمنین از هیچ سعی و کوششی دریغ ندارد. و اما اصحاب آن حضرت؛ مردمان سست، کم‌فکر و بی‌اراده. در خطبه‌ها حضرت می‌فرماید:

وَلَقَدْ مَلَأْتُمْ صُدُورِي قَيْحًا^۳ «وای بر شما! سینهٔ مرا پر از چرک و خون

کردید، مرا خسته کردید.»

هرچه شما را دعوت به جهاد می‌کنم می‌گویید: «هوا سرد است، صبر کن

۱. رجوع شود شود به ص ۵۴.

۲. المناقب، خوارزمی، ص ۳۰۳؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۸۵.

«و قد دَعَوْتُ لَهُ فَقُلْتُ: "اللَّهُمَّ اجْلُ قَلْبَهُ وَ اجْعَلْ رَبِيعَةَ الْإِيمَانِ بِكَ!"

قَالَ: "قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ؛ غَيْرَ أَنِّي مُخْتَصُّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أَخْتَصَّ بِهِ أَحَدًا مِنَ أَوْلِيَائِي."

"پیغمبر می‌گوید: من برای علی دعا کردم و گفتم: بار پروردگارا! دل او را روشن کن، و بهار و ربیع و طراوت او را ایمان به خودت قرار ده!

خداوند گفت: من این را دربارهٔ علی کردم؛ ولیکن من او را به گونه‌ای از بلایا و فتن و امتحانات خود مبتلا می‌کنم که اختصاص به او دارد و هیچ‌یک از اولیای خودم را بدین گونه از بلایا اختصاص ندادهم!"

۳. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۰.

هوا برگردد!» باز دعوت می‌کنم می‌گویید: «هوا گرم است، بگذار هوا تکانی بخورد!» امروز می‌گویید: «خرماهایمان رسیده!» فردا می‌گویید: «می‌خواهم انبار کنم!» هر روز بهانه‌ای می‌آورید.

فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا وَ قَدْ ذَلُّوا! «سوگند به پروردگار که هیچ طائفه‌ای در خانه‌های خود مورد حمله دشمن قرار نمی‌گیرد الا اینکه دلیل می‌شوند.»

برخیزید و برای احیای اسلام و از بین بردن این مرد منکوس (معاویه) که جز ریاست و حکومت بر مردم هیچ داعیه‌ای ندارد حرکت کنید!
حضرت لشکر تشکیل می‌داد، حرکت می‌داد، همین‌ها مخالفت می‌کردند، همین‌ها چون و چرا می‌کردند، همین‌ها به امامشان دستور می‌دادند: «یا علی! امروز صلاح است چنین کنی؛ یا علی! امروز فلان کار را نکن؛ یا علی! از اینجا حرکت کنیم؛ یا علی! این جنگ را یک ماه تأخیر بینداز؛ یا علی! الآن موقع صلح است، معاویه قرآن بالای نیزه کرده بیا صلح کن والا خود ما زیر شمشیر قطعه قطعه‌ات می‌کنیم!»^۲

۱. همان، ص ۶۸.

۲. وقعة صفین، ص ۴۹۰.

«فَجَاءَهُ زُهَاءٌ عَشْرِينَ أَلْفًا مُقْنَعِينَ فِي الْحَدِيدِ شَاكِي السَّلَاحِ، سَيُوفُهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ وَ قَدْ اسْوَدَّتْ جِبَاهُهُمْ مِنَ السُّجُودِ يَتَقَدَّمُهُمْ مَسْعَرُ بْنُ فَدَكِيٍّ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ وَ عِصَابَةُ مِنَ الْقُرَاءِ الَّذِينَ صَارُوا خَوَارِجَ مِنْ بَعْدِ، فَنَادَوْهُ بِاسْمِهِ لَا بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ: "يَا عَلِيُّ! أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَتَ إِلَيْهِ وَ إِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَقَانَ! فَوَاللَّهِ لَنَفَعَلَنَّهَا إِنْ لَمْ تُجِبْهُمْ." فَقَالَ لَهُمْ: "وَيَحْكُمُ! أَنَا أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ إِلَيْهِ، وَ لَيْسَ يَجِلُّ لِي وَ لَا يَسْعُنِي فِي دِينِي أَنْ أُدْعَى إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا أَقْبَلُهُ. إِنِّي إِنَّمَا أَقَاتِلُهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُمْ قَدْ عَصَوْا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُمْ وَ نَقَضُوا عَهْدَهُ وَ تَبَدَّلُوا كِتَابَهُ، وَ لَكِنِّي قَدْ أَعْلَمْتُكُمْ أَنَّكُمْ قَدْ كَادُوكُمْ وَ أَنْتُمْ لَيْسُوا بِالْعَمَلِ بِالْقُرْآنِ يُرِيدُونَ." قَالُوا: "فَابْعَثْ إِلَى الْأَشْتَرِ لِيَأْتِيكَ." وَ قَدْ كَانَ الْأَشْتَرُ صَبِيحَةَ لَيْلِ الْهَرِيرِ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى عَسْكَرِ مُعَاوِيَةَ لِيَدْخُلَهُ.»

⇐

بزرگ‌ترین مصیبت دشمن داخلی است، امیرالمؤمنین از این دشمن‌ها داشت که شب‌ها در میان نخلستان فریاد می‌زد:

پروردگارا! چه اندازه من از این امت اذیت کشیدم و مرا خسته کردند؛
 عیناً مانند زن‌هایی که دوست دارند در میان حجله بنشینند و خود را
 آرایش کنند، اینها هم افرادی هستند که دوست دارند در خانه‌های خود
 بنشینند و از پرده‌نشینی تجاوز نکنند و از حقوق خود دفاع نکنند و برای
 حیات و ناموس دین خود و کیان شریعت و آیین خود قدمی برندارند!^۱

روز به روز زحمات امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد می‌شد،^۲ تا هنگامی که

﴿ترجمه: «وقتی قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند نزدیک به بیست هزار تن مسلح آهن‌پوش که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند و پیشانی‌هایشان از اثر سجود پینه بسته بود نزد حضرت آمدند. پیشاپیش آنان، مسعر بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان که پس از آن از خوارج شدند حرکت می‌کردند. پس حضرت را فقط به نام - نه به عنوان امیرمؤمنان - صدا کردند و گفتند: "ای علی! اینک که تو را به کتاب خدا خوانده‌اند به آن قوم پاسخ مثبت بده! وگرنه ما هم چنان‌که عثمان را کشیم، تو را نیز می‌کشیم! به خدا سوگند اگر آنان را اجابت نکنی چنین خواهیم کرد." (امیرالمؤمنین علیه السلام) فرمود: "وای بر شما! من نخستین کسی هستم که به کتاب خدا دعوت کرده و هم نخستین کسی هستم که بدان پاسخ داده و برایم حلال نیست و در دینم نمی‌گنجد که به کتاب خدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، من فقط از آن رو با آنها می‌جنگم که مطیع قرآن شوند؛ چون آنها از فرمانی که خدا به آنها داده سرپیچی کرده‌اند و پیمان الهی را شکسته‌اند و کتابش را به دور افکنده و رها کرده‌اند. لیکن شما را آگاه کردم که آنان اینک با شما نیرنگ می‌کنند و مردمانی نیستند که عمل کردن به قرآن را بخواهند." گفتند: "کسی را به دنبال اشتر بفرست که نزدت آید." و این در حالی بود که اشتر بامداد شب هریر، تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود.» (محقق)

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۶۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۴۰ - ۴۴۲.

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۳۱:

در آخرین هفته عمر خود خطبه‌ای خواند که آخرین خطبه‌اش بود و در آن خطبه فرمود:
 «أَيْنَ إِخْوَانِ الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟
 وَ أَيْنَ نَظْرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ؟»
 ﴿﴾

﴿ قَالَ: ثُمَّ صَرَبَ بِيَدِهِ عَلَىٰ لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ؛ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَوْه! عَلَىٰ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْفَرْصَ فَأَقَامُوهُ. أَحْيُوا السَّنَةَ وَآمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَوَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ.»

«کجا هستند برادران من که سوار بر مرکب راه حق شدند و طریق را به خوبی پیمودند؟ آنان که براساس حق گذشتند و جمیع اعمال و اقوالشان را بر این مدار قرار می‌دادند. عمار کجاست؟ ابن تیهان کجاست؟ خزیمه ذوالشهادتین کجاست؟ امثال و نظایرشان کجا هستند که با مرگ عقد اخوت بستند و با یکدیگر پیمان نهادند که تا حد شهادت و خوابیدن در بستر موت، دست از حمایت بردارند؟ آنان که شهید شدند و سرهای آنها را به نزد فجره و فسقه و جنایت‌کاران روزگار همچون معاویه بردند.»

در این حال دست خود را به محاسن مبارکش زد و گریه طولانی نمود؛ و پس از آن فرمود:

«آه! بر آن برادران درگذشته من که قرآن را تلاوت کردند و آن را استوار و محکم داشتند، و در واجبات تدبیر کردند و آنها را اقامه نمودند. سنت را زنده کردند و بدعت را کشتند. به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند، و به قائد و رهبرشان وثوق داشتند و از او پیروی کردند!»

ثُمَّ نَادَىٰ بِأَعْلَىٰ صَوْتِهِ: «الْجِهَادُ، الْجِهَادُ! عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ.»

و پس از آن با بلندترین فریاد خود ندا در داد: «جهاد، جهاد! ای بندگان خدا! آگاه باشید که من همین امروز تهیه سپاه می‌بینم و به‌سوی معاویه حرکت می‌کنم؛ هر کس می‌خواهد به‌سوی خدا برود، خارج شود.»

«قَالَ نَوْفٌ: «وَعَقَدَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لَقِيسِ بْنِ سَعْدِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِغَيْرِهِمْ عَلَىٰ أَعْدَادٍ أُخَرَ وَ هُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَىٰ صِفِّينَ. فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّىٰ صَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مَلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ. فَتَرَا جَعَتِ الْعَسَاكِرُ، فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدَّتْ رَاعِيَهَا تَحْتَطِفُهَا الذَّنَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ.»

«نوف بکالی گفت: «در این حال برای حضرت امام حسین علیه السلام پرچمی بست با ده هزار نفر، و برای قیس بن سعد بن عباده پرچمی با ده هزار نفر، و برای ابویوب انصاری با ده هزار نفر، و برای غیر از اینها پرچم‌های دیگری. و اراده داشت به سرزمین صفین برای جنگ با معاویه برگردد. هنوز جمعه - که روز خطبه و جماعت است - نرسیده بود که او را ابن ملجم ملعون با شمشیر زد. سپاه‌ها و عسکرها همه بازگشتند و ما مانند گوسفندانی شدیم که چوپانشان مفقود شده و گرگ‌ها از هر جانب آنها را می‌ربودند.»

لشکری صد هزار نفری به ریاست ده نفر از بزرگان از اصحاب و اولاد خود مجهز کرد؛ ده هزار نفر به ریاست امام حسن، ده هزار نفر به ریاست امام حسین، ده هزار نفر به ریاست محمد بن حنفیه، ده هزار نفر به ریاست قیس بن سعد بن عباده، ده هزار نفر به ریاست ... تا همین طور حمله کند برای از بین بردن معاویه و پاک کردن زمین از این جسم منکوس و شخص منحوس که اسلام را واژگون کرد و تاریخ اسلام را عوض کرد.

در همین موقع بود که تیغ ابن ملجم مرادی در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان هنگام طلوع سپیده صبح بر فرق نازنینش خورد، تمام نقشه‌های امیرالمؤمنین عقیم شد، یک تیغ و این همه شکست! ابن ملجم چه جنایتی کرد؟ بی‌جهت نیست که پیغمبر اکرم او را *أشقی الآخِرین* قلمداد کرده،^۱ تیغ ابن ملجم امیرالمؤمنین را کشت، هدف امیرالمؤمنین را از بین برد، صد هزار لشکر به واسطه شهادت امیرالمؤمنین متوقف شدند، معاویه از شام حرکت کرد و با امام حسن جنگ کرد و داستان مفصل است که چه قسم زحمات امیرالمؤمنین به واسطه شهادت آن حضرت و این تیغ از بین رفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد در محراب، امام است، قلب عالم امکان است. مصیبت آن حضرت در جمادات اثر کرد، دریاها به خروش آمد، زمین لرزید، بادهای سیاه می‌وزید، درهای مسجد کوفه به هم می‌خورد، جبرائیل صدا می‌زند:

۱. *امام شناسی*، ج ۱۲، ص ۱۹۸:

«*أسد الغابة*، ج ۴، ص ۳۴ و ۳۵ در ضمن بیان احوال امیرالمؤمنین علیه السلام. و نیز این روایت را در *الصواعق المحرقة*، ص ۷۴ روایت نموده است، و صدر این حدیث را ابن سعد در *طبقات* (طبع بیروت)، ج ۳، ص ۳۵ ذکر کرده است. و نیز سبط بن جوزی در کتاب *تذکرة الخوارج*، ص ۹۹ و ۱۰۰ این روایت را از احمد بن حنبل در *فضائل* از وکیع، از قتیبة بن قدامة رواسی، از پدرش، از ضحاک بن مزاحم، از علی علیه السلام روایت کرده است. و نیز عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب *زهد* از پدرش با همین اسناد آورده است.»

تَهَدَّمَتْ وَ اللّٰهَ اَرْكَانُ الْهُدٰى وَ اَنْطَمَسَتْ وَ اللّٰهَ اَعْلَامُ التَّقٰى وَ اَنْفَصَمَتِ الْعُرُوَّةُ
 الْوُثْقٰى؛ «قسم به خدا که ستون‌های ایمان متزلزل شد، ستاره درخشان مقام
 ولایت تاریک شد، ریسمان ولایت پاره شد!»
 قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفٰى، قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبٰى، قُتِلَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضٰى؛ قَتَلَهُ اَشْقٰى
 الْاَشْقِيَاءِ؛^۱ «ای اهل عالم! پسرعموی مصطفی را کشتند، وصی مجتبی را
 کشتند، علی مرتضی را کشتند.»

این صدای جبرائیل همه کوفه را گرفت، زن و مرد از خانه‌ها به طرف مسجد
 دویدند، مسجد کوفه به فاصله چند لحظه مملو از جمعیت و غوغا شد، همه لطمه
 به صورت می‌زدند و با مشت به سرهای خود می‌کوبیدند و صدا می‌زدند: وا اماماه!
 وا علیاه! وا محمداه!

حضرت امام حسن و امام حسین خود را به محراب رساندند، دیدند پدرشان
 به روی خاک افتاده و خاک‌ها را بر می‌دارد و بر فرق سر می‌گذارد و می‌گوید:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰى﴾.^۲

حضرت امام حسن علیه السلام سر پدر را با عبایی محکم بست؛ ولی باز از
 زیر آن عبا، خون جاری بود. ابوجعه و جماعتی از اصحاب هرچه می‌خواستند
 حضرت را بلند کنند با مردم نماز بخواند - چون آن نمازی که ضربت ابن ملجم در آن
 واقع شد، نافله صبح بود و حضرت هنوز نماز صبح را نخوانده بودند - هرچه
 حضرت را بلند می‌کنند و زیر بغل حضرت را می‌گیرند، حضرت می‌افتد روی زمین.
 آقا فرمودند:

ای حسن جان، با مردم نماز بخوان!

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۷۱؛ ج ۴۲، ص ۲۸۲، با قدری اختلاف.

۲. سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۶۵:

«از زمین، شما را آفریدیم و در زمین باز می‌گردانیم؛ و از زمین برای بار دیگر بیرون می‌آوریم!»

حضرت امام حسن ایستادند و با مردم مشغول نماز شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام نماز خود را نشسته بجا آوردند. وقتی نماز امام حسن تمام شد دید پدر بیهوش روی زمین افتاده، سر امیرالمؤمنین را به دامن گرفت و خیلی حضرت گریه می کرد، امیرالمؤمنین چشمان خود را باز کرد گفت:

ای حسن جان! چرا گریه می کنی؟ من راحت شدم، من راه بهشت در پیش دارم، این قدر گریه نکن! اینک جدّ تو پیغمبر مصطفی، مادر تو فاطمه زهرا، جدّه تو خدیجه کبری، عمّ تو حمزه سیدالشهدا، همه حاضرند و می گویند: «علی بشتاب به سوی ما!» چرا این قدر خود را ناراحت می کنی؟ این قدر گریه نکن!

حضرت امام حسن عرض کردند:

پدر جان! کمر ما را شکستی، این مصیبت تو والله اگر بر کوهها وارد می شد آنها را متلاشی می کرد. به خدا قسم گویی من گریه را برای مصیبت تو آموخته ام!

سر و اطراف بدن حضرت را گرفتند و آوردند در وسط مسجد کوفه، حضرت امام حسن عرض کرد:

پدر جان! چه کسی این ضربت را به شما زده است؟

آقا فرمودند:

ابنُ الْيَهُودِيَّةِ؛ «فرزند زن یهودی ابن ملجم مرادی!»

هوا کم کم روشن می شود امیرالمؤمنین اشاره کرد که الآن ابن ملجم را از باب کینه که یکی از درهای مسجد کوفه است وارد می کنند. مردم متوجه آن باب شدند دیدند ابن ملجم مرادی را دست بسته آوردند و جماعتی اطراف او را گرفته اند.

حذیفه نخعی شمشیر از غلاف بیرون کشیده و جلو حرکت می کند، مردم را می شکافد، کوچه می دهد تا اینکه ابن ملجم را خدمت امیرالمؤمنین بیاورد. ابن ملجم که در میان این جمعیت می آمد مردم او را لعن می کردند، سب می کردند، آب دهان بر صورتش می انداختند و می گفتند: «امام را کشتی! امیرالمؤمنین را کشتی! او چه

گناهی کرده بود؟ امام متّقیان و امیرمؤمنان بود! به خدا قسم کار بزرگی کردی ای ابن ملجم!»

او ساکت بود و هیچ نمی گفت تا اینکه حدیفه او را خدمت امام حسن آورد. امیرالمؤمنین علیه السّلام در وسط مسجد بیهوش است، حضرت امام حسن رو کرد به ابن ملجم:

ای ابن ملجم! ای دشمن خدا! ای مورد لعن و طرد پروردگار! پدرم برای تو بد امامی بود؟ جزای تو را زیاد نکرد؟ چرا دست به این جنایت دراز کردی؟

هیچ جواب نمی گفت.

امیرالمؤمنین علیه السّلام به هوش آمدند، حضرت امام حسن عرض کرد: پدر جان! دشمن تو را گرفته اند، بسته اند و آورده اند. درباره او چه حکم می کنی؟

امیرالمؤمنین با گوشه چشم نظری به ابن ملجم کردند، گفتند:

ای ابن ملجم! به خدا قسم کار بزرگی انجام دادی و دست به کار عظیمی زدی. آیا من برای تو بد امامی بودم؟ آیا درباره تو احسان زیاد نکردم؟ تو را مقدّم نداشتم؟ مورد مرحمت قرار ندادم؟ این بود جزای من از امامت؟! و ابن ملجم هیچ جواب نمی داد.

امام حسن عرض کرد:

پدر جان! چه دستور می دهی در مورد این؟

امیرالمؤمنین فرمود:

ای فرزند من! ای حسن جان! با اسیر خود مدارا کن! نمی بینی چشم های او چگونه از ترس و اضطراب در حدقه می گردد و قلب او در اضطراب است؟!

ای حسن جان! از غذایی که می خورید به او بدهید! از آب و آشامیدنی ای که می نوشید به او بدهید! او را گرسنه و تشنه نگذارید!

حضرت امام حسن عرض کرد:

پدر جان! این ملعون و شقی تو را کشته، دل ما را به درد آورده و تمام مؤمنین و مسلمین را مصیبت زده کرده؛ ولی تو درباره او سفارش می کنی؟!

حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر تو نمی دانی، آخر ما خاندان رحمتیم؟!^۱

﴿وَسِعَلُمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ التَّسْعَةِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ، وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ...

خدایا ما را بیامرز، از همه گناهان ما بگذر، ما را از شیعیان حقیقی امیرالمؤمنین قرار بده، از انوار ولایتش بیش از این در دل های ما وارد کن، قدم های ما را در صراط مستقیم ثابت بدار، در این حضائض و فتن آخر الزمان آنی ما را به خود وامگذار، در این ایام و لیالی متبرکه قدر از بهترین نفحات خزائن جودت به ما روزی بفرما، در هر خیریه که محمد و آل محمد را داخل کردی ما را داخل بفرما، و از هر سوئی که آنها را محفوظ داشتی ما را محفوظ بدار، مرضای ما شفا بده، موتای ما بیامرز، ذوی الحقوق از ما راضی بگردان، دست ولای ما از دامان ائمه اطهار کوتاه مکن، قرآن و عترت را ملازم ما تا روز قیامت قرار بده، روز قیامت از شفاعتشان ما را محروم مفرما، خدایا فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان، چشمان ما را به جمالش منور بفرما.

وَعَجَّلِ اللَّهُمَّ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۸، نقل به اختصار.

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

مجلس سوم

قضایای جنگ بدر

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^١

خدای تبارک و تعالی در این آیه مبارکه می فرماید:

«برای حوائج خود، به نماز و روزه استعانت بجوید! و این استعانت به نماز و روزه بسیار کار مهمی است و کار بزرگی است مگر برای افرادی که نسبت به ساحت مقدس خدا خشوع دارند و دلشان شکسته است و در تمام امور می خواهند که از ناحیه ساحت مقدس او رفع نیاز آنها بشود!»
طبیعت انسان این طور است که در این دنیا به هر مشکله ای برخورد کند می خواهد کاری بکند که آن مشکل برای او آسان بشود، دنبال سبب و علتی می گردد

١. سوره بقره (٢) آیه ٤٥.

برای رفع آن اشکال؛ به آن علت و سبب که می‌رسد می‌بیند که او رفع اشکال نمی‌کند، دنبال سبب دیگر می‌گردد و دنبال او می‌رود آن هم رفع اشکال نمی‌کند، باز دنبال سبب دیگر، می‌بیند که رفع اشکال نکرد بلکه بسیاری از این اسباب، گره به روی گره اضافه کرد و بر اشکال افزود؛ تا سرحدی که انسان بالوجدان می‌یابد به دنبال هریک از این اسباب برود، بی‌نتیجه است. آن وقت دل به خدا می‌دهد و از آن مسبب‌الأسباب برای رفع این مشکل استمداد و استعانت می‌جوید.

چه خوب است انسان قبل از اینکه به بن‌بست برخورد کند، به این رمز آشنا بشود و از اوّل حوائج خود را از خدا طلب کند و موجوداتی که در این عالم به عنوان سبب در سر راه قرار گرفته‌اند، به آنها به نظر استقلال ننگرد، بلکه آنها را واسطه در فیض، از عالم ربوبی ببیند؛ این معنی «توحید» است!
در این آیه مبارکه خدا می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾؛ «صبر» در روایات تفسیر به روزه شده است،^۱ و در عین حال می‌تواند آن معنی عام خود را هم دارا باشد: یعنی استقامت، پافشاری، شکیبایی. ﴿وَالصَّلَاةِ﴾؛ به نماز استعانت بجوید! و این خیلی کار مهمی است که افراد با اینکه اسباب مختلفه‌ای را برای برآورده شدن منویات و حاجات خود درک می‌کنند، همیشه منقطع به سوی خدا باشند و از او استمداد کنند! این کار، کار مهمی است! ولی برای نمازگزاران و خاشعین کار مهمی نیست؛ زیرا آنها مطلب را درک کرده‌اند که تمام این عالم وجود از خدا مستفیض می‌شود، و نعمت وجود از ساحت مقدّس او بر عالم افاضه می‌شود، و ماسوی‌الله، هر موجودی از موجودات، از خود اختیاری، استقلالی، اراده‌ای جز اراده پروردگار ندارند؛ این حقیقت توحید است. بنابراین چرا خود را خسته کنند و بیراهه بروند و با دیده باطل، به سوی موجودات عاجز این جهان بنگرند و از آنها تقاضای حاجت کنند؟!

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۶.

آنها می دانند که کار از دست مسببُ الأسباب ساخته است، و لذا یکسره به او رجوع می کنند؛ ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَشِيِّينَ﴾^۱.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾^۲.

«اگر انسان هر موجودی را به جز خدا محلّ اتکاء و اعتماد قرار بدهد و از او درخواست کند که حوائج او را برآورده کند، نمی تواند؛ آن مرادهای انسان نمی توانند یک مگس بیافرینند! و اگر یک مگس یک غذایی از آنها بردارد و بر باید و ببرد، نمی تواند دنبال آن مگس بیفتند و آن غذا را از او بگیرند! پس بنابراین تمام طالبان (یعنی افرادی که به غیر خدا متمسک اند) و تمام مطلوبان (یعنی اشخاصی که این طالبان از آنها تقاضای رفع حوائج خود می کنند و به آنها متکی هستند)، همه ضعیف اند و فقیر!»

و موجود فقیر و ضعیف که نمی تواند انسان را غنی کند، موجود عاجز که نمی تواند انسان را توانگر کند.

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾^۳؛ «ای مردم! بدانید که

تمام شما نیازمندانید به سوی پروردگار و تمام شرایش وجود شما با ضعف و عجز و ناتوانی خمیر و سرشته شده است و خداست که غنی است و بس!»

بنابراین در تمام مشکلات به او متوجه شوید و از او استمداد کنید! یکی از دستوراتی که در شریعت مقدّس اسلام هست، نماز حاجت است. نماز حاجت، نمازی است که انسان در هنگام گرفتاری و ابتلاء می خواند و ثوابش را برای خدا می دهد؛ نماز را برای خدا می خواند، به قصد تقرّب نماز را بجا می آورد،

۱. سوره بقره (۲) آیه ۴۵. ترجمه:

«و این کار بسی گران است مگر بر کسانی که دلشان برای خدا خاشع باشد.» (محقّق)

۲. سوره حجّ (۲۲) آیه ۷۳.

۳. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۵.

ولی داعی و انگیزه او برای این نماز، حاجتی بوده که او را دعوت کرده است. در روایات بسیار زیادی داریم که وقتی مشکلی به شما روی آور می‌شود، نماز بخوانید و از خدا بخواهید، مشکل برطرف می‌شود! اگر به آن روزه‌ای را هم ضمیمه کنید چه بهتر؛ یک روز روزه بگیرید بعد شب که می‌شود دو رکعت نماز بخوانید و در سجده آخر خدا را قسم بدهید و از او تقاضا کنید که حاجت را برآورد؛ یا سه روز روزه بگیرید: روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه، در روز جمعه با حال روزه چند رکعت نماز بخوانید و از خدا تقاضا کنید، حاجت شما را می‌دهد. در کتاب شریف کافی، محمد بن یعقوب کلینی از اسماعیل بن ارقط - که خواهرزاده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است؛ مادر اسماعیل بن ارقط، ام سلمه است که، خواهر حضرت صادق علیه السلام است - روایت می‌کند:

اسماعیل می‌گوید:

من مریض شدم، مُشرف به موت، در شب ماه رمضان بود نفس من از بدن من بیرون آمد، جان من از بدن من بیرون آمد؛ تمام اقوام و عشیره برای تجهیز و تکفین و حمل جنازه حاضر شدند. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که دایی من بودند آمدند؛ مادر من خیلی بی‌تابی و گریه می‌کرد.

حضرت فرمودند: «چرا بی‌تابی می‌کنی؟»

گفت: «ای برادر مگر نمی‌بینی جوانم را که دارای همه‌گونه محاسن اخلاق و رفتار بود از دست دادم؟!»

حضرت فرمودند: «فوراً غسل کن، برو بالای پشت بام، در جایی که بین تو و آسمان حاجبی نباشد، دو رکعت نماز بخوان و بگو:

”ای خدایی که از هیچ، او را به من هبه کردی و بخشیدی، الآن از تو ساخته است که این جوان را به من برگردانی!“

۱. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۵۱، به نقل از مفاتیح الجنان، ص ۲۴۲، حاشیه، نماز حاجت.

مادر من غسل می‌کند و می‌رود بالای پشت بام، و با همین کیفیت، با آن حال اضطراب و التجائی که داشت، دو رکعت نماز می‌خواند و بعد از پله‌ها پایین می‌آید.

(می‌گوید:) من در عالم دیگر بودم، مثل یک مرغی که بر فراز آسمان باشد و کم‌کم می‌آید روی زمین و کم‌کم می‌خواهد در نقطه معینی بنشیند، و مدام دور می‌زند و می‌خواهد بنشیند، همین‌طور من آمدم و آمدم و در قالبم جاگرفتم و برخاستم و نشستم و حالم خوب شد و هیچ اثری از مرض در خود نیافتم! و آن شب اهل خانه، چون ماه مبارک رمضان بود، برای سحری خود هریسه (یعنی حلیم) درست کرده بودند؛ آن هریسه را هم برای من آوردند و من هریسه خوردم و آن روز را روزه گرفتم!^۱

باز در کتاب کافی روایت می‌کند از جمیل بن ذرّاج که از اصحاب حضرت است، می‌فرماید:

در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، یک زنی با حال نگرانی و اضطراب آمد و گفت: «بچه‌ام را پهلوی خودم خوابانده‌ام، این کودک برگشته و به‌رو روی فراش افتاده و خفه شده است. وَجَدْتُهُ مَيِّتًا؛ دیدم که مرده بود! حالا چه کنم؟!»

حضرت فرمودند: «شاید نمرده باشد! فوراً برو منزل، سراغ بچه نرو، غسل کن، دو رکعت نماز بخوان و بگو:

ای خدایی که از هیچ، او را به من هبه کردی و بخشیدی، می‌توانی باز او را به من برگردانی؛ او را به من هبه کن!

و این مطلب را هم مخفی بدار، با کسی بازگو نکن!»

زن می‌آید منزل و غسل می‌کند و در اطاق دیگر دو رکعت نماز می‌خواند. می‌گوید: «رفتم و بچه را تکان دادم، فَاِذَا وَجَدْتُهُ يَبْكِي؛ دیدم بچه دارد گریه می‌کند!»^۲

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۸.

۲. همان، ص ۴۷۹؛ رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۱۹.

نظیر اینها خیلی زیاد است!

امروز روز هفدهم ماه مبارک رمضان است و جنگ بدر^۱ اتفاق افتاد؛^۲ جنگ خیلی سختی بود! پیغمبر استعانت به نماز حاجت جستند، در تمام دوران جنگ پیغمبر مشغول خواندن نماز و دعا بودند؛ و در تمام جنگ‌های اسلام یگانه جنگی که از اوّل تا به آخر پیغمبر به دعا مشغول بودند، همین جنگ است.^۳

کفّار قریش برای از بین بردن پیغمبر و مسلمان‌ها حرکت کردند؛ نام صنّادید قریش (یعنی بزرگان و رؤسا) را که برای پیغمبر بردند، پیغمبر فرمود:

۱. السّیرة النّبویّة، ج ۱، ص ۶۰۶:

«سبب شروع جنگ بدر بدین شکل بود که مسلمین شنیده بودند قافله قریش که از شام برمی‌گشت، نزدیک مدینه است و قصد داشتند به قافله شیخون زده و اموال آنها را به غنیمت بگیرند (چون مشرکین قریش در مکه اموال مسلمین را مصادره کرده بودند و آنها را از مسکن خود اخراج کرده بودند). در آن قافله حدود ۳۰ یا ۴۰ نفر وجود داشتند که میان آنها ابوسفیان، مخرمه بن نوفل و عمرو عاص بودند؛ چون ابوسفیان این خبر را شنید، قاصدی به مکه فرستاد و قضایا را برای آنها شرح داد. آنها هم به سرعت خود را آماده کرده، برای نجات قافله به طرف مدینه حرکت کردند. (محقّق)

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵؛ جهت اطلاع بیشتر پیرامون وقایع جنگ بدر رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۳۸.

۳. الاِرشاد، المفید، ج ۱، ص ۷۳؛ دلائل النّبوة، ج ۳، ص ۴۹:

«از علی رضی الله عنه روایت است که می‌فرمود: ”در جنگ بدر هیچ کس از ما اسب نداشت مگر مقداد که بر اسبی ابلق سوار بود، و شب بدر همه خوابیده بودند به جز پیامبر صلی الله علیه و آله که زیر درختی تا صبح نماز می‌گزارد و می‌گریست.“

و نیز از علی علیه السلام روایت است که می‌گفت: ”روز بدر چون مقداری جنگ کردم، شتابان برگشتم تا ببینم پیامبر صلی الله علیه و سلم در چه حال است و چه می‌کند، دیدم آن حضرت در سجده است و می‌گوید: «یا حیُّ یا قیوم!» و چیز دیگری بر آن نمی‌افزود، به صحنه برگشتم و دوباره بازگشتم دیدم هم‌چنان در سجده است و همان ذکر را می‌گوید، باز هم به صحنه برگشتم دفعه بعد هم که آمدم هم‌چنان در سجده بود و همان ذکر را تکرار می‌فرمود؛ و آن قدر ادامه داد تا فتح نصیب گردید!“

مکه، پاره‌های جگر خود را بیرون انداخته و آنها به سمت جنگ با شما آمده‌اند!^۱

تعداد لشکریان آنها نهصد و پنجاه نفر است؛ در میان آنها هفتصد شتر است و صد اسب؛^۲ ابوسفیان در میان آنهاست، ابوجهل است، ولید بن عتبّه است، عتبّه و شبیه هستند، حنظله بن اُبی سفیان است، حکیم بن حزام است، امیّه بن خلف است^۳ و بسیاری دیگر؛ اینها از آن افرادی بودند که سالیان دراز پیغمبر را در مکه و در طائف و در هجرت پیغمبر از مکه به مدینه شکنجه دادند.^۴

افرادی عجیب بودند! بالأخص امیّه بن خلف و ابوجهل که در این داستان خیلی عجیب بودند! ابوجهل مردی بود که پیغمبر می فرمود:
این، فرعون امت است؛ از برای هر قومی یک فرعون است، فرعون این امت من ابوجهل است.^۵

اینها حرکت کردند باینند برای مدینه و با پیغمبر جنگ کنند.
عتبّه راضی به آمدن به مدینه و جنگ با پیغمبر نبود، گرچه از مخالفین پیغمبر بود ولی از این جنگ خوف داشت؛ این جنگ را بر خودشان مبارک نمی دیدند، عذر خواست که ما نمی توانیم برویم، موانعی در پیش داریم.
ابوجهل و حکیم بن حزام یک منقلی آتش کردند و زیر لباس خود گرفتند و آوردند در منزل، با یک قدری اسفند و عود دود کردند و گفتند:
تو مثل خانم‌ها در منزل نشستی و بایستی که خودت را با عطر عود معطر

۱. المغازی، ج ۱، ص ۵۳.

۲. الکامل، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۳۷.

۴. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۴۳: الکامل، ج ۲، ص ۷۰. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۵-۳۴۲.

۵. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۲۵.

کنی، دیگر خانه نشین شدی، باید برای منقل و آتش و اسفند آورد! برخیز برویم ای مردی که تو از شجاعان عرب هستی! از محمد ترسیدی؟!^۱

خلاصه به هر وسیله ای بود عتبه با برادرش شیبه را حرکت دادند.

برای لشکر تجهیز کامل فراهم کردند؛ هر روز ده شتر می کشتند، و مخارج هر روز از لشکر را به عهده یک نفر از بزرگان قریش گذاشتند که مجموع آن کسانی که متصدی خرج لشکر بودند، نه نفر بودند. یکی از آنها عباس عموی پیغمبر بود که او هم از بزرگان قریش است و حرکت کرده و آمده بود با پیغمبر جنگ کند.^۲

لشکر حرکت کرد. عتبه و شیبه دوتا برادرند و از بزرگان و معاریف و شجاعان قریش اند که نظیر آنها دیده نمی شود؛ غلامی دارند به نام عداس که [به آنها] گفت: «کجا می خواهید بروید؟» گفتند: «می خواهیم برویم با محمد جنگ کنیم.»

گفت:

ای وای! شما با محمد جنگ کنید؟! چقدر کار زشتی می کنید! چقدر کار غلطی می کنید! اگر محمد سلطنت و حکومت می خواهد شما بروید زیر لوای او آقای جهان می شوید؛ و اگر نبوت دارد، شما با پیغمبر خدا می خواهید جنگ کنید؟! و علاوه محمد قوم و خویش شماست، او از قریش است و شما هم از قریش هستید، روابط رحمیت با هم دارید، از بنی اعمام شماست، گناهی نکرده، خیانتی نکرده است! شما می خواهید برخیزید بروید و او را بکشید! مردم دنیا به شما چه می گویند؟! می گویند: لشکر حرکت دادند از مکه آمدند به سوی مدینه که یک مرد صادقی که ادعای نبوت می کند، او و یاران او را بکشند و برگردند! این برای شما موجب ننگ خواهد بود؛ این کار را نکنید!

۱. در برخی از مصادر ذکر شده که این قضیه راجع به امیه بن خلف است که عازم برای نبرد نشد و ابوجهل و عقبه بن ابی معیط برایش عود دود کردند و ... ؛ حکیم بن حزام و عتبه و شیبه و ... هم از کسانی بودند که قصد حرکت برای جنگ نداشتند. (الكامل، ج ۲ ص ۱۱۷؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۵-۳۷.) (محقق)

۲. البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۶۰.

عداس، غلام آنها بود، همان شخصی است که عتبه و شیبه در طائف به او یک سبدی از انگور دادند و گفتند: «بر پیش آن مرد!»؛ بعد از اینکه بچه‌ها و مردها آن قدر پیغمبر را در طائف سنگ زدند که پای آن حضرت خون‌آلود شد و حضرت را از شهر بیرون کردند، و حضرت آمد در باغی و زیر درختی نشست و مشغول تفکر و گفت‌وگو با خدا بود، عداس این طبق از انگور را آورد جلوی پیغمبر گذاشت و همان‌جا عداس مسلمان شد؛ داستانش مفصل است^۱. این عتبه و شیبه همان دو نفری هستند که صاحب باغ و مولای عداس بودند.

عتبه و شیبه از نهی عداس خیلی ترسیدند! زیرا عداس یک مرد بافهم باشعوری بود و در تمام عمر خود دروغ نگفته بود. و او به شدت عتبه و شیبه را از جنگ منع کرد.^۲

از طرف دیگر عاتکه در مکه خواب دیده بود که عتبه و شیبه کشته می‌شوند.^۳ عتبه و شیبه این خواب را شنیدند، این هم موجب ترلزیشان شد. ابوجهل گفت:

ای وای بر شما! این مرد ادعای نبوت می‌کند ما نمی‌پذیریم، حالا شما می‌خواهید به یک خواب زن عمل کنید و آثار وحی و الهام ترتیب اثر بدهید؟! این است مردانگی شما!؟

خلاصه به هر وسیله‌ای بود عتبه و شیبه را حرکت دادند؛ ابوجهل مرد خیلی عجیبی بود! در بین راه از مکه تا بدر چندین جا عتبه و شیبه پشیمان شدند و آماده برای رجوع، و ابوجهل ممانعت کرد و آنها را دعوت به جنگ کرد.^۴

۱. *البدایة و النهایة*، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲. *المغازی*، ج ۱، ص ۳۵، با قدری اختلاف.

۳. رجوع شود به *الکامل*، ج ۲، ص ۱۲۱؛ *البدایة و النهایة*، ج ۳، ص ۲۵۷؛ *أنساب الأشراف*،

ج ۴، ص ۱۹؛ *دلائل النبوة*، ج ۳، ص ۱۰۳.

۴. *المغازی*، ج ۱، ص ۴۱.

بالآخره لشکر را حرکت دادند با تمام تجهیزات به سوی مدینه می آیند. خبر به پیغمبر اکرم رسید؛ پیغمبر اکرم عده‌ای ندارد، عده‌ای ندارد^۱ - پیغمبر یک سال است که به عنوان میهمانی در مدینه وارد شده، کفار قریش او را از مکه بیرون کرده‌اند و به اهل مدینه پناه آورده است - اهل مدینه هم همه زارع‌اند، طایفه اوس و خزرج دهقان‌اند و زارع‌اند و باغدارند؛ آنها مردان جنگی ندارند، آنها سپر و نیزه ندارند، آنها خود و نیزه و تیر و پیکان و اسب‌های جنگی ندارند. پیغمبر فرستاد نزد سعد بن معاذ - رئیس طایفه اوس که پیغمبر را پناه داده بودند - فرمود:

من برای حرکت عازم، شما خودتان می‌دانید؛ می‌خواهید بیایید، می‌خواهید نیایید. اینها قصد ما را دارند، و خداوند علیّ‌اعلیّ نمی‌پسندد آن مردمی را که دشمن به آنها حرکت کند و حمله کند، آنها در خانه‌های خود بنشینند!^۲

سعد بن معاذ عرض کرد:

جانمان فدای تو ای رسول خدا! تمام این طایفه انصار در خدمت تو هستند و تمام اموال ما مال توست؛ آنچه می‌خواهی تصرف کن، و قسم به خدا آن مالی را که از ما تصرف کنی و برداری بهتر است از آن مالی که بر نمی‌داری و باقی می‌گذاری!

سعد بن عباده رئیس طایفه خزرج بود، آن هم از مردمان شایسته و مسلمانان قوی دل بود که پیغمبر را پناه داده بود. و طایفه خزرج هم از اوس قوی تر بود، ولی خود سعد بن عباده را مار زده بود و قادر بر حرکت نبود، در خانه‌اش افتاده بود و

۱. همان، ص ۲۴ - ۲۶: تاریخ الإسلام، ج ۲، ص ۷۹ - ۸۲.

۲. نهج البلاغه، (عبده)، خطبه ۲۷:

«قَوْلَ اللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا.»

ترجمه: «به خدا سوگند اگر قومی در خانه خود بنشینند تا دشمن را در خانه خود ملاقات کنند، به ذلت خواهند نشست!» (محقق)

[او را] معالجه می کردند. او هم به پیغمبر اکرم پیغام داد:

تمام طایفه ما در تحت اختیار شماست؛ هر کدام را که می خواهید با خود بردارید و حرکت کنید.^۱

ولی اوس و خزرج مالی ندارند؛ طایفه‌هایی هستند فقیر و ضعیف، و عده و غده جنگ ندارند.

پیغمبر حرکت فرمود با جماعتی که یک ثلث آن از مهاجرین مکه و دو ثلث آن از انصار بودند که مجموعاً لشکریان پیغمبر سیصد و سیزده نفر شد؛^۲ از مدینه خارج شدند به سوی بدر - بدر اسم چاهی است تقریباً در سی فرسخی مدینه و اراضی و نواحی آنجا را به همین مناسبت بدر می گویند - آمدند کنار این چاه که از آب این چاه استفاده کنند، و علاوه پیغمبر هم خبر داشتند که چه خواهد شد.

این سیصد و سیزده نفر آمدند و در سرزمین بدر جای گرفتند و از آن چاه که قلیب بدر بود، آب برداشتند و در یک حوضی برای خود ذخیره کردند. و لشکر کفار هم کم کم از دور رسید و بالای تلی آمد و جای گرفت.^۳

پیغمبر در خوابند؛ جبرائیل به پیغمبر قضیه واقعه را نشان داد، خداوند علیّ اعلیٰ کاری کرد که مسلمان‌ها در نظر آنها اندک و آنها هم در نظر مسلمان‌ها اندک به نظر آمدند، درحالی که آنها خیلی زیاد بودند!^۴

پیغمبر از خصوصیات لشکر کفار پرسیدند: «چند نفرند؟» تعدادشان مشخص

نبود. گفتند: «هر روز چند تا شتر برای لشکریان نحر می کنند؟»

گفتند: «یک روز ده تا شتر، روز دیگر نه تا.»

۱. *البدایة و النهایة*، ج ۳، ص ۲۶۳ و ۲۶۴، با قدری اختلاف.

۲. همان، ص ۲۶۹: انصار حدود ۲۴۰ نفر و باقی از مهاجرین بودند.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۶۷.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۶۹.

حضرت فرمودند: «از هزار تا کمتر و از نهصد بیشترند.»^۱

ولی خیلی مجهّز بودند! لشکریان پیغمبر سیصد و سیزده نفر بودند و در میان این لشکر دوتا اسب بود و چندتا شتر بود، هیچ دیگر نبود! و این سیصد و سیزده نفر شمشیر نداشتند، پیکان نداشتند، نیزه نداشتند، در میان آنها چند شمشیر معدود بود، بدون هیچ تجهیز!

ابوجهل به یکی از لشکریان خود گفت: «برو و اصحاب محمد را بازدید کن
بین عدّه و عدّه‌شان چه اندازه است!»

او از دور، گرداگرد لشکر حرکت کرد و آمد گفت:

نه، چیزی نیستند! خیلی کم‌اند و هیچ هم ندارند؛ شمشیری، اسبی، شتری، چیزی ندارند! ولی مردهای عجیبی هستند؛ همه ساکت‌اند، دم نمی‌زنند و چنان خشم و غیظ آنها را فراگرفته که مانند افعی‌هایی هستند که زبان در دهان خود می‌گردانند! و من نمی‌بینم که یک نفر از آنها به جنگ پشت کند مگر اینکه غالب بشود یا لاقل مثل خود را بکشد!^۲

ابوجهل لشکر را در پشت آن تل جای داد. شب است، آب مسلمان‌ها تمام شده، قلیب بدر تا آنجایی که پیغمبر مکان گرفته‌اند، فاصله زیادی دارد و مسلمان‌ها آب ندارند، صحرا هم تاریک است، هوا هم سرد است، کفّار هم تلّ را گرفته‌اند و دیده‌بان و جاسوس در اطراف و اکناف گذاشته‌اند که از حالات پیغمبر و لشکریان خبر پیدا کنند و مبادا پیغمبر بر آنها شبیخون بزنند.

صحرای خیلی وحشتناکی است! حضرت رو کردند به اصحاب و گفتند:

«کیست از میان شما که برود برای ما یک مشک آب بیاورد؟»

هیچ کس جواب نداد! جرأت جواب نبود! امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست

و گفت: «أنا یا رسول الله؛ من آب می‌آورم!»

۱. البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۶۵.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۶۲؛ البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۶۹.

سنّ امیرالمؤمنین علیه السلام در این وقت بیست و چهار سال است؛ مشک را برداشت و پیاده با شمشیر حرکت کرد، وادی بدر را طی کرد تا سر قلیب رسید، از آن چاه‌های خیلی خیلی عریض و مخوف که در میان بیابان‌ها می‌کنند! در آن شب رفت در میان چاه! داستان فرورفتن امیرالمؤمنین در میان چاه، خیلی مشهور و معروف است و خصوصیتی دارد که اگر بخواهم عرض کنم، مجلسمان می‌گذرد.^۱ از میان چاه مشک را پر کرد و به دوش گرفت و از چاه بیرون آمد و به طرف پیغمبر حرکت می‌کند، یک باد تندی وزید که نزدیک بود خود امیرالمؤمنین و مشک را به زمین بزند. حضرت مجبور شد از حرکت بایستد و نشست و مشک را روی زمین گذاشت، این باد دوران خود را طی کرد و تمام شد؛ حضرت برخاستند مشک را به دوش گرفتند و به سوی پیغمبر حرکت کردند، یک باد شدید دیگر به همان منوال آمد، حضرت باز نشستند و مشک را زمین گذاشتند و صبر کردند تا اینکه باد تمام شد؛ باز مشک را برداشتند و به سوی رسول خدا حرکت کردند، باد سوّم وزید، این باد هم مثل آن دو باد شدید و مداوم بود، حضرت نشستند و مشک را روی زمین گذاشتند و باد که تمام شد حرکت کردند و مشک را خدمت پیغمبر رساندند.

حضرت فرمودند: «یا علی، چرا دیر آمدی؟!»

امیرالمؤمنین عرض کردند:

یا رسول‌الله، قضیه ما این طور شد؛ سه باد تند و مداوم، علی‌التّأویب، ما را گرفت و نزدیک بود که مشک را از دوش من به زمین بزند، من نشستم تا اینکه باد تمام شد و آمدم.

پیغمبر خدا فرمود:

ندانستی این بادها چه بودند؟ آن باد اوّل میکائیل بود با هزار ملک، خداوند

۱. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۳۷؛ ینابیع الموده، القندوزی، ج ۱، ص ۳۶۶، به نقل از مسند احمد؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۷۲، به نقل از کتاب فضایل احمد؛ رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۵۶ و نیز ص ۶۰ از همین کتاب.

از آسمان فرورفتاد برای کمک تو! در امشب و فردا خواهی دید که چه خبر خواهد شد. باد دوّم اسرافیل بود با هزار ملک! باد سوّم جبرائیل بود با هزار ملک! هر کدام از این فرشتگان با آن هزار ملک بر تو سلام گفتند و تو را تهنیت و تحیت [کردند] بر این فداکاری که در امشب کردی.^۱

هیچ یک از اصحاب، قدرت بر حرکت نداشت جز امیرالمؤمنین که مشک را برداشت و برای رسول خدا آب آورد.

سید حمیری در اشعار خود می گوید:

برای هیچ یک از اصحاب پیغمبر اتفاق نیفتاد که سه هزار و سه فرشته در شب از آسمان فرود بیایند و به او تهنیت و سلام و مبارکباد بگویند!^۲

صبح شد، لشکر از طرف دشمن مجهّز؛ سواره‌ها یک طرف، شترسواران یک طرف، پیاده‌ها یک طرف، کمان‌اندازها همین‌طور، تیراندازها همین‌طور، شمشیرزن‌ها همین‌طور؛ مجهّز به تمام معنا! و زنان مغنیه و آوازه‌خوان را هم با خود آورده بودند و آنها شعرهایی در هجو و مسخره کردن پیغمبر می گفتند و این لشکر را برای جنگ تحریک می کردند.^۳

غذای این لشکر هم آماده، مشغول طبخ بودند برای اینکه افرادی از لشکریان که هنگام غذایشان می‌رسد، مرتّب و معین از آن غذای آماده بخورند؛ ولی لشکریان مسلمان غذا هم نداشتند، مقداری خرما و نان خشک با خودشان آورده بودند.^۴ دیگر ذبح شتر و... نبود؛ در تمام لشکریان پیغمبر چندتا شتر معدود بود برای اینکه روی آن سوار بشوند.

ابوجهل لشکر را خوب تجهیز کرد. رؤسای در این لشکر، شبیه بود، غنّبه بود،

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۴۲؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۷ با کمی اختلاف.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳. ناسخ التواریخ، زندگانی پیامبر، ج ۲، ص ۷۵۰ و ۷۵۱.

۴. المغازی، ج ۱، ص ۲۴، با قدری اختلاف.

ولید پسر عتبه بود، حکیم بن حزام بود، امیة بن خلف بود، و رئیس تمام اینها خود ابو جهل بود؛ زیرا که ابوسفیان با کاروان به طرف مکه می‌رفت، وقتی کاروان را به مکه رساند بعد ملحق شد و آمد و در جنگ شرکت کرد، در جنگ بدر بود،^۱ ولی ریاست لشکر که تمام قدرت به دست او بود و تحریک می‌کرد، به دست ابو جهل بود. ابو جهل یک کینه دیرینه با پیغمبر اکرم داشت؛ خیلی عجیب! خیلی خیلی عجیب! و صدماتی که پیغمبر اکرم از دست ابو جهل خوردند، اصلاً واقعاً قابل شنیدن نیست! ابو جهل لشکر را تجهیز کرد و به همه اعلام کرد که:

ما نیامده‌ایم اینجا محمّد را بکشیم، ما آمده‌ایم اینجا محمّد و یارانش را زنده بگیریم و دست‌بند بزنیم و ببریم مکه و بلایی به سر آنها بیاوریم که تا ابد نامش در روزگار باقی باشد و تمام جوانان ما و پیران ما بدانند که هر کس ادعایی می‌کند، از دین و آیین خود دست بردارند و به او نگرند.^۲ خودش هم سوار یک استری است، در میان دو لشکر حرکت می‌کند و رجز می‌خواند و لشکر را ترتیب می‌دهد و مواضع هر یک را تعیین می‌کند.

سعد بن معاذ آمد خدمت رسول خدا گفت:

یا رسول‌الله! اجازه بدهید ما برای شما یک عریش^۳ درست کنیم، شما در میان این عریش باشید و چندتا اسب سواری و شتر هم که هست، اینها با مردان جنگی دور تا دور این عریش را بگیرند؛ چون تمام قدرت کفار متوجه شماست، و اگر خدای ناکرده شما زخمی بخورید و کشته شوید، دیگر کار تمام می‌شود؛ جان‌های ما همه فدای شما! هزاران نفر از ما شهید بشود، ما راه بهشت را طی کرده‌ایم، ولی یک مو از بدن شما نباید کم بشود.^۴

۱. رجوع شود به *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۷۴ و ۷۵؛ *رساله بدیعه*، ص ۶۸.

۲. *دلائل النبوة*، ج ۳، ص ۳۳؛ *المغازی*، ج ۱، ص ۷۱.

۳. عریش: در لسان فارسی به آلاچیق می‌گویند که چهار تا چوب می‌گذارند و یک خرده شاخه خرما روی آن می‌ریزند، و در آنجا می‌روند و عبادت می‌کنند.

۴. *المغازی*، ج ۱، ص ۴۹.

پیغمبر گفتند: «عیب ندارد.»

یک عریشی برای پیغمبر درست کردند در کنار بدر و چندین مرد شجاع هم با شمشیر اطراف عریش می‌گردند که کفار به پیغمبر حمله نکنند؛ پیغمبر رفتند در میان عریش و مشغول نماز شدند، از آن نمازها! از آن نمازهای عجیب و غریب! چندین رکعت نماز خواندند و سجده‌های طولانی انجام می‌دادند و در سجده‌ها گریه می‌کردند و در دعا می‌فرمودند:

خدایا! اگر کفار بر ما غلبه کنند، دیگر از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند و اگر می‌خواهی که کسی تو را عبادت نکند، نکند؛ وضع چنین است.

دعاهای پیغمبر در میان این عریش خیلی عجیب است! خیلی خیلی عجیب! هر کس در میان عریش وارد شد، می‌گوید: «من ندیدم پیغمبر را مگر به حال گریه و دعا!»^۱

مؤمنین صف‌های خود را آراستند؛ سیصد و سیزده نفر افراد اندک! عتبه که از رؤسای لشکر بود، به امر ابوجهل آمد وسط میدان، و شبیه برادر خود را هم آورد، به ولید پسر خودش هم گفت بیا! این سه تا از اول شجاع‌های روزگارند و در میان قریش مانند آنها کسی نیست؛ این سه نفر آمدند وسط میدان، رجز خواندند و مبارز طلبیدند. از لشکریان مسلمان‌ها سه نفر از انصار به نام: معاذ و معوذ و عوف بن حارث رفتند برای مبارزه.^۲

آنها گفتند: «شما چه کسی هستید؟» گفتند: «ما از انصار رسول خدا هستیم؛ اسم ما معاذ و معوذ و عوف است.»

گفتند: «شما کفو ما نیستید، ردیف ما نیستید، برگردید! ردیف ما باید بیاید؛

۱. دلائل النبوة، ج ۳، ص ۴۹ - ۵۰.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۷.

کسی که هم قطار و هم بازو و از نقطه نظر شرافت مانند ما باشد (یعنی از قریش باشد و از افراد شریف و پهلوان میدان معرکه).»

این سه نفر که برگشتند، پیغمبر گفتند: «چرا برگشتند؟»

گفتند: «آنها این طور گفتند.»

حضرت رسول به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: «یا علی تو برو، با حمزه

و با عبیده بن حارث بن عبدالمطلب!»

عبدالمطلب جد پیغمبر است. یکی از فرزندانش حارث است که عموی پیغمبر است؛ این حارث یک بچه‌ای دارد به نام عبیده که بسیار عجیب است! ده سال سنش از پیغمبر بزرگ تر است؛ مردی است مسلمان، فداکار، دوستدار پیغمبر، مانند حمزه سیدالشهدا علیه السلام کارهایش در تاریخ اسلام درخشان است.

امیرالمؤمنین و حمزه با عبیده آمدند وسط میدان.

عُتبه رو کرد به حمزه گفت: «کیستی؟»

گفت: «من حمزه‌ام.»

گفت: «به به! کفو کریم، تو باید با من جنگ کنی!»

حمزه گفت: «أنا أسدُ الله و أسدُ رسوله؛ من شیر خدا هستم و شیر پیغمبر خدا!»

او هم گفت: «أنا أسدُ الحُلفاء؛ من هم شیر [هم سوگندها هستم]!»

قد بلندی داشت و شانه‌های عجیبی! می‌گویند بازوهایش به اندازه‌ای قوی بود که وقتی جلوی صورت خود را می‌گرفت، این بازو تمام صورت را می‌پوشاند؛ این قدر بازوها، بازوهای کار کرده بود! اینها از شمشیرزن‌های مگه بودند.

امیرالمؤمنین آمدند سراغ ولید، حمزه رفت سراغ شیبه، و عبیده بن حارث

بن عبدالمطلب آمد سراغ عُتبه.

امیرالمؤمنین علیه السلام با ولید مقداری مشغول زدو خورد شدند، و

امیرالمؤمنین علیه السلام معطل نکردند یک شمشیر زدند به کتفش که تا زیر بغلش

شکافت. دستش را گرفت کند و با تمام قوت زد بر سر امیرالمؤمنین. ولید روی زمین افتاد، امیرالمؤمنین شمشیر زدند و سرش را جدا کردند. دیدند آن طرف حمزه با شیبه جنگ کرده‌اند، آنقدر به هم شمشیر زده‌اند که تمام این شمشیرها ساییده شده و خرد شده و از کار افتاده است، و هر دو از روی مرکب پیاده شده‌اند، شمشیرهایشان را کنار انداخته‌اند و دارند جنگ تن به تن می‌کنند؛ و خلاصه، با مشت و با غیر آلات حرب دارند با همدیگر نبرد می‌کنند. تا مسلمان‌ها دیدند که علی از جنگ ولید خلاصی پیدا کرده است، همه تکبیر گفتند! گفتند: «یا علی، برس به داد عمویت حمزه که الآن با این سگ مشغول نبرد است!»

امیرالمؤمنین علیه السلام با شمشیر رسیدند - حمزه مردی بود بلند قامت، شیبه کوتاه - گفتند: «ای عمو حمزه، سرت را بپا!» تا سرش را پایین [گرفت]، امیرالمؤمنین یک شمشیر زدند سر شیبه رفت؛ دو تا از رؤسای لشکر [کشته شدند]. از آنجا آمدند سراغ عتبه و عبیده بن حارث؛ عبیده دارد با عتبه جنگ می‌کند، عبیده شمشیر زده به عتبه؛ عتبه از عبیده شمشیر خورده و روی زمین افتاده است، ولیکن عتبه هم یک شمشیر زده به ساق پای عبیده، ساق پا دو نصف شده! و عبیده هم افتاده روی زمین، عتبه هم روی زمین است. امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند در بالای سر عتبه، با یک شمشیر گردن عتبه را جدا کردند؛ این سه تا از بین رفتند. آن وقت حمزه با امیرالمؤمنین، عبیده برادرزاده خود را آوردند خدمت رسول خدا، پایش قطع شده بود و همین‌طور خون جاری بود. پیغمبر حال عبیده را دیدند، خیلی متأثر شدند و گریه کردند!

عبیده گفت: «یا رسول‌الله! خیلی غم دارم.»

گفتند: «چرا؟»

گفت: «من شهید نشدم؛ من آمده بودم اینجا که شهید بشوم، شهید نشدم!»

حضرت فرمودند: «نه، مطمئن باش تو از شهدا هستی!»^۱

و در همین معرکه، مغز قلم استخوان عبیده خارج می‌شد و مشهود بود.^۲ حضرت فرمودند او را در کناری گذاشتند و پای او را بستند، جنگ که تمام شد او را به سمت مدینه بردند. به مدینه نرسیده بود، در یکی از منازل به نام منزل رَوْحاء از دنیا رفت و الآن قبر عبیده در همان‌جاست؛^۳ این هم از شهدا است! اوّل شهید اسلام از اقوام پیغمبر، عبیده بود که حضرت در جنگ خندق و احزاب می‌فرماید: خدایا، عبیده را در جنگ بدر از من گرفتی، و حمزه را در جنگ احد؛ علی را برای من نگهدار!^۴

این سه نفر که کشته شدند، صولت لشکر کفار شکست؛ اما ابوجهل دست از کارش برنمی‌دارد، ندا می‌دهد:

این سه نفر که کشته شدند طوری نیستند؛ هر کدام از شما غتبه هستید، شبیه هستید، دفاع کنید از دین خود، از ملیت خود، و امثال اینها!

ابوجهل هم یک مرد شجاعی است، قد بلند است و سر خیلی بزرگی دارد! یکی از بزرگان اصحاب پیغمبر می‌گوید:

من در میان لشکر بودم و دیدم که این طرف و آن طرف من دو نفر جوان انصاری هستند و اینها دارند با شمشیرها جنگ می‌کنند؛ با خودم گفتم: سزاوار نیست که این دو نفر این طرف و آن طرف من باشند، این طرف و آن طرف من باید دو نفر پهلوان باشد و اطراف مرا داشته باشد، من بروم جلو. یک مرتبه دیدم که یکی از این جوان‌ها رو کرد به من و گفت: «ابوجهل را می‌شناسی؟»، گفتم: «برای چه می‌خواهی؟»، گفت: «فقط به من معرفی‌اش کن!» - این جوان همان معاذ است، جوان این طرف، مَعُوذُ است؛ همان دو

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ المغازی، ج ۱، ص ۶۸ - ۷۰.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۶۹.

۳. همان، ص ۱۴۵.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۸۳.

نفری که آمده بودند در مقابل عتبه و شیبه و آنها رد کرده بودند. گفتند: «فقط ابوجهل را به ما معرفی کن؛ این دشمن خدا آن قدر به پیغمبر ما صدمه زده که هر وقت ما یاد او می‌کنیم، متأثر می‌شویم! و ما از اینجا بر نمی‌گردیم تا او را تکه‌تکه‌اش کنیم، دو نفری به او حمله می‌کنیم؛ یکی از ما کشته شود دیگری او را می‌زند.»

تا این مطالب را برای من گفت، دیدم آن جوان دیگر که در این طرف است، آن هم رو کرد به من گفت که: «ابوجهل را می‌شناسی؟»، گفتم: «بله!» گفت: «ما نمی‌شناسیم؛ ما از انصاریم، ابوجهل مکی است. شما در اینجا به من معرفی‌اش کن!»، گفتم: «برای چه؟»، گفتم: «ما دو نفر قصد داریم فقط سراغ ابوجهل برویم، تا او را بزنیم.» گفتم: «من به شما معرفی‌اش می‌کنم (خود این مرد حریف ابوجهل نبود، ولی می‌توانست معرفی کند).»

(گفت): گشتیم در میان میدان، دیدم ابوجهل سوار است و مشغول شمشیر زدن، مسلمان‌ها از هر طرف می‌آیند که ابوجهل را بزنند، او رد می‌کند. به آنها نشان دادم که ابوجهل [آنجاست]؛ همین که نشان دادم، دیگر نفهمیدم چه شد! این دو تا جوان مثل دو تا باز شکاری حمله کردند بر ابوجهل، و زدوخورد درگرفت! یکی از آنها یک شمشیر زد به پای ابوجهل، پای ابوجهل جدا شد، ابوجهل از بالا روی زمین افتاد.

عکرمه بن ابی جهل که پسر ابی جهل است دید که پدرش این طور شد، فوراً آمد یک شمشیر زد به یکی از این جوان‌ها، دست جوان افتاد؛ گفت: «مهم نیست، بابایت را من کشتم!»

ابوجهل افتاد روی زمین. جوان‌ها آمدند خدمت پیغمبر گفتند:

یا رسول‌الله! مژده باد که ما ابوجهل را کشتیم! پای ابوجهل افتاد، و او افتاد و الآن در خون می‌غلطد.

پیغمبر گفتند: «شما ابوجهل را کشتید؟!»، گفتند: «بله یا رسول‌الله!» این قدر

پیغمبر اینها را دعا کردند! این قدر دعا کردند! و گفتند:

بروید سلب ابوجهل را برای اینها بیاورید! این ابوجهل، فرعون این امت بود! آزارهایی که مسلمان‌ها از ابوجهل کشیدند در دوران رسالت من،

بی سابقه است؛ چه اندازه اصحاب مرا شکنجه داد! چه اندازه بدن‌های آنها را روی ریگ‌های داغ بیابان مکه، کباب می‌کرد! چه آتش‌هایی می‌زد! ابوجهل در میان کفار و مشرکین بی سابقه است!

وقتی که جنگ تمام شد، پیغمبر فرمودند: «کیست که برود از ابوجهل خبر بیاورد، ببیند کشته‌اش کجاست؟»

جماعتی از اصحاب پیغمبر حرکت کردند برای اینکه ابوجهل را پیدا کنند و ببینند وضعیتش چگونه است؛ آیا مرده است، نمرده است؟

در این صحرای به این بزرگی که جنگ توسعه پیدا کرده و هر کس در یک کناری افتاده است؛ عبدالله بن مسعود که یکی از مسلمان‌هاست، و حافظ قرآن است، یک آدم لاغر کوتاه‌قدی که ضعیف هم هست، - چون مکی بود - ابوجهل را شناخت. دید که افتاده روی زمین و دو تا پاهایش قلم شده، با این حال شمشیرش دستش است و مدام این طرف و آن طرف می‌گرداند که کسی نزدیکش نیاید!

ابن مسعود یک شمشیری دستش بود که کند بود، با شمشیر خودش زد به ابوجهل دید کارگر نمی‌شود؛ با شمشیرش زد به میچ ابوجهل، شمشیر ابوجهل از دستش افتاد، شمشیر ابوجهل را برداشت آمد روی سینه ابوجهل، گفت:

ای لعنت خدا و رسول بر تو! دیدی کجا نشسته‌ام؟! ای مرد متکبر! ای فرعون! چقدر پیغمبر را اذیت کردی!

گفت:

بلند شو برو بچه! تو که هستی که مرا بکشی؟! اقلأ کسی که می‌خواهد بیاید مرا بکشد، مرد قوی شجاعی باشد که نام من در تاریخ بماند که یک شجاعی مرا کشت! تو که هستی؟! بلند شو!

-: ابداً نمی‌روم، خودم سرت را می‌برم!

-: تو می‌خواهی سر مرا ببری؟!

-: بله!

-: پس از تو یک تقاضا دارم، سر مرا پیش محمد نبری!

-: نمی شود، می خواهم سر تو را نزد محمد ببرم.

-: یک تقاضایی دارم!

-: بگو!

[ابو جهل] گفت:

وقتی سر مرا می بُری، از بالا بُر که سر من کوچک به نظر بیاید، از این پایین بُر که سر من خیلی بزرگ به نظر بیاید و پیغمبر از این هیکل سر من وحشت کند! ببینید نكراء جاهلیت و استکبار را! جهنم تشنه این افراد است.

ابن مسعود گفت:

ای سگ خدا! ای سگ رسول خدا! من سر تو را از آن بالاترین نقطه می بُرم که از همه کوچک تر باشد.

زد سر این را از آن بالا برید به طوری که نصف کلاهش روی بدنش بود! خداوند علیّ اعلی کشته شدن آن مرد را به دست ابن مسعود، یک آدم کوچک ضعیف لاغر قرار داده بود!

سرش را برداشت خدمت پیغمبر برد؛^۱ پیغمبر این قدر خوشحال شدند! افتادند به سجده شکر، گفتند:

عجب خدایی داریم! من دعا کردم گفتم: پروردگارا! من در میان این جمعیت کسی را جز علی و حمزه و عبیده ندارم و تمام لشکریان ما افرادی هستند معدود، و اینها عده ندارند، عده ندارند، تجهیزات ندارند، به یک حمله کفار قریش اینها همه از پای درمی آیند. خدا مرا مدد کرد به سه هزار ملائکه به اضافه جبرائیل و اسرافیل و میکائیل؛ همه آنها امروز به شما کمک می کردند.^۳

۱. دلائل النبوة، ج ۳، ص ۸۳-۸۸، با قدری اختلاف.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. سبیل الهدی، ج ۴، ص ۳۸.

به اتفاق تمام تواریخ شیعه و سنی، در این جنگ هفتاد نفر از کفار کشته شدند و چهارده نفر از مسلمانان که شش نفر از آنها اهل مکه بودند، هشت نفر هم از انصار مدینه؛ از کفار هفتاد نفر کشته شدند؛ مانند: عتبه، شیبه، ولید، حنظله، برادر معاویه پسر ابوسفیان، امیه بن خلف، حکیم بن حزام، تمام این رؤسا، ابوجهل که رئیس فتنه بود، در این جنگ کشته شدند.

بعد از قضیه ابوجهل، کفار شروع به هزیمت کردند؛ مسلمانان به دنبال آنها، هفتاد نفر اسیر گرفتند! اسرا را بستند و آوردند خدمت پیغمبر، و حرکت دادند برای مدینه.

خیلی عجیب است که سیصد و سیزده نفر، هفتاد نفر را بکشند و هفتاد نفر اسیر بگیرند!

تمام تواریخ شیعه و سنی، به اتفاق نوشته‌اند که:

از این هفتاد نفر، سی و شش نفر به دست امیرالمؤمنین کشته شد، بقیه به دست تمام لشکر!^۱

و امیرالمؤمنین هم در این جنگ زخم زیاد دیدند و ملائکه آسمانی هم دارند کمک می‌کنند. اسراء را آوردند به مدینه.

پیغمبر دستور دادند جنازه‌های کفار را یک به یک برداشتند و انداختند در

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲.

۲. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۷۰، شیخ مفید نام تمام سی و پنج نفری که امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی آنان را کشته، از قول روات عامّه و خاصّه بی‌آنکه در این باره اختلافی داشته باشند، نقل کرده است؛ در کشف الغمّة تعداد مقتولین را ۳۶ نفر ذکر کرده است.

در مصادر زیر (عامّه) نام مقتولین را به صورت پراکنده ذکر کرده‌اند: المغازی، ج ۱، ص ۱۴۷ - ۱۵۲؛ السیره النبویة، ج ۱، ص ۷۰۸ - ۷۱۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۹ - ۳۰۱؛ الروض الأنف، السهلی، ج ۵، ص ۳۰۲ - ۳۰۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱۲. (محقق)

چاهی به نام قلیب بدر که در آنجا بود؛ بعد از اینکه همه را انداختند در چاه، پیغمبر آمدند سر چاه و این آیه را تلاوت کردند:

﴿قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا﴾؛^۱ «شما به

جهنم رفتید! آنچه را که خدا به ما وعده داد دیدیم که درست درآمد؛ دیدید آنچه را که خدا به شما وعده داد، درست درآمد؟!»

عمر گفت:

یا رسول الله! شما با چه کسی صحبت می کنید؟! اینها که مرده اند، چیزی نمی فهمند!

پیغمبر فرمود:

می فهمند! واللّٰه اَسْمَعُ مِنْكُمْ؛ از شماها گوششان بازتر و شنواتر است!

اینها را مورّخین سنّی نوشته اند.^۲

اسرا را به مدینه آوردند. یکی از اسرا عبّاس، عموی پیغمبر است؛ او را گرفتند و به طناب و زنجیر بستند، آوردند به مدینه - و مخارج یک روز از لشکر [کفّار] به عهده عبّاس بود که با خود از مکه بیست وقیه طلا آورده بود برای اینکه مخارج یک روز لشکر را بدهد؛ اسرا را در مکانی نزدیک خوابگاه پیغمبر قرار داده اند؛ عبّاس از شدت آن ریسمانی که با آن او را بسته بودند ناله می کرد، پیغمبر آن شب خواب نکردند!

گفتند: «یا رسول الله، چرا نمی خوابی؟»

گفتند: «صدای ناله عمویم عبّاس!»

رفتند ریسمان عبّاس را شل کردند؛ عبّاس خوابش برد، از ناله افتاد.

پیغمبر فرمودند: «چرا صدای ناله عمویم نمی آید؟»

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸: «وَالَّذِي نَفْسِي مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعُ لِي أَقُولُ مِنْهُمْ!»؛

صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۴: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعُ لِي أَقُولُ مِنْهُمْ!»؛

مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶؛ ج ۳، ص ۲۲۰ و ۱۴۵؛ و مصادر دیگر با قدری اختلاف.

گفتند: «یا رسول الله! ریسمان او را شل کردیم.»
گفتند:

چرا شل کردید؟ اگر ریسمان او را شل می‌کنید، باید ریسمان تمام اسرا را شل کنید! چرا ریسمان او را به تنهایی شل کردید؟! حالا که شل کردید، بروید ریسمان همه را شل کنید.^۱
آمدند ریسمان همه را شل کردند.
فردا شد، آیه از طرف پروردگار آمد که:

اینها اسرایی هستند در دست شما که تمام فتنه و فساد زیر سر اینهاست؛ می‌خواهید همه را گردن بزنید، می‌خواهید فدیة بگیرید، پول خون بگیرید و آزادشان کنید.^۲
پیغمبر رو کردند به مسلمانها، [فرمودند]:
این اسیرها برای شما هستند، شما گرفتید؛ می‌خواهید گردن بزنید، می‌خواهید آزادشان کنید، فدیة بگیرید.

گفتند: «یا رسول الله! هر چه تو بفرمایی.»
پیغمبر فرمود:

اگر اینها را آزاد بکنید، هفتاد نفر از شما مسلمانها در سال دیگر کشته خواهد شد؛ جنگی اتفاق می‌افتد به نام جنگ احد و هفتاد نفر کشته می‌شود، و اگر شما اینها را الآن بکشید دیگر آن جنگ اتفاق نمی‌افتد و کشته هم نمی‌شوید، ولیکن اگر آنها را آزاد کنید فدیة می‌گیرید، با این فدیة اسب می‌خرید، شمشیر می‌خرید، زره می‌خرید، خود می‌خرید و تجهیزات جنگی

۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۹ و ۱۰؛ دلائل النبوة، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۵۵.

۳. سوره محمد (۴۷) آیه ۴:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخْنَثُمْهُمْ فَشُدُّوا آلَؤُنْفُسِهِمْ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَاِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾.

برای خودتان تهیه می کنید؛ و شما هم الآن مردمان بی بضاعت هستید.

گفتند:

یا رسول الله! همین کار را می کنیم؛ ما الآن از اینها فدیة می گیریم و آزاد می کنیم و با پول اینها برای خودمان تجهیزات جنگی قرار می دهیم و تهیه می کنیم. سال دیگر هم هفتاد نفر ما کشته بشود، می رویم به بهشت؛ ما که آرزوی شهادت و جهاد داریم، ما که از کشته شدن نمی ترسیم.

پیغمبر فرمود: «اختیار با شماست.»^۱

بنا شد که فدیة بگیرند و آزاد کنند؛ یک یک فدیة می گرفتند و آزاد می کردند. آن کسانی را که واقعاً هیچ پول نداشتند همین طور مجانی آزاد می کردند. آن افرادی که صنعت کتابت داشتند، پیغمبر می فرمود:

اینها را در مدینه نگه دارید دو تا از بچه های انصار را تعلیم کتابت بدهد و خط یاد بدهد، بعد از اینکه دو نفر از این بچه ها خط یاد گرفت، آزاد بشود. و از آن کسانی هم که پول داشتند، به اختلاف مراتب مُکنتشان فدیة می گرفتند؛ به مراتب مختلفی از آنها فدیة می گرفتند.^۲

نوبت رسید به عباس عموی پیغمبر؛ عباس گفت:

ای محمد! ای برادرزاده! من نمی خواستم در این جنگ شرکت کنم، مرا به جبر آوردند و امثال اینها؛ حالا اجازه بده من برگردم به مکه؛ مرا آزاد کن!

پیغمبر گفتند: «باید فدیة بدهی! (یعنی بایستی پول بدهی).»

گفت: «تو می دانی که من مرد فقیری هستم، چیزی ندارم!» حالا بیست وقیة، دویست کیلو طلا از مکه با خودش آورده برای اینکه خرج یک روز لشکر را بدهد، آن وقت می گوید: چیزی که ندارم، فقیر هستم!

۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۱۰؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲. البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۳۲۸.

گفتند: «نمی‌شود!»

گفت: «خُب این بیست وقیه‌ای که لشکر تو از من غارت کرده‌اند را به‌عنوان فدیة بپذیر!»

حضرت فرمودند:

نه! تو آن را به‌عنوان إعانة لشکر آوردی؛ آن را برده‌اند، بایستی از مصارف شخصی خود به‌عنوان فدیة بدهی!

گفت:

من چیزی ندارم، عائلۀ سنگینی در مکه دارم؛ افرادی را باید غذا بدهم، خرجی بدهم. من مالی ندارم؛ ای محمد تو که از حال من خبر داری! پیغمبر فرمودند: «نمی‌شود باید فدیة بدهی!»

خلاصه شروع کرد به گریه و زاری؛ حضرت فرمودند: «نمی‌شود، باید فدیة بدهی!»، اصرار از آن طرف و پیغمبر هم مدام حیا می‌کند؛ پیغمبر فرمودند: «از آن پول‌هایی که نزد ام‌الفضل گذاشتی، فدیة بده!»

وقتی عباس می‌خواست از مکه خارج بشود، تمام پول‌های خود را برداشت، کیسه‌های زرش را به زرش ام‌الفضل داد و گفت:

اگر من از این جنگ برگشتم، این کیسه‌ها را باید سریعاً به من تحویل بدهی؛ و اگر مُردم، این مقدارش برای خودت و بقیه‌اش هم باید بین این وراثت من به این حساب قسمت بشود!

عباس یک‌مرتبه گفت: «ای محمد، چه کسی به تو خبر داد؟!» موقع خروج از در منزل، خودش بود و زرش بود و خدا، کسی خبر نداشت!

پیغمبر فرمودند: «خدا خبر داد! خدا خبر داد!»

عباس صدا زد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ؛ شهادت می‌دهم، حالا مرا آزاد می‌کنی؟!»

حضرت فرمودند: «نه! خُب اسلامت قبول، اما فدیة را باید بدهی!»

خلاصه عباس تا یک شاهی آخر فدیة را داد و آزاد شد.^۱

پول‌های زیادی به دست مسلمان‌ها آمد! اینها رفتند اسب خریدند، شمشیر خریدند، زره خریدند، خود خریدند؛ کاملاً تجهیزات جنگی خود را کامل و تمام کردند که در سال بعد که جنگ احد اتفاق افتاد، توانستند در مقابل کفار قریش مقاومت کنند و الا همه از بین رفته بودند.

به تمام مسانید شیعه و سنی مراجعه شده، و همه می‌گویند: «فاتح این جنگ امیرالمؤمنین بود و اگر امیرالمؤمنین نبود، جنگ باخته بود!»؛ چون از تمام هفتاد نفر، سی و شش نفر فقط به شمشیر امیرالمؤمنین کشته شد، بقیه‌اش که سی و چهار نفر است، قسمت شده به تمام مسلمان‌ها؛ آن هم با کمک سه هزار تا از ملائکه!^۲

لذا امیرالمؤمنین همیشه در شب‌های هفدهم ماه رمضان تا آخر عمر بیدار بود و هیچ شب نخوابید؛^۳ به شکرانه نعمتی که خدا به مسلمان‌ها عنایت کرد و جان پیغمبر در این جنگ به سلامت و به صحت و به عافیت، و نتیجه اعمال کفار بر خودشان برگشت و آن نیاتی که درباره پیغمبر و مسلمین داشتند، انجام نگرفت.

در صبح روز هفدهم همین ماه مبارک رمضان سنه چهل هجری - که امیرالمؤمنین ضربت خوردند - حضرت امام حسن علیه السلام خدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین، چهره شما را متغیر می‌بینم!»

حضرت فرمودند: «قضای خدا نزدیک است که برسد.»

حضرت امام حسن عرض کردند: «پدرجان، قضای خدا چیست؟!»

حضرت فرمودند:

دیشب، هفدهم ماه رمضان، شب بدر بود و من به شکرانه اینکه پروردگار

۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۰ و ۱۱.

۲. رجوع شود به ص ۱۸۷.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۵۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۲۱.

این فتح و پیروزی را نصیب مسلمان‌ها کرد و جان پیغمبرش را به سلامت برد، شب تا به صبح نخوابیدم و به عبادت مشغول بودم. در بین الطلوعین که نشسته بودم، روی زانوهای خود یک پینکی و چرت فی الجمله مرا فراگرفت؛ جدت پیغمبر را دیدم، گفتم:

یا رسول الله، ما لقیْتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَا! «چقدر من از دست این امت تو آزار و شکنجه و مصیبت دیدم!»

پیغمبر فرمود: «یا علی! ادع علیهم؛ چرا نفرینشان نمی کنی؟»

من دعا کردم: خدایا! به زودی ملاقات خوبان را نصیب من کن و به عوض من، بدان را بر آنها مسلط کن!

جدت گفت: «ای علی، دعایت مستجاب شده، سه شب دیگر مهمان ما هستی.»

این اثر جزری که یک فردی است سنی مذهب، در *أسد الغابه* این طور نوشته؛ و نوشته: «از چیزهایی که جای شک و تردید نیست، اخبار غیبی علی بن ابی طالب است!»^۱ هیچ جای شک و تردید نیست!

آن وقت یکی از اخبارات غیبی آن حضرت را همین قضیه نقل می کند و می گوید:

از اخبارات غیبی آن حضرت این است که وقتی می خواست برود برای نماز، مرغابی ها صیحه زدند و با منقار، دامن علی را گرفتند؛ خواستند آنها را جدا کنند، حضرت فرمود:

«رهایشان کنید، دعوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ! در اینها به حال خود یک آثار غم و حزنی پیدا شده که صیحه می زنند ولی به دنبال این، گریه کنندگانی هستند.»

این هم از اخبار غیبی علی است.

(بعد می گوید:) شما از این تعجب نکنید! وقتی علی بن ابی طالب از دنیا

۱. *أسد الغابه*، ج ۳، ص ۶۱۳-۶۱۸؛ *مقاتل الطالبیین*، ص ۵۳؛ *تاریخ الإسلام*، ج ۳، ص ۶۴۹.

رفت، در هر جایی از بیت المَقْدَس که سنگی را از زمین برداشتند، خون تازه بود و مردم تعجب می کردند که چرا خون تازه زیر سنگ‌ها پیدا شده است! تا اینکه خبر ضربت خوردن امیرالمؤمنین از کوفه به شام رسید، فهمیدند که این خون تازه، خون ولایت است.^۱

چون امام قلب عالم امکان است؛ اگر آزاری و گزندى به او برسد، تمام موجودات عالم محزون می شوند.

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳.

نَسْئَلُكَ اللَّهُمَّ وَنَدْعُوكَ، وَنُقَسِّمُكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَالتَّسْعَةَ السَّيِّدَةَ الطَّاهِرَةَ مِنْ ذُرِّيَةِ الحَسَيْنِ، وَبِسْمِكَ العَظِيمِ العَظِيمِ الأَعْظَمِ الأَعْزَّ الأَجَلِّ الأَكْرَمِ يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ ...!

خدایا، ما را بیامرز! از همه گناهان ما بگذر! تا از ما راضی نشوی، ما را از دنیا مبر! ما را از شیعیان حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام قرار بده! ما را از یاران و نصرت کنندگان دین مبینت قرار بده! در این حزائر و فتن آخرالزمان آبی ما را به خود وامگذار! دل‌های ما را به نور یقین منور کن! سینه‌های ما را به نور اسلام بگشا! در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی، ما را داخل کن! و از هر سوئی که آنها را مصون داشتی، ما را مصون بدار! حوائج شرعیة ما را برآور! مرضای ما را شفا عنایت بفرما! موتای ما را بیامرز! ذوی‌الحقوق را از ما راضی بفرما! دست ولای ما از دامان اهل بیت کوتاه مکن، روز قیامت از شفاعتشان بی نصیب بفرما! فرج امام زمان ما را نزدیک بفرما!

و عَجِّلِ اللَّهُمَّ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۱. *أسد الغابة*، ج ۳، ص ۶۱۳-۶۱۸، با قدری اختلاف؛ *خصائص الكبرى*، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۰؛

مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴؛ *دلائل النبوة*، ج ۶، ص ۴۴۱.

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

مجلس چهارم

تبیین معنای میزان در روز قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ * نَارٌ حَامِيَةٌ﴾^۱

«آن کسانی که موازین آنها سنگین است * آنها در عیشی به سر می‌برند که آن عیش برای آنها پسندیده است، گوارا و مورد رضایت و طیب خاطر آنهاست * و اما آن کسانی که میزان‌هایشان سبک است * پس جای آنها و اصل آنها هاویه است * ای پیغمبر! می‌دانی هاویه چیست * آتشی که داغش کرده‌اند، آتشی که فروخته‌اند، آتش افروزان جایگاه آنها و اصل آنها است.»

در اینکه روز قیامت برای انسان میزانی نصب می‌شود، آیاتی از قرآن مجید ذکر کردیم که صراحت دارد که یکی از موافقی که انسان در پیش دارد، میزان است؛ و روایاتی هم در این باب وارد شده بود که مقداری از آن را بیان کردیم؛ و معنی میزان را هم بیان کردیم.

۱. سوره قارعه (۱۰۱) آیات ۶ - ۱۱.

علما و بزرگان و مفسرین در معنی میزان، اختلافاتی دارند که میزان چیست؟ و ترازوی عمل انسان چگونه نصب می‌شود؟ مرحوم شیخ طبرسی - رحمة الله علیه - در تفسیر این آیه شریفه که: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾^۱ فرموده است که: در اینجا احتمالاتی و اقوالی است که یکی از آنها این است که: در آن میزان، «وزن» عبارت است از عدل؛ «وَ أَنَّهُ لَا ظُلْمَ فِيهَا عَلَى أَحَدٍ؛ در روز قیامت خداوند به کسی ظلم نمی‌کند.» و میزانی که برای انسان نصب می‌شود میزان عدل است. کما اینکه در آن آیه شریفه داشتیم:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبًا﴾^۲

«ما میزان‌های قسط و عدل را در روز قیامت برپا می‌داریم و برای مردم موازین عدل نصب می‌کنیم؛ و اگر کسی به اندازه سنگینی یک حبه فلفل عملی انجام داده باشد، می‌آوریم. و ما یک حسابگر کافی و خوبی هستیم!»

چون در آیه دارد: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾، پس معلوم می‌شود در اینجا که می‌فرماید: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾^۳، حق همان معنی قسط را دارد؛ کما اینکه در بعضی از روایات هم وارد شده است که مراد از میزان، میزان عدل است.

البته معنی عدل با معنی حق یک تفاوتی دارد. عدل یعنی انسان چیزی را با چیزی برابری می‌کند و در آن چیز نه زیادی و نه کمی است، بلکه مساوات من جمیع الجهات است و هیچ جنبه افراط و تفریط در آن نیست؛ این معنی عدل است. اما حق یعنی عین واقعیت و عین تحقق. و شاید معنای حق از عدل قدری

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۸.

۲. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۴۷.

۳. /الله شناسی، ج ۲، ص ۷: «میزان سنجش در آن روز، حق می‌باشد.»

لطیف‌تر و [دقیق‌تر] باشد؛ چون عین تحقّق است دیگر! عدل در مرتبه ثانی است که انسان باید او را با حق، اندازه‌گیری کند و ببیند کدام زیاد است و کدام کم، و آن وقت معنی عدل صادق است؛ ولی حق عین واقعیت و عین تحقّق است.

پس شیخ طبرسی در تفسیر این آیه: ﴿وَالْوَزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾، فرموده است که: بعضی‌ها به عدل معنا کرده‌اند که: در آن روز میزان عدل برای انسان اقامه می‌شود. این یک احتمال که البته در این شب‌ها روایتی هم درباره آن داشتیم.

یک احتمال این است که اصلاً خداوند در روز قیامت ترازویی نصب می‌کند و در این ترازو اعمال را می‌کشند و وزن می‌کنند، و آن ترازو هم دو کفه دارد؛ عین این ترازوهایی که در دنیا موجود است، در آنجا ترازویی نصب می‌کنند و اعمال را توزین می‌کنند. این احتمال را عبدالله بن عباس و حسن بصری داده است؛ و جُبائیه هم همین احتمال را پسندیده است، بعد اختلاف کرده‌اند که حالا ترازویی که به این قسم نصب می‌شود و دو کفه هم دارد، در این کفه‌ها چه می‌ریزند که وزن کنند؟ چون اعمالی که انسان انجام داده است که عَرَض بوده و از بین رفته است، و موجودیّت خود انسان در روز قیامت هست؛ پس آنچه را که می‌خواهند در این ترازوها بریزند و وزن کنند چیست؟ اینها گفته‌اند که: چون اعمال از بین رفته است ولی صحیفه عمل که موجود است - نامه عمل، آن نامه‌هایی که عمل انسان را در او ثبت و ضبط کرده‌اند - آنها را می‌ریزند در آن کفه‌ها و وزن می‌کنند. بعضی این‌طور گفته‌اند.

و بعضی گفته‌اند: برای حسناتی که انسان در دنیا انجام داده است علاماتی ظاهر می‌شود، و برای سیئات علاماتی ظاهر می‌شود؛ آن علامات را می‌ریزند در این کفه‌ها و وزن می‌کنند تا همه مردم ببینند.

بعضی گفته‌اند: اعمال حسنه‌ای که انسان انجام داده است در آنجا یک صورت نیکی پیدا می‌کند، و اعمال زشت صورت‌های قبیح و منکری پیدا می‌کند؛ آن صورت‌ها را می‌ریزند در این کفه‌ها و وزن می‌کنند.

بعضی گفته‌اند: خود مؤمن و کافر را می‌اندازند در اینها وزن می‌کنند. اشکال می‌شود: خُب بعضی‌ها شاید چاق‌تر باشند و سنگین‌تر باشند، آن‌وقت اینجا نامه عمل باید خیلی سنگین شود! گفته‌اند: نه! خود مؤمن و کافر را که می‌اندازند آنجا و وزن می‌کنند، اما وزنی که از مؤمن در آنجا گرفته می‌شود غیر از سنگینی‌ای است که اینجا دارد؛ آنجا وزن مؤمن و کافر به حساب آن عالم ملکوت است، کافر را در آنجا می‌آورند و سنگینی‌اش به اندازه یک حبه است، به این کوچکی است! و مؤمن واقعی که در دنیا مریض و لاغر بوده است، او را در آنجا می‌آورند و به اندازه‌ای بزرگ است که مثلاً به اندازه کوه ابوقبیس، این قدر عظمت دارد! این‌طور اینها را وزن می‌کنند.^۱

و همچنین احتمالات دیگری هم در اینجا داده شده است؛ همه اینها احتمال از پیش خود است. از قسمی که ما دیشب آیات را بیان کردیم، به خوبی روشن شد که اصلاً میزان یعنی چه و چه‌قسم وزن می‌کنند. همه آن مطالب از آیات استفاده شد، یعنی آیات را برداشتیم و به همدیگر زدیم و آن نتیجه را گرفتیم؛ چون «إِنَّ الْقُرْآنَ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»؛ خود قرآن بعضی از جملاتش، جملات دیگرش را تفسیر می‌کند.^۲

یک آیه داریم «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ»؛ «ما در آنجا موازین قسط را سرپا

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۱۶؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۲۷.

۲. جهت اطلاع بیشتر بر این قاعده مهم تفسیری رجوع شود به المیزان، ج ۳، ص ۳۶؛ ج ۵، ص ۱۲۶؛ مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین، شیخ بهائی، ص ۳۹۳.

۳. التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۵۵:

«فقال علی بن ابی طالب علیه السلام: "إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَلَا يُكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا."»
ترجمه: «همانا کتاب خداوند چنین است که جزئی از آن تصدیق می‌کند جزء دیگرش را، و هیچ‌گاه بعضی از آن بعضی دیگر را تکذیب نمی‌نماید.» (محقق)

می‌کنیم. «یک جا داریم ﴿وَالْوَزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾؛ «وزن در آنجا حق است.» یعنی حق دارای وزن است؛ باطل وزن ندارد. در آن آیات که عنوان ثقل و خفت آمده است: ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾^۱، ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾^۲ در مقابل ثقل، سبکی میزان است. مؤمنین میزانشان سنگین است و کافرین سبک. هیچ‌جا نداریم که مؤمنین میزان حسناتشان سنگین است و کافرین میزان سیئاتشان سنگین است، بلکه مؤمنین میزان حسناتشان سنگین است و کافرین میزان حسناتشان سبک است؛ هرچه سیئه بیشتر باشد میزان سبک‌تر می‌شود، و هرچه حسنه بیشتر باشد میزان سنگین‌تر می‌شود. چون میزان فقط با حق اندازه‌گیری می‌شود؛ و هرچه اعمال حسنه زیادتر باشد، عنوان تحقق حق در او بیشتر است؛ و هرچه اعمال حسنه کم باشد و سیئه بیشتر باشد، حق در او نایاب‌تر است. پس بنابراین، میزان سبک‌تر است.

ولیکن آن میزان، به‌خلاف این میزان است؛ میزان‌هایی که در دنیا نصب می‌کنند چون میزان‌های مادی است، هرچه سنگین‌تر باشد رو به پایین می‌آید، و سبک‌تر باشد رو به بالا می‌رود. اما آنجا به‌عکس است؛ در آنجا هرچه میزان سنگین‌تر باشد رو به بالا می‌رود، سبک‌تر باشد رو به پایین می‌آید. چون آنجا عالم قرب است و افرادی که میزانشان سنگین است، تجردشان بیشتر است، لطافتشان بیشتر است، قربشان بیشتر است، آنها به‌مقام قرب نزدیک‌تر می‌شوند؛ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۳؛ «کلمه طیب و پاک و عمل خالص، نتیجه‌اش به‌سوی خدا بالا می‌رود.» و در آن موقع، افرادی که سبک‌اند رو به پایین می‌آیند؛ ﴿وَلْيَكُنَّهُمْ أَخْلَادًا إِلَى الْأَرْضِ﴾^۴. درباره بلعم باعورا داریم که او به‌واسطه توجه به دنیا، به روی زمین مغلد

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۸. ترجمه: «آن کسی که ترازوی او سنگین است...» (محقق)

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۹. ترجمه: «آن کسی که ترازوی او سبک است...» (محقق)

۳. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

شد؛^۱ وقتی کسی به روی زمین و به پایین توجه کند، رو به بالا نیست. پس بنابراین، میزان عمل در روز قیامت فقط با حق سنجیده می‌شود؛ حق، سیئات را و حسنات را اندازه می‌گیرد، هر حسنه‌ای که بیشتر باشد به حق نزدیک‌تر است، هر چه سیئه بیشتر باشد از حق دورتر است. عنوان قرب و بُعد در آنجا مناط است و ثقل و خفت بر اساس زیادی عمل خوب و کمی عمل خوب است، و اعمال

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۸:

«وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ «و بخوان بر این مردم (بر قوم یهود) حکایت آن کس (بلعم باعورا) را که ما آیات خود را به او عطا کردیم، و او از آن آیات بیرون رفت و شیطان او را تعقیب کرد تا از گمراهان عالم گشت.» این آیه درباره بلعم باعورا نازل شده است.

پدرم از حسین بن خالد، از ابی الحسن امام رضا علیه السلام برایم نقل کرد که آن حضرت فرمود: بلعم باعورا دارای اسم اعظم بود، و با اسم اعظم دعا می‌کرد و خداوند دعایش را اجابت می‌کرد. در آخر به طرف فرعون میل کرد و از درباریان او شد. این بود تا آن روزی که فرعون برای دستگیر کردن موسی و یارانش در طلب ایشان می‌گشت، عبورش به بلعم افتاد، گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد!

بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جستجوی موسی برود؛ الاغش از راه رفتن امتناع کرد. بلعم شروع کرد به زدن آن حیوان، خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: «وای بر تو! برای چه مرا می‌زنی؟! آیا می‌خواهی با تو بیایم تا تو بر پیغمبر خدا و مردمی با ایمان نفرین کنی؟!» بلعم این را که شنید، آن قدر آن حیوان را زد تا کشت! و همان‌جا اسم اعظم از زبانش برداشته شد. و قرآن درباره‌اش فرموده است:

«فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَنُكِنِّيهِ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَآتَبَعَهُ هَوْنَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ حَمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ»؛ «و اگر ما می‌خواستیم هر آینه به واسطه آیاتی که به او داده بودیم او را بالا می‌بردیم، ولیکن او به زمین گرایید و توجه کرد و از هوای نفس خود پیروی کرد. پس مثال او مثال سگ است که اگر او را تعقیب کنی له له می‌کند، و اگر هم او را رها کنی له له می‌کند. این است مثال گروهی که آیات ما را تکذیب کردند. پس ای پیامبر! این حکایات و داستان‌ها را برای مردم بازگو کن که امید است آنها تفکر کنند. این مثلی است که خداوند زده است.» (محقق)

سیئه در آنجا اصلاً وزن ندارد و نمی‌تواند به آنجا برود؛ آنجا عالم قدرت است و عالم علم است و عالم حیات است، عالم نور است و عالم تجرد، و ظلمت در آنجا راه ندارد. افرادی که به اعمال سیئه مبتلا هستند و نفوسشان نفوس شیطانی شده است، به آن عالم راه ندارند، آنها در همان مراحل بُعد، گم می‌شوند و از بین می‌روند؛ و میزان عملشان سنگین نیست که آنها را بالا ببرد، بلکه پایین می‌آورد؛ در همان مراحل بُعد، حد آنها است و ﴿صَلُّوا﴾ در همان جا گم می‌شوند. این حقیقت میزان است.

و لذا عرض کردیم که ما نه روایتی داریم و نه آیه‌ای که میزان دارای دو کفه باشد، بلکه میزان دارای یک کفه است، و آن یک کفه‌اش حق است. میزانی که برای انسان می‌آورند و اعمال انسان را در آن میزان می‌ریزند، کفه دیگرش که با او باید قیاس بشود، حق است!

و برای اعمال مختلف، میزان‌های مختلف هست؛ برای نماز میزانی است، برای زکات، برای جهاد، برای صدق، برای امر به معروف و نهی از منکر، برای ایثار، برای عفت، برای عبودیت، برای محبت، برای ولایت، برای شناخت خدا و اسماء خدا؛ برای هر کدام از اینها میزانی است، و لذا می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾، نمی‌فرماید: نضع المیزان القسط. موازین، به اعتبار کارهای خوب است. و اعمال انسان را با حق اندازه می‌گیرند؛ حق در نماز چه بوده است؟ حق در روزه چه بوده است؟ حق در زکات چه بوده است؟ حق در ایثار چه بوده است؟ حق در جهاد چه بوده است؟ حق در محبت و ولایت چه بوده است؟ حق در معرفت چه بوده است؟ با آن حق اندازه‌گیری می‌کنند.

و لذا آن روایاتی که وارد است در اینکه مراد از حق، ائمه و امیرالمؤمنین هستند و اعمال امت با اعمال آنها سنجیده می‌شود، خیلی زیاد است! ما دیشب چند روایت در این باره بیان کردیم؛ حالا یکی دو تا روایت دیگر هم بیان می‌کنیم:

صدوق در کتاب فضائل الشیعه با سند خود از حضرت امام محمد باقر

علیه السلام از پدرانیش روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
 حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُنَّ عَظِيمَةٌ؛ «محبّت من و
 محبّت اهل بیت من در هفت موطن و در هفت منزل خیلی به درد می‌خورد
 و نافع است، که در این هفت موطن هول و وحشت خیلی زیاد است.»
 عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ
 الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ.^۱

«یکی در هنگام مردن؛ دوّم در قبر؛ سوّم در عالم نشر؛ چهارم در وقت ابراز
 و اظهار نامه عمل؛ پنجم عندالحساب؛ ششم عندالمیزان؛ هفتم عندالصراط.»
 حبّ من و اهل بیت من نافع است یعنی: هرکسی حبّ من و اهل بیت من را
 داشته باشد، در یکی از عوالم که عالم میزان است، میزانش سنگین می‌شود؛ پس
 معلوم می‌شود آنجا هم میزان با محبّت اندازه‌گیری می‌شود که هرچه محبّت پیغمبر
 و اهل بیت پیغمبر در قلب انسان زیادتر باشد، میزان سنگین‌تر است!

در احتجاج از هشام بن حکم روایت می‌کند:

زندیقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد: أَوْ لَيْسَ تَوَزَنُ
 الْأَعْمَالُ؟ «آیا اعمال در آن وقت وزن نمی‌شوند؟»
 حضرت فرمودند: «نه، چون اعمال جسم نیست؛ اعمال، صفت و نتیجه و
 برداشت از عملیاتی است که مردم در دنیا انجام داده‌اند، و آن کسی
 احتیاج به وزن شیء دارد که عدد اشیاء و ثقل و سنگینی‌اش را نفهمد؛ و
 خداوند که چیزی بر او مخفی نیست.»

عرض کرد: «پس معنی میزان در روز قیامت چیست؟»

حضرت فرمودند: «عدل.»

عرض کرد که: «معنای میزان در این آیه شریفه: ﴿فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ﴾^۲
 چیست؟

۱. فضائل الشیعة، ص ۶.

۲. سوره أعراف (۷) آیه ۸.

حضرت فرمود: «فَمَنْ رُجِّحَ عَمَلُهُ؛ کسی که عملش ترجیح داشته باشد.»^۱
یعنی آن عنوان عدل در عملش بیشتر اِشْرَاب شده باشد. پس اینجا عمل را با عدل اندازه می‌گیرند.

در معانی الأخبار روایت می‌کند با سند متصل خود از هشام بن سالم، که از بزرگان اصحاب حضرت صادق است:

قال: «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾.^۲ قال: «هم الأنبياء والأوصياء.»^۳
«هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام سؤال می‌کند که: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، «ما میزان‌های عدل را برپا می‌کنیم»، معنایش چیست؟ حضرت می‌فرماید: «آن میزان‌های عدلی که برپا می‌شود و بدین وسیله به هیچ‌کس ظلم نمی‌شود، خود انبیا و اوصیای انبیا هستند.»

یعنی اعمال امت‌ها را با اعمال پیغمبر و وصی پیغمبر اندازه‌گیری می‌کنند؛ هرچه عمل انسان به عمل آنها نزدیک‌تر باشد، سنگین‌تر است؛ هرچه دورتر باشد، سبک‌تر است.

در کتاب کافی روایت است به سند متصل از عبدالله بن سنان، از مردی از اهل مدینه، از حضرت علی بن الحسین حضرت سیدالعابدین:

قال: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "ما يوضع في ميزان امرئ يوم القيامة أفضل من حسن الخلق!"^۴

«حضرت سجّاد می‌فرماید که: رسول خدا فرمود: "در میزان عمل مردی در روز قیامت چیزی قرار نمی‌گیرد که بهتر از حسن خلق باشد!"»

۱. الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۳۵۱؛ معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۳۴.

۲. سوره انبیا (۲۱) آیه ۴۷.

۳. معانی الأخبار، ص ۳۱.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۹۹.

هر که حسن خلقتش بهتر باشد نامه عملش خوب است؛ اینجا معلوم می شود که نامه عمل را با حسن خلق اندازه گیری می کنند.

در توحید صدوق با سند متصل خود روایت می کند از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث مفصّلی که از آن حضرت سؤال شد در آیاتی که در قرآن مجید با همدیگر متناقض اند، و آن حضرت یک یک جواب دادند؛ تا اینکه آن حضرت درباره قول خداوند تبارک و تعالی: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾^۱ فرمود:

فهو ميزان العدل يؤخذ به الخلائق يوم القيامة يدين الله تبارك و تعالی الخلق بعضهم من بعضٍ بالموازين.^۲

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «معنی این آیه شریفه این است که: میزان عدل را خداوند علیّ اعلیٰ در روز قیامت برپا می کند و خداوند بعضی از مردم را از بعضی دیگر به واسطه این موازین عدل، حساب می کشد،»

که روی این میزان عدل، زید با عمرو، و عمرو با زید، افراد با همدیگر، چه قسم سزاوار پاداشند؟ و روابطشان با همدیگر در دنیا چگونه بوده است؟ و از نقطه نظر نزدیکی شان به این عدل و دوری شان، در درجات مختلف واقع می شوند.

و در غیر این حدیث، روایت وارد شده است که مراد از موازین، انبیاء و اوصیاء انبیاء هستند؛ و حضرت در قول خدا عزوجل: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾^۳

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۴۷. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۵۷:

«ما برای روز قیامت میزانهای عدل و داد را قرار می دهیم؛ پس ابداً به صاحب نفسی ستم نمی شود.»

۲. التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۶۸.

۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۱۹:

«و ما برای آنها در روز قیامت وزنی و مقداری بر پا نمی کنیم.»

می فرماید: «فَإِنَّ ذَلِكَ خَاصَّةٌ!»^۱ که در جواب سؤال آن زندیق است که می گوید: در آیات قرآن تناقضی هست! یک جا می فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾؛ «ما موازین قسط را در روز قیامت برپا می داریم و به کسی ظلم نمی کنیم.» در یک جا می فرماید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾؛ «ما برای آن کسانی که منکر خدا و لقاء خدا هستند، اصلاً برای آنها میزانی اقامه نمی کنیم.» این شخص زندیق می گوید: بین این دو آیه تفاوت است، یک جا قرآن می گوید: ما برای مردم میزان عمل اقامه می کنیم! یک جا می گوید: برای آنها میزان اقامه نمی کنیم! ﴿لَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ این دو آیه با هم متناقض است!

حضرت می فرماید:

نه، متنافی نیست! آنجایی که می فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ﴾^۲ یا ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾، این راجع به افرادی است که اعمال خوب و بد دارند؛ آنها میزان دارند! اما آن آیه ای که می گوید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾، اختصاص به آن کسانی دارد که منکر لقاء خدا هستند، و این نسبت به آنها خاص است، اختصاص به آنها دارد!^۳

این دو چه تنافی ای دارد؟! بین این دو آیه تنافی نیست؛ چون این آیه در مورد منکرین خدا و لقاء خدا است. آیه این است:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَاثَتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ حَبِطَتْ

۱. ترجمه: «این حکم اختصاص به طائفه ای دارد (و منافات با آن حکم عمومی و کلی ندارد).» (محقق)

۲. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۴۷.

۳. التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۶۸.

أَعْمَلُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا^۱.

ای پیغمبر بگو ما شما را آگاه کنیم به آن کسانی که از همه زیانبارتر، و خسران و زیانشان بیشتر است، چه کسانی هستند؟ آن کسانی که در دنیا خیلی فعالیت می‌کنند و زحمت هم می‌کشند و خیال هم می‌کنند کار خوب می‌کنند؛ ولی نه، چون ایمان به خدا ندارند و به لقاء خدا معتقد نیستند و آیات خدا را کفران کرده‌اند، لذا اصلاً در روز قیامت اینها میزان ندارند! ﴿فَحَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ﴾ عمل خوب ندارند؛ آن کفر و انکار خدا و انکار آیات خدا اعمال خوبی که روی خیال خودشان در دنیا انجام داده‌اند، همه را می‌سوزاند و از بین می‌برد و دیگر عملی ندارند که ما برای آنها نامه عمل بیاوریم و میزان عمل برای آنها اقامه کنیم.

آن وقت حضرت می‌فرماید: بین این و بین آن تنافی نیست! آن آیه، آیه عام است و این آیه، آیه خاص. و ما در قرآن مجید خاص و عام زیاد داریم؛ و در هر لسانی از السنه دنیا، عمومات و خصوصات إلی ما شاء الله وجود دارد.

[پس همانطور] که دیشب ذکر شد، آنها نامه عمل ندارند، میزان ندارند، آنها بدون حساب در جهنم داخل می‌شوند، آنها این گروه خاص هستند؛ آن کسانی هستند که عمل ندارند. آن کسانی که عمل ندارند از نقطه نظر کفر و شرک، هر عمل خوبی هم که انجام داده‌اند اما آن انکار خدا و آن شرک و آن کفر به آیات خدا، تمام اعمال خوب را از بین برده و حبط کرده است؛ آنها عملی ندارند!

مقرَّبین و مخلصین هم عمل ندارند؛ هر عمل خوبی انجام داده‌اند، به خدا

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ - ۱۰۵. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۳:

«بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیانبارتر است * آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پایین‌تر و پست‌تر گم شده است، درحالی‌که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند * هان ای پیامبر! ایشانند کسانی که به آیات و علامات پروردگارشان و به دیدار و لقای وی کفر ورزیده‌اند! بنابراین اعمالشان جملگی حَبِط و نابود گردیده است؛ و ما برای آنها در روز بازپسین میزان عملی را اقامه نخواهیم نمود.»

سپرده‌اند و خودشان عمل ندارند! حالا امیرالمؤمنین علیه السّلام عمل ندارد؛ روز قیامت نزد پروردگار می‌آید و خدا می‌فرماید: تو چه کردی؟

می‌گوید: والله من کاری نکردم!

- آخر تو این همه عبادات کردی!

می‌گوید: من، نه!

او دیگر «من» نمی‌بیند که بگوید عبادت کرده است!

- یا علی، تو جهاد کردی، چه کردی، چه کردی و ...!

می‌گوید: والله من خودم را پیدا نمی‌کنم تا جهادم را پیدا کنم! تو من را اینجا

نشان بده، تا من جهادم را پیدا کنم!

هرچه در محشر می‌گردند، علی پیدا نمی‌شود! چون در محشر نیست، اصلاً او

در حرم خدا است و غیر از آنجا جایی نیست! این افراد عمل ندارند؛ به راستی هم

ندارند! نه اینکه عمل ندارند، بلکه عملشان از عمل ثقلین بیشتر است؛ پیغمبر فرمود

که: «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْحَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^۱ آن شمشیری که علی علیه السّلام

به عمرو بن عبدود در خندق زد، از عبادت جنّ و انس افضل است! راستی هم همین

است!! اگر بشکافیم و تجزیه کنیم، مثل آفتاب روشن می‌شود که یک ضربت، از

عبادت جنّ و انس سنگین‌تر است این عمل! ولی امیرالمؤمنین نگاه می‌کند می‌بیند که

عمل ندارد. حالا چه کار کنیم که عمل ندارد، پس این عمل را چه کسی انجام داد؟!

می‌گوید: خدایا تو انجام دادی، پس عملت برای خودت است!

۱. مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین علیه السّلام، ص ۳۱۳، در بسیاری از مصادر عامه

این مضمون آمده است، المستدرک، ج ۳، ص ۳۲، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹، کنز العمال، ج ۱۱،

ص ۶۲۳، بنایع الموده، ج ۱، ص ۴۱۲. لازم به ذکر است که قاضی نور الله شوشتری در إحقاق

الحق، ج ۶، ص ۴-۸؛ ج ۱۶، ص ۴۰۲-۴۰۵ و مقاطعی دیگر از این کتاب، ۲۹ روایت از اعلام

و کتب عامه در این زمینه نقل کرده است. (محقق)

- پس تو که هستی؟

می‌گوید: من با تو خودم را پیدا نمی‌کنم؛ هر چه می‌گردم، خودم را گم کرده‌ام و من خودم را پیدا نمی‌کنم!

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۴۸:

«به یاد دارم در زمان‌های گذشته، هنگام طفولیت، در آن اوقاتی که مرحوم والد - قدس الله نفسه - در منزل طهران به مناسبت اعیاد و وفیات، صبح‌ها مجلس ذکر آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم دائر کرده بودند، در روز سیزده رجب پس از انقضای مجلس، یکی از آقایان از ایشان راجع به این فرمایش رسول اکرم در روز جنگ خندق که فرمود: «ضْرِبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» سؤال نمود و گفت: آیا علت این کلام همان است که همه می‌گویند که: چون در آن وقت تمام کفر در مقابل تمام اسلام قرار گرفته بود و هیچ‌کسی از اصحاب رسول خدا در آن روز حاضر به مقابله با عمرو بن عبدود، آن سردار عجیب و غریب و قهرمان بلامعارض لشکر کفر نشده بود، و اگر علی امیرالمؤمنین علیه السلام او را در آن روز از پا در نمی‌آوردند، دیگر اثری از اسلام باقی نمی‌گذارد و به‌طور کلی مسئله اسلام از صحنه زمین محو و نابود می‌شد؛ یا اینکه معنای دیگری دارد؟

ایشان ضمن تأیید و تصدیق این مطلب فرمودند: «البته مسئله بالاتر و عمیق‌تر و دقیق‌تر از این برداشت و این نظریه است؛ گرچه این مسئله نیز درست است و حقیقت این است که در آن روز هیچ‌کس جرأت نکرد با این مرد وارد معرکه شود، مردی که به تنهایی با هزار نفر یک‌تنه مقابله می‌کرد و همه را تار و مار می‌نمود، و مشرکین مکه او را برای جنگ سرنوشت با اسلام در نظر گرفته بودند. ولی صحبت در این است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن لحظه در حالی بود که دیگر او علی نبود و بشر نبود و یک انسان نبود؛ او در هاله‌ای از جذبات الهی قرار گرفته بود که فکرش و اراده‌اش و عملش و اختیارش فانی در عمل و اختیار و اراده حق بود! پس گرچه به ظاهر شمشیر می‌زد ولی او بود که شمشیر می‌زد، و گرچه رجز می‌خواند ولی او بود که به نطق و سخن درآمده بود و از زبان بشری خود را به دیگران می‌نمایاند. پس نه تنها ضربت علی در روز خندق از عبادت جن و انس برتر است، بلکه خواب او نیز از عبادت جن و انس برتر است، حرکت او از عبادت جن و انس بالاتر است، نفس کشیدن او از عبادت جن و انس بالاتر است، خنده او از عبادت آنها و...؛

منتهی چون رسول خدا نمی‌تواند اینها را برای مردم بیان کند، می‌آید و این حقیقت را به صورتی که مورد قبول همه باشد نقل می‌کند، و همه اعتراف می‌کنند که: بله مطلب همین طور است! اگر علی این کار را نمی‌کرد اثری از اسلام باقی نمی‌ماند.»

﴿يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱، اینها هم نامه عمل ندارند و میزان عمل هم ندارند، این طایفه هم این طورند. پس بین آیات قرآن تنافی نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که:

خدا عزوجل می فرماید: «لَقَدْ حَقَّتْ كِرَامَتِي - أَوْ قَالَ: مَوَدَّتِي - لِمَنْ يَر_اقِبُنِي وَ يَتَحَابُّ بِحَلَالِي.» (می فرماید): «من کرامت خود را واجب کردم، کرامت من به حق متحقق شده است - یا مودت من به حق متحقق شده است - برای کسی که مراقبت من را دارد، آن بنده مؤمنی که مواظب من است، مراقب من است و مرا دوست دارد، و با دوستان من تحاب دارد (تحاب: یعنی محبت؛ این او را دوست دارد و او هم این را دوست دارد)؛ صورت های اینها در روز قیامت از نور، جلوه می کند، اینها بر منبرهایی از نور سوار شده اند و لباس های سبز بر تن دارند.»

عرض شد: ای رسول خدا! اینها چه کسانی هستند؟ رسول خدا فرمود: «اینها جماعتی هستند که نه پیغمبرند، نه از انبیاء هستند و نه از شهدا؛” وَ لَكِنَّهُمْ تَحَابُّوا بِحَلَالِ اللَّهِ!»^۲ و لکن اینها همدیگر را دوست داشتند بر اساس حلال پروردگار؛ محبت داشتند بر اساس آن اصلی که خداوند آنها را بر آن اصل اجازه داده بود!»

چون مردم دسته دسته و فرقه فرقه در دنیا همدیگر را دوست دارند، اما آن محور محبت، حلالیات نیست. اگر بشکافیم، آن مرکز محبت به یکی از امور دنیوی برمی گردد؛ جلسه ها، کنفرانس ها، حزب ها، مذهب ها، ایده ها، کتاب ها، تمام اینها است و بالأخره نتیجه اش به شکم یا به شهوت یا به ریاست برمی گردد و آن قطب اجتماع این افراد، از اینها تجاوز نمی کند. اما اگر چند نفر، همدیگر را برای خدا

۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۴۰

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۰، امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

دوست داشته باشند، هیچ غرضی، مرضی و ... چیزی وجود ندارد؛ اینها افرادی هستند که نه پیغمبرند و نه شهداء، ولیکن چنین خصوصیتی دارند:

و يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ! «اینها داخل در بهشت می شوند بدون حساب!»
 نَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنا مِنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ! «خداوند را سؤال می کنیم که ما را از آنها
 قرار بدهد به رحمت خود!»

فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس ما هم بگوییم: «نَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنا

منهم برحمته!»

و اما حضرت امیرالمؤمنین می فرماید:

قوله: ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾^۱، وَ ﴿خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾^۲، فَإِنَّها يَعْنِي الْحِسَابَ،
 تَوَزَنُ الْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ؛ «این آیه ﴿ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ و ﴿خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾
 راجع به حساب است اینها سیئات و حسنات را میزان می کنند؛» وَ الْحَسَنَاتُ
 تُثَقِّلُ الْمِيزَانَ وَالسَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ؛^۳ «حسناتی که انسان انجام می دهد
 موجب سنگینی میزان است؛ سیئات، میزان را سبک می کند.»

این برای همه مردم است، نه مقربین و مخلصین، و نه آن اشقیاء که منکر خدا هستند؛ اما سایر مردم عمل خوب و بد دارند، هرچه عمل خوب انجام بدهند میزانشان سنگین است، و اعمال بد میزانشان را سبک می کند.

ما دیشب راجع به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام میزان اعمال است، بیاناتی ذکر کردیم که عدل آن حضرت، عبادت آن حضرت، زکات آن حضرت، ایثار آن حضرت و هریک از خصوصیات آن حضرت را میزان قرار می دهند و بعد اعمال ما را با اعمال آن حضرت می سنجند؛ هرچه نزدیک تر باشیم سنگین تر، و هرچه دور

۱. سوره أعراف (۷) آیه ۸.

۲. سوره أعراف (۷) آیه ۹: ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾.

۳. التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۶۸.

باشیم دورتر؛ چون آن حضرت، امام است و ما مأموم. حالا إن شاء الله بعداً در فصل «شهادت» خواهد آمد که آن حضرت نه تنها امام ما است، بلکه امام بر همه پیغمبران است، و پیغمبر ما گواه بر تمام پیغمبران است. از آن مسئله بگذریم، این بحث را در آنجا خواهیم کرد. إجمالاً اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام امام ما است، و ما که مأمومیم بایستی اعمال خود را بر آن نهج انجام بدهیم! اینکه چه قسم انجام داده‌ایم، و چه اندازه در اعمال ما خلوص بوده است؟ این اعمال ما را یک‌یک با اعمال امیرالمؤمنین در روز قیامت می‌سنجند؛ یک کفه عمل ایشان است، یک کفه عمل ما؛ حالا ایشان چه اعمالی انجام داده است؟!

پس از واضح شدن این دو مقدمه‌ای که دیشب ذکر کردیم می‌گوییم: که مراد از میزان عمل هر امتی، عمل پیغمبر یا وصی آن پیغمبر است؛ چون خدا آن پیغمبر و وصی را فرستاده است تا مردم را در صف عقائد و افکار و رفتار خود دعوت کند. پس هر فردی که عملش به عمل پیغمبرش نزدیک‌تر باشد، در مقام آخری به او قریب‌تر، و هر کس حسناش کمتر باشد، دورتر واقع خواهد شد. بنابراین، معانی این اخبار که می‌فرماید: علی بن ابی‌طالب میزان عمل است، و در زیارت آن حضرت می‌خوانیم: «السلام علی میزان الأعمال»،^۱ خوب واضح می‌شود که اولاً اعمال زشت، موجب دوری و بُعد است و قابل توزین نیست، و اعمال حسنه است که باید اندازه‌گیری شود؛ و در این صورت اعمال امت را با اعمال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اندازه‌گیری می‌کنند.

مثلاً در مقام عبادت، عبادت‌های آن حضرت را می‌گذارند و عبادت هر فرد را از نقطه نظر خلوص با او می‌سنجند؛ هر قدر درجه آن عبادت به آن حضرت نزدیک باشد، مقام او به مقام آن حضرت نزدیک‌تر، و هر چه دورتر باشد، دورتر است.

۱. المزار، ص ۴۶.

و در مقام نماز، نماز آن حضرت را می‌گذارند و نماز هر کس را از امت با آن نماز می‌سنجند؛ آن نمازهایی که از آن حضرت دیده شده است، آن طیران روح در حال نماز و بیهوش افتادن در میان نخلستان،^۱ و تیر از پای آن حضرت بیرون

۱. الأُمالی، شیخ صدوق، ص ۷۷. ترجمه:

«عروة بن زبیر گوید: ما در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مجلسی داشتیم و در کارهای اهل بدر و بیعت رضوان گفتگو می‌کردیم. ابودرداء گفت: ای مردم! من شما را آگاه نکنم به کسی که مالش از همه کمتر است و ورعش بیشتر و کوشش او در عبادت فزونتر است؟ گفتند: او کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام.

گوید: به خدا هر که در انجمن بود از او روی گردانید، و مردی از انصار به او گفت: ای عویمر! سخنی گفتمی که کسی با تو موافقت نکرد! ابودرداء گفت: ای مردم من آنچه را دیدم می‌گویم و شما هم باید آنچه دیدید بگویید! من خود علی بن ابی طالب را در اطراف محله نجار دیدم که از موالی خود کناره کرد و از آنان که همراه وی‌اند مخفی شده و پشت نخل‌ها خلوت کرده، من او را گم کرده بودم و از من دور شده بود. گفتم به منزل خود رفته است، به‌ناگاه آوازی حزین و آهنگی دل‌گداز شنیدم که می‌گفت: «معبودا! چه بسیار جرم بزرگی که از من برخورداردی و در برابرش به من نعمت دادی! و چه بسیار جنایتی که به کرم خود از کشف آن بزرگواری نمودی! معبودا، اگر چه به درازا کشید در نافرمانیت عمرم، و بزرگ است در دفتر جرمم، من جز آمرزشت آرزویی ندارم، و جز رضایت امیدم نیست!»

این آواز مرا به خود جلب کرد و دنبالش رفتم. و ناگاه دیدم خود علی بن ابی طالب است خود را از او پنهان کردم و آرام حرکت نمودم؛ چند رکعتی بجا آورد در آن نیمه شب تار سپس به درگاه خدا مشغول گریه و زاری و دعا و شکوه شد، و در ضمن مناجاتش می‌گفت: «معبودا! در گذشت تو اندیشم و خطایم بر من آسان آید؛ و یاد سخت‌گیری تو افتم و گرفتاریم بر من بزرگ شود!» سپس فرمود: «آه! اگر من در نامه عملم گناهی بخوانم که از یاد بردم و تو آن را بر شمردی و بگویی: او را بگیرید! وای از این گرفتاری که عشیره‌اش نتوانند نجاتش داد و قبيله‌اش سودی بدو نرسانند! همه مردم به حال او رقت کنند گاهی که او را احضار نمایند!» سپس فرمود: «آه از آن آتشی که جگرها و کلیه‌ها را کباب کند! آه از آتش برکننده گوشت‌ها! آه از فروشدن در لجه شراره‌های سوزان!» آن قدر گریه کرد تا از نفس افتاد و دیگر حسّ و حرکتی از او ندیدم. گفتم خوابش برده است برای شب‌نشینی طولانی او، بیدارش کنم برای نماز بامداد؛ نزد او رفتم و دیدم ⇐

کشیدن، و یکسره محو در انوار خدا شدن!^۱

و در مقام عدل و انصاف، عدل آن حضرت را معیار قرار می‌دهند که چگونه در عین آنکه ممالک اسلامی در دست آن حضرت بود و اقران آن حضرت مانند عبدالرحمن بن عوف و عبدالرحمن بن ابی‌بکر و معاویه و عمروعاص، هریک کوه‌هایی از ثروت اندوختند و پس از موت بعضی از آنها برای تقسیم ترکه تا چند روز طبرزن‌ها شمش‌های طلایی آنان را برای تقسیم بین ورثه،^۲ خرد می‌کردند ولی آن حضرت برای یک صاع گندم (یعنی یک من) که به برادرش عقیل بدهد - درحالتی که می‌دانست او و فرزندانش گرسنه‌اند و گرد و غبار فقر و پریشانی در چهره آنان نشسته است و عقیل چندین بار خدمت آن حضرت رسید و یک من گندم از بیت‌المال طلب کرد -، آهن را داغ کنند و بر بدن او نزدیک کنند به طوری که ناله عقیل بالا آید و حضرت به او بگوید:

وای بر تو! از این آتش که انسانی به جهت لعب تهیه کرده، ناله می‌کنی و چگونه مرا دعوت می‌کنی به آن آتشی که جبار، آن را به جهت غضب برای ستمکاران تهیه نموده است!^۳

و یا دخترش از بیت‌المال گلوبندی عاریه بگیرد و حضرت، آن طور به او

« چون چوبه خشکی افتاده، او را تکان دادم حرکت نکرد، و نشاندمش و نتوانست. گفتم ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ به خدا علی بن ابی‌طالب از دنیا رفته! دوان به منزلش رفتم که خبر مرگ او را برسانم؛ فاطمه علیها السلام فرمود: «داستان او چیست؟» به او گزارش دادم. فرمود: «ای ابودرداء، به خدا این همان غشی است که از ترس خدا به او دست می‌دهد!» و آب آوردند و بر چهره او پاشیدند و به هوش آمد.»

۱. المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۰۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۳۲ - ۲۳۴؛ الغدير، ج ۸، ص ۳۹۸ - ۶۰۵.

۳. نهج البلاغة (عبد)، ج ۲، ص ۲۱۶.

پرخاش کنند.^۱ و حضرت امام حسن علیه السلام پس از رحلت آن حضرت در فراز منبر در مسجد کوفه فرمود:

پدرم از دنیا رفت و چیزی نگذارد جز چهارصد درهم که می خواست برای
اهل خود کنیزی بخرد.^۲

آری، آن کسی که می فرماید:

وَ اللّٰهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِیمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلاکِهَا عَلٰی أَنْ أُعْصِيَ اللّٰهُ فِی نَمَلَةٍ
أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِیرَةٍ مَا فَعَلْتُ! وَ إِنْ دُنِیَاکُمْ عِنْدِی لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِی فِمْ
جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا!^۳

«قسم به خدا اگر این افلاک هفت گانه را به من بدهند با آنچه در زیر خود دارد در مقابل اینکه من عصیان و گناه خدا را کنم درباره یک مورچه و آن هم اینکه پوست یک دانه جو که به دهان آن مورچه است من از آن مورچه بگیرم، من این کار را نمی کنم! و حَقّاً بدانید که دنیای شما در نزد من از یک برگی که در دهان یک ملخی است و او را دارد می جود پست تر است!» این یک حقیقتی است! این را می گذارند و آن وقت می گویند: ای انسان، بسم الله! ای مدعی ها بیایید تا ما اعمال شما را اندازه گیری کنیم!

و نه تنها آنچه از افلاک در دست او باشد حاضر است بدهد و جلب شعیری را از دهان مورچه ای نرباید، بلکه قسم یاد می کند که اگر به سخت ترین عقوبت گرفتار آییم، در نزد من خوش تر است از آنکه به کسی ستم کنم:

وَ اللّٰهُ لِأَنَّ أَبیتَ عَلٰی حَسَنِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً وَ أُجْرٌ فِی الْأَغْلالِ مُصَفَّداً، أَحَبُّ

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۰۸. رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۶۳، در روایت «خادمًا» آمده است که مشترک بین کنیز و غلام است. (محقق)

۳. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۲۱۸.

إِلَىٰ مَنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِبَنِيٍّ
مِنَ الْخَطَامِ!^۱

«سوگند به پروردگار که من اگر روی خارهای تیز (که خار سَعْدَانِ اسم آن خارهای مخصوص و سخت است) شب تا به صبح بیتوته کنم، و علاوه مرا روی این خارها به زنجیر بکشانند، در نزد من محبوب تر است از اینکه خدا و رسول خدا را در روز قیامت ملاقات کنم و نسبت به بعضی از بندگانش ظلم کرده باشم، یا مقداری از همین حطام و اموال دنیا را به عنوان غصب از دست مردم ربوده باشم.»

و در مقام ایثار و انفاق به مساکین، ایثار و انفاق آن حضرت را معیار قرار می دهند: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۲ و در مقام جهاد فی سبیل الله بالأموال و الأنفس و الألسن، جهادهای آن حضرت را میزان می گیرند. و در مقام کظم غیظ و بدون هوی و هوس زیست کردن، کظم غیظ و طهارت آن حضرت را میزان می گیرند.

در وقتی که آن حضرت به سوی بصره برای دفع اصحاب جمل حرکت می کرد، در ربه فرود آمد و در خیمه خود مشغول پینه زدن به نعل خود بود. حُجَّاج که از مکه مراجعت کرده بودند، آمده بودند از آن حضرت مسائلی سؤال کنند و آن حضرت را ملاقات کنند، و در بیرون خیمه انتظار می کشیدند. عبدالله بن عباس داخل خیمه آن حضرت رفت و گفت: «یا علی! قسم به خدا این امت محتاج ترند به تو از آنکه در خیمه بنشیننی و کفش خود را خودت وصله بزنی!»

امیرالمؤمنین به کلام او هیچ اعتنایی نکرد تا کفش خود را پینه زد و سپس دو لنگه کفش را پهلوی هم قرار داد و گفت: «ای ابن عباس! بگو ببینم این یک جفت کفش چقدر قیمت دارد؟» ابن عباس گفت: «درهم^۳ أو نصف؛ یک درهم یا نیم

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲. سوره انسان (۷۶) آیه ۸.

درهم. «امیرالمؤمنین فرمود:

قسم به خدا ارزش این یک جفت نعال در نزد من بیشتر است از این حکومتی که مرا به او دعوت می‌کنی، مگر اینکه بتوانم حقی را پپای دارم یا باطلی را دفع کنم!^۱

و در مقام ایثار و فداکاری شخص در مورد رسول اکرم و دین، لیلۃ‌المبیت و دفاع آن حضرت را از رسول‌الله در غزوهٔ أحد و سایر غزوات، معیار و میزان قرار می‌دهند! رسول خدا شب از مکه خارج شد و گفت: «علی! سر جای من بخواب!» امیرالمؤمنین در جای پیغمبر خوابید، نگفت: اگر در جای شما بخوابم آیا چه می‌شود؟! من را می‌کشند؟! نمی‌کشند؟! این مناظ نیست؛ گفت: «شما سالم می‌مانی یا نه؟» پیغمبر فرمود: «بله.» گفت: «می‌خوابم!»

امیرالمؤمنین رفت در جای پیغمبر هم خوابید و آن بُرد سبز که پیغمبر رویشان می‌کشیدند، روی خودشان کشیدند که همه خیال کنند که پیغمبر خوابیده است؛ و شب تا صبح به امیرالمؤمنین سنگ زدند و او تکان نخورد که بلند شود تا بفهمند که او علی است و پیغمبر رفته است و بروند دنبال پیغمبر و پیغمبر را بگیرند! شب تا صبح امیرالمؤمنین را سنگبار کردند، سنگسار کردند و ... همان چهل نفر از شجاعان عرب که در دارالندوه جمع شده بودند و مجلس شورا تشکیل دادند و رأی گرفتند که پیغمبر را باید بکشیم.

در روایت است که آن شب، جبرائیل در بالای سر امیرالمؤمنین، و اسرافیل پایین پای امیرالمؤمنین نشسته بود و تا به صبح آن حضرت را باد می‌زدند و می‌گفتند: «یا علی! خداوند بر تو مباحثات می‌کند نسبت به تمام ملائکه!»^۲

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۲۴۷، با قدری اختلاف.

۲. تذکرۃ الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۴۰؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۵۹۲ و ۶۰۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۸، داستان لیلۃ‌المبیت و ایثار و فداکاری امیرالمؤمنین نسبت به رسول‌الله.

این یک ایثار و از خود گذشتگی است دیگر! حالا واقعاً امیرالمؤمنین می دانست که زنده جان درمی برد؟! زندگی چیست؟!

اما دفاع آن حضرت از رسول خدا در احد، داستانی شنیدنی است! همه فرار کردند، عثمان سه شبانه روز بالای کوه رفته بود، جنگ تمام شده بود و خوابیده بود و او خیال کرد خوابیده نیست و کشته می شود؛ بعد از سه شبانه روز از بالای کوه پایین آمد!^۱ عمر فرار کرد، ابوبکر فرار کرد، همان اوّل فرار کردند. امیرالمؤمنین بود و پیغمبر!^۲ در جنگ حنین، همه فرار کردند! نسبیّه می گوید: «دیدم عمر دارد تند فرار می کند، گفتم: کجا فرار می کنی؟! آخر رسول خدا را تنها گذاشتی! گفت: "خود رسول خدا دستور داده به فرار!"» داشت فرار می کرد! اینها را سنی ها می نویسند!!^۳

۱. رجوع شود به ص ۱۸۶.

۲. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۵۲ و ۶۵ و ۷۴ و ۷۹ «پایداری علی علیه السلام و فرار ابوبکر و عمر و عثمان در احد».

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۴:

«و كَانَتْ نَسِيبَةُ بِنْتُ كَعْبِ الْهَازِنِيَّةِ تَحْتُو التُّرَابَ فِي وُجُوهِ الْمُنْهَزِمِينَ وَ تَقُولُ: "أَيْنَ تَفِرُّونَ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ؟!" وَ مَرَّ بِهَا عُمَرُ فَقَالَتْ لَهُ: "وَيْلَكَ! مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتَ؟!" فَقَالَ لَهَا: "هَذَا أَمْرُ اللَّهِ."»

المغازی، و اقدی، ج ۳، ص ۹۰۴:

«و كانت أم الحارث الأنصارية أخذت بخطام جمل أبي الحارث زوجها، و كان جملهُ يُسمَى الجِجسارَ، فقالت: "يا حارث! تترك رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم؟! فأخذت بخطام الجمل، و الجمل يُريد أن يلحق بالآفه و الناس يُولون منهزمين، و هي لا تُفارقهُ. فقالت أم الحارث: "فمر بي عمر بن الخطاب، رضی الله عنه." فقالت أم الحارث: "يا عمر، ما هذا؟!" فقال عمر: "أمر الله."»

ترجمه: «ام حارث انصاریّه مهار شتر شوهر خود، اُبی حارث را که نامش مجسار بود گرفت و گفت: "ای حارث! رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم را رها می کنی؟! پس مهار شتر را گرفت درحالی که شتر می خواست به شتران دیگر ملحق شود و مردم که منهزم و از هم پاشیده شده بودند فرار می کردند، اما او شتر را رها نکرد. ام حارث گفت: "عمر بن خطاب - رضی الله عنه - از کنار من عبور کرد." ام حارث گفت: "ای عمر! این چه کاری است که می کنی؟!" عمر گفت: "امر خداست."» (محقق)

اما امیرالمؤمنین تنها به جنگ ایستاده است! در جنگ هم حلوا خیر نمی‌کنند، بلکه شمشیر است، و شمشیر به بدن امیرالمؤمنین هم دارد می‌خورد؛ در جنگ احد نود زخم برداشت، زخم‌های کاری؛ به طوری بود که امیرالمؤمنین روی زمین می‌افتاد.^۱ در روایت داریم که جبرائیل می‌آمد زیر بال امیرالمؤمنین را بلند می‌کرد: «علی برخیز که پیغمبر غیر از تو کسی را ندارد!»^۲ جنگ که تمام شد امیرالمؤمنین در بستر افتاد و بدن آن حضرت را فتیله فتیله گذاشتند. تمام سر تا پای حضرت، زخم‌های فتیله‌دار بود برای اینکه جراحی دارد.^۳

در مقام ایثار و فداکاری در مورد رسول اکرم و دین خدا، لیلۃ‌المبیت و دفاع آن حضرت را از رسول‌الله در جنگ بدر و در غزوه احد و سایر غزوات [میزان قرار می‌دهند].

در جنگ احزاب، شنیدنی است که چه خبرها بوده است! ﴿وَتَنْظُنُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾^۴، مسلمان‌ها می‌گفتند: «بیایید محمد را بگیرید و تسلیم کنید و جان خودتان را به سلامت ببرید!»^۵

﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۶؛ «آنچه خدا و رسول به ما وعده کرده‌اند

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. *أسد الغابة*، ج ۳، ص ۵۹۴: «عن سعید بن المسيّب قال: "لقد أصابت علياً يوم أُحُدٍ ستّ عشرة ضربة، كلُّ ضربةٍ تُلزمه الأرض، فما كان يرفعه إلا جبريل عليه السلام."»
مناقب آل‌أبی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳. سعد السعود، ص ۱۱۲: *بحار الأنوار*، ج ۴۰، ص ۱۱۴.

۴. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰. *رساله مودت*، ص ۱۱۵: «و شما اصحاب، به خدای خود سوء ظن بردید!»

۵. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۸۲: *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ج ۳، ص ۵۲۸: «... ارجعوا کفاراً و أسلموا محمّداً، و إلا فلیست یثرب لکم بمکان.»

۶. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۲.

(که فتح می‌کنیم!) همه‌اش دروغ بوده است!»

در اینجا که نفس از کسی در نمی‌آید، امیرالمؤمنین می‌گوید: من برای دفاع می‌روم! از کسی نمی‌تواند نفس در بیاید!! نه اینکه نفس در نمی‌آید، بلکه ﴿وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾^۱ است؛ وقتی آدم خیلی می‌ترسد، این ریه و شش و قلب، خودش را طرف بالا می‌کشد و انسان را خفه می‌کند. افرادی که از ترس می‌میرند، به‌خاطر همین است. در چنین موقعیتی امیرالمؤمنین رفت.

اما بعضی‌ها وقتی مجلس است و مسجد است، نه جنگی و نه نزاعی، می‌آید شمشیرش را می‌کشد: «یا رسول‌الله، بگو من این عرب را الآن گردن بزنم!» عرب بیچاره مسکین را گرفته و آورده است که: «بگو من گردنش را بزنم!» می‌داند چه کسانی می‌گفتند؟^۲ مخالفین امیرالمؤمنین! آن‌وقتی که در میدان جنگ بودید، رنگ‌ها پریده بود و دل‌ها می‌طپید و با همدیگر می‌گفتید که: بگیریم محمد را تسلیم کنیم و جان خود را به سلامت ببریم!^۳ حالا که می‌آید در مجلس و در مسجد، اینجا

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰.

۲. الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى، ج ۴، ص ۱۰۲:

«المقداد بن عمرو قال: أنا أسرتُ الحکم بن کیسان، فأراد أميرنا ضربَ عنقه فقلتُ: دَعُهُ نَقْدُمُ بِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! فقدمنا فجعل رسولُ الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يدعوه إلى الإسلام، فأطال. فقال عمر: "عَلَامَ [عَلَى م] تُكَلِّمُ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! وَاللَّهِ لَا يُسَلِّمُ هَذَا آخِرَ الْأَبْدِ! دَعْنِي أَضْرِبُ عَنْقَهُ وَيَقْدُمُ إِلَى أُمَّهِ الْهَآوِيَةَ!" فَجَعَلَ النَّبِيُّ لَا يَقْبَلُ عَلِيَّ عُمَرَ حَتَّى أَسْلَمَ الْحَكَمُ.»

ترجمه: «مقداد بن عمر گوید: من حکم بن کیسان را اسیر کردم. امیر ما خواست گردنش را بزند، به او گفتم: دست نگه دار تا او را نزد رسول‌الله ببریم! وی را نزد رسول‌الله بردیم و حضرت او را دعوت به اسلام می‌فرمود و این دعوت طول کشید. عمر گفت: "بگذار گردنش را بزنم تا به اصل خود که آتش است برگردد!" پیغمبر قبول نمی‌کردند تا اینکه حکم اسلام آورد.» (محقق)

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۸۲:

«فَوَاقَى عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَوُدٌّ وَهُبَيْرَةُ بْنُ وَهْبٍ وَضَرَارُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَى الْحَنْدَقِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ صَفَّ أَصْحَابَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ فَصَاحُوا بِخَيْلِهِمْ حَتَّى طَفَرُوا الْحَنْدَقَ إِلَى جَانِبِ ۞»

شجاعستان گُل می کند و شمشیر از نیام کشیده می شود که: یا رسول الله، اجازه بده ما از دین دفاع کنیم!

و به طور کلی در تمام صفات و افعال، آن حضرت را شاخص می گیرند و اعمال اُمّت و شیعیان را با اعمال او اندازه گیری می کنند؛ عمل هر کس به عمل آن حضرت نزدیک تر و عقربه میزانیّه عمل سنج، نماز سنج، جهاد سنج، زکات سنج، قرآن سنج، ایثار سنج، عبودیت سنج و... نزدیک عمل آن حضرت قرار گرفت، آن عمل صحیح تر و سنگین تر است؛ و اگر فرضاً کسی عملی انجام داد که از هر جهت صد در صد خالصاً لوجه الله الکریم بوده باشد، عقربه عمل سنج روی عمل آن حضرت قرار می گیرد و در این صورت، آن کس فانی در مقام ولایت او شده است، و هینئاً له! و اگر هیچ عمل خوبی نداشت، عقربه در آن طرف که طرف مقابل است، واقع می شود؛ و افرادی که عمل دارند ولی مشوب است، در این بین به حسب اختلاف و درجه اخلاص و غیر اخلاص قرار می گیرند. و لذا هر کس در روز قیامت مقام و منزلتی خاص دارد. این راجع به میزان بودن آن حضرت.

و اما راجع به اینکه آن حضرت صراط هم هست، ما در آن هم مفصل بحث

﴿ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَصَارُوا أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلُّهُمْ خَلْفَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَقَدَّمُوا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ. وَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، وَهُوَ فُلَانٌ لِرَجُلٍ بِجَنِبِهِ مِنْ إِخْوَانِهِ: "أَمَا تَرَى هَذَا الشَّيْطَانَ عَمْرًا! لَا وَاللَّهِ مَا يُفَلِّتُ مِنْ يَدِيهِ أَحَدٌ فَهَلُمُّوا نَدْفَعْ إِلَيْهِ مُحَمَّدًا لِيَقْتُلَهُ وَنَلْحَقْ نَحْنُ بِقَوْمِنَا!"

ترجمه: «عمر بن عبدود و هبیره بن وهب و ضرار بن خطاب به سمت خندق آمدند درحالی که رسول الله اصحابش را به صف کرده بود، این سه نفر بر اسبان فریاد کشیدند تا اینکه به این طرف خندق (طرف مسلمین) پریدند. تمام اصحاب عقب رفتند و پشت رسول الله پناه گرفتند و ایشان را جلوی خود قرار دادند. یکی از مهاجرین که فلانی بود، به یکی از دوستانش گفت: "این شیطان (عمر) را می بینی؟ به خدا قسم هیچ کس از دست او نجات پیدا نمی کند؛ بیایید محمد را تسلیم اینها کنیم تا او را بکشند و ما هم نزد قوممان برگردیم!"

(بنا بر اشاره کتاب سلیم، ج ۲، ص ۷۰۱، گوینده این حرف، عمر بوده است) (محقق)

کردیم: «السَّلامُ عَلَى الصَّرَاطِ الْوَاضِحِ وَالنَّجْمِ الْأَلَّاحِ»^۱

ما چند شب در صراط بحث کردیم، و دو شب هم در میزان. و بحمدالله تبارک و تعالی بحث میزان را در همین جا خاتمه می‌دهیم. و ما از بحث معاد در این ماه مبارک رمضان چند بحث کردیم: بحث قیام و بحث حشر و نشر و عرض و تطایر کتب و شهادت و صراط و میزان. چند بحث دیگر ماند: یکی بحث شفاعت؛ و یکی بحث حساب؛ و یکی بحث جزاء؛ و یکی بحث اعراف؛ و یکی بحث لحوق؛ و یکی بحث بهشت؛ و یکی بحث جهنم؛ این بحث‌ها مانده است. اگر خداوند تبارک و تعالی توفیق داد، بعد از ماه مبارک در شب‌های سه شنبه یا روزهای جمعه، همین‌ها را دنبال می‌کنیم تا إن شاءالله این بحث‌های معادمان تمام بشود و بعد برویم سر مباحث دیگر.

إن شاءالله امیداوریم که خداوند به همه ما توفیق بدهد؛ و از هر جهت اعمال ما را خالصاً لوجهه الکریم قرار بدهد؛ اعمال ما، افکار ما، نیات ما را از شوائب ریا، خودپسندی و شخصیت‌طلبی خارج کند و همه را برای خودش قرار بدهد؛ و ما را از شیعیان واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام در دنیا و آخرت قرار بدهد؛ بمحمد و آله الطَّاهِرین، صلِّ علی محمد و آله أجمعین!

اللهم صلِّ علی محمد و آل محمد

۱. المزار، شهید اول، ص ۴۷. معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۰۵: «سلام باد بر راه روشن و ستاره فروزان!»

مجلس پنجم
امیر المؤمنین علیہ السلام محور عدالت و میزان حق

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بارئ الخلاق أجمعين، باعث الأنبياء والمرسلين
و الصلاة والسلام على أشرف السفراء المكرمين، خاتم الأنبياء والمرسلين
حبيب إله العالمين، أبي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ
بِالْقِسْطِ﴾^١

«ما پیمبران و انبیاء را فرستادیم با حجّت و بیّنه و معجزه، و با آنها کتاب و
میزان فرستادیم تا اینکه مردم در میان خود به عدالت رفتار کنند و قیام به
قسط و داد بنمایند.»

بیّناتی که خداوند علیّیّ اعلیّیّ به پیغمبران داده، همان ادلّه نبوت و معجزاتی است
که از دست آنها سر می زند، و دلالت بر ربط آنها با پروردگار و عالم ملکوت دارد.
و با آنها کتاب و میزان فرستاده است. کتاب عبارت است از دستوراتی که به

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

عنوان تشریح، برنامه زندگی عمل مردم و امت است؛ و میزان عبارت است از ترازو، یعنی آنچه را که با او حق و باطل، زشت و زیبا، خوب و بد، صلاح و فساد، و سعادت و شقاوت اندازه‌گیری می‌شود و از هم جدا می‌شود.

این میزان، روح آن پیغمبر است که براساس قسط و عدل قرار دارد، و تمام امت باید کارهای خود را با او اندازه‌گیری کنند و خود را به او نزدیک کنند، و از مواضع افراط و تفریط و تجاوزات خودداری کنند. اگر چنین کردند، قیام به قسط می‌کنند؛ یعنی وجود آنها براساس عدالت، تربیت می‌شود.^۱

عدالت یعنی راه حق را طی کردن و در صراط مستقیم بودن و از تجاوزات خودداری کردن؛ خواه راجع به رابطه‌ای که بین انسان و بین خالق انسان است، و خواه راجع به اموری که راجع به شخص خود انسان است، و خواه راجع به اموری که بین انسان و بین مردم دیگر است؛ در تمام این مراحل بایستی قسط و عدالت اجرا بشود.

عدالت از نقطه نظر عقیده، توحید و اعتراف به یگانگی پروردگار در ذات و اسماء اوست؛ و عدالت از نقطه نظر شخص، تربیت کردن صفات و ملکات او براساس صراط مستقیم و میزان حق است؛ و عدالت از نقطه نظر رابطه‌ای که بین انسان و بین مردم است، عبارت است از مراعات حقوق آنها و عدم تجاوز بآی نحو کان.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم الأنبیاء و المرسلین است، از نقطه نظر عدالت در مقامی قرار دارد که به هیچ وجه من الوجوه در تمام شرایش وجود آن حضرت غیر از عدالت نیست.

کفار مکه آمدند گفتند:

ای محمد! دست از این ادعای خود بردار، آنچه بخواهی ما برای تو حاضر می‌کنیم، از اموال خود، آنچه بخواهی به تو می‌دهیم، تو را رئیس و حاکم و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت میزان اعمال در قیامت، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، مجلس ۵۴ و ۵۵.

سلطان خود قرار می‌دهیم، و همه در زیر لوا و فرمان تو درمی‌آییم، از بهترین زنان زیبای جهان برای تو می‌آوریم، از این املاک و باغستان‌های سرسبز طائف آنچه بخواهی برای تو تهیه می‌کنیم؛ فقط تو دست از این ادعا بردار که: خدا یکی است و همه باید در زیر فرمان او باشند، و سر از فرمان افرادی مانند خود باید بپيچند، و همه در تحت اطاعت و عبودیت خدا دربیایند! از این یک حرفت دست بردار، ما را در کارهای خود آزاد بگذار، ما همه خادم تو هستیم و بنده تو؛ در آن صورت در اجرای منویات تو همه کوشا هستیم.

پیغمبر فرمود:

قسم به خدا اگر خورشید را در کف دست راست من بگذارید و ماه را در کف دست چپ من، «قولوا لا إله إلا الله تُفْلِحُوا»^۱ هیچ چاره‌ای نیست باید بگوئید: «لا إله إلا الله»، و باید اعتراف به ربوبیت او کنید و باید به اوامر پروردگار رفتار کنید!^۲

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۳.

همه شما باید قیام به عدل کنید، از تجاوز به حقوق غیر، خودداری کنید، از ریاست‌های باطله و فرعونیت‌ها دست بردارید، و همه باید سر به عبودیت پروردگار بنهید؛ غیر از این هیچ چاره‌ای نیست! ماه و خورشید به درد من چه می‌خورد؟! زن زیبا و باغ و طلا و مُلک به درد من چه می‌خورد؟! ریاست و حکومت برای من چه

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۹۲؛ ج ۴، ص ۳۴۱؛ ج ۵، ص ۳۷۱ و ۳۷۶.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۷۵.

«حقاً خداوند به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشاء و ستم نهی می‌نماید، و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه شما متذکر گردید.»

فایده‌ای دارد؟! من بنده خدا و فرستاده او هستم و مأمورم شما را به این صراط مستقیم دعوت کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام وصی این پیغمبر است؛ در تمام شرایش و وجود آن حضرت، یک جنبه انحراف و تعدی نیست. روحش، سرش، عقائدش، ملکاتش، غرائزش همه در صراط مستقیم و اعتدال آمده است، طرز تفکر و افعالش همه در صراط حق است؛ ﴿لِيُقَوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱: «برای اینکه مردم را به عدالت و قسط دعوت کند.»

آن میزانی که با امیرالمؤمنین است همان خاصه نفسی و روحی او است که مانند شاهین ترازو، هر صلاحی را از فساد، و هر خوبی را از زشت، و هر مستقیمی را از کج، و هر راه سعادت را از راه شقاوت تشخیص می‌دهد؛ و این میزان برای مردم است تا روز قیامت.

نه اینکه امیرالمؤمنین خود را تصنعاً به عدالت بزند و بخواهد عدالت را در میان مردم اجرا کند؛ کار، کار تصنعی نیست. حقیقت عدالت و قیام به قسط با روح امیرالمؤمنین از همان اول، و به واسطه تعلیم و تربیت در مرتبه ثانی، سرشته و خمیر شده است. حضرت میزان عدالت است و غیر از عدالت نمی‌تواند رفتار کند؛ هنگامی که ناعدالتی باشد ناراحت است، سرش درد می‌گیرد، تب می‌کند، خطبه می‌خواند و فریاد می‌زند.

در یک وقت لشکریان معاویه در شهر انبار آمدند و یک خلخال از پای یک زن یهودیه که در ذمه اسلام بود ربودند. حضرت این مطلب را که شنید عرق کرد، تب کرد، عبایش هنگام راه رفتن به زمین می‌کشید؛ یک خطبه مفصلی می‌خواند که: وای بر شما! شما مسلمانید و غیرت دارید، آن وقت متعدیان از پای یک زن یهودی که در ذمه اسلام است خلخال بیرون بیاورند و بر غیرت و عصیّت

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

شما بر نخورد؟! قسم به خدا اگر انسان بر این دردها بمیرد بهتر است!^۱

بزرگان درباره عدالت امیرالمؤمنین بحث‌ها دارند، متفکران جهان بحث‌ها دارند. عدالت آن حضرت همه را متحیر کرده است که تا چه اندازه آن حضرت بر این اساس استقامت دارد.

بعضی از افرادی که نظر خوبی به شیعه و امامان آنها ندارند، مانند محمد فرید وجدی صاحب کتاب *دائرة المعارف*، و مانند احمد امین مصری صاحب کتاب *فجر الإسلام و ضحی الإسلام و ظُهر الإسلام*، و مانند ابن عبدالرَّبه صاحب کتاب *عقد الفرید*، اینها مردمان متعصب و کج سلیقه‌ای هستند، اینها می‌گویند که:

«علت اینکه شیعه به ائمه خود علاقه دارد برای این است که ائمه آنها همیشه مهجور و مظلوم بوده‌اند، و طبعاً کسی که مظلوم باشد مردم به او توجه دارند. ائمه آنها همیشه یا کشته شده‌اند یا مورد زجر و شکنجه و آزار، یا در حبس‌های طولانی به سر می‌برده‌اند؛ لذا طبعاً روحیه مردم به اینها گروش پیدا می‌کند. به‌خلاف خلفای بنی‌امیه و بالأخص بنی‌عبَّاس، که دوران حکومت و قدرت و عظمت آنها طول کشید و از تمام امکانات خود استفاده می‌کردند و تمام قدرت‌ها به دست آنها بود؛ و وقتی قدرت به دست انسان باشد، لازمه‌اش تعدی و تجاوز است، لازمه‌اش قدرت انحراف است.

کدام کس قدرت کافی به دست نمی‌آورد و مال فراوان در تحت اختیار ندارد الا اینکه به کارهای قبیح و زشت دست می‌زند؟! و بنی‌عبَّاس هم از همین قبیل بودند؛ قدرت داشتند، مال داشتند، مُکنت داشتند، سلطنت نیمی از دنیا مال آنها بود؛ لذا شب‌ها تا به صبح مجالس رقص و غنا و شرب برقرار می‌کردند، چون دارای قدرت بودند.

۱. معانی الأخبار، ص ۳۰۹ و ۳۱۰. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این خطبه رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۴۴۱.

اما ائمة شیعه این طور نبودند، قدرت به دست آنها نبود؛ و لذا مردم از بنی العباس رمیده شدند و به علویین گرویدند و ائمة آنها را ستایش کردند. ولی معلوم نیست که اگر قدرت به دست ائمة شیعه می رسید، آیا آنها باز این محبوبیت را در بین مردم داشتند یا نداشتند؟» این عنوان بحث اینها!^۱

این حرف، بسیار حرف غلطی است، و ناشی از عناد و سماجت و نابینایی و کوری علمی است؛ تاریخ ائمة شیعه از همه چیز روشن تر است. برای آنها هرگونه قدرتی متصور بود، ولی آنها نمی خواهند از قدرت ظالمانه و جائزانه استفاده کنند؛ آنها قدرت عادلانه می خواهند.

بعد از اینکه مردم از بنی امیه متنفر شدند و آنها را کشتند و مروان حمار را کشتند و تمام خاندان بنی امیه را در میان عالم منقرض کردند، خواستند با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بیعت به خلافت کنند. حضرت حاضر به خلافت نشد؛ روی جهاتی که من سابقاً برای بعضی از رفقا بحث مفصلش را کردم که چرا حضرت صادق حاضر برای خلافت نشد.^۲ آمده اند که بیعت کنند و می گویند: بیا سلطان ما باش! حضرت راضی نمی شود!^۳ پس کجا امکانات برای آن حضرت نیست؟!

حضرت امام رضا علیه السلام را که مأمون با جبر و قهر از مدینه طلبید برای اینکه آن حضرت را خلیفة المسلمین قرار بدهد و خودش با آن حضرت بیعت به خلافت کند، چرا امام رضا علیه السلام حاضر نشدند، با اینکه تمام قدرت ها با آن حضرت است؟ و بعد از تنازل به ولایت عهد، حضرت ولی عهد خلیفه تمام مسلمین روی عالم بودند، و این ولایت عهد مدت یک سال و خرده ای طول کشید تا

۱. ضحی الإسلام، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲. ظهر الإسلام، ج ۴، ص ۸۱۵؛ فجر الإسلام، ص ۲۷۲ و ۲۷۴.

۲. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

۳. ینایع المودة، ج ۳، ص ۱۶۰؛ الفرج بعد الشدة، ج ۲، ص ۳۴۸؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

آن حضرت را شهید کردند؛^۱ حضرت امام رضا از این قدرت خود چه سوء استفاده‌ای کرد؟ از این مال‌های فراوان و از این قدرت فراوان چه سوء استفاده‌ای کرد؟! جز قیام به عدل و قسط در میان مردم؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر بیست و پنج سال تصدی در کارهای خلافت نکرد. شخصی که بیست و پنج سال محرومیت کشیده است، حالا مردم با او بیعت می‌کنند و دوست و دشمن برای خلافت او حاضرند، و او را به ریاست برگزیده‌اند،^۲ او باید تمام عقده‌هایی که در بیست و پنج سال در دلش متراکم شده و محرومیت‌هایی را که در این دوران طولانی به دست آورده است، حالا جبران کند؛^۳ حالا باید دست دراز کند به اموال مردم، دست دراز کند به قطعات املاک مردم، دست دراز کند به حکومت‌های مختلف. مدت پنج سال حکومت کرد و لباسش دو لباس کهنه بود؛^۴ و محلّ خلافتش در دارالیماره نبود، در خانه شخصی خود بود که فرش نداشت و فراش نداشت.^۵ از اکتاف و اطراف عالم

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۸ - ۴۹۰ و ۴۹۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکر و خدعه و اجبار مأمون بر ولایت عهدی امام رضا علیه السلام رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۰۵.

۳. *نهج البلاغه* (عبد)، ج ۱، ص ۳۶.

۴. جهت اطلاع بیشتر پیرامون خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در تغییر سنت‌های خلاف بعد از رسیدن به خلافت، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۸، ص ۲۵۸.

۵. *نهج البلاغه* (عبد)، ج ۳، ص ۷۰:

«ألا وإنّ إمامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعموه بقرضیه...!»

سالک آگاه، ج ۱، ص ۱۵۵:

«ای مردم بدانید که امام شما از دنیا به دو طمر (یعنی دو لباس کهنه) و به دو نان جو ساخت!»

۶. *ارشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۵۷:

«قال سويد بن غفلة: دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام بعد ما بويع بالخلافة وهو جالس على

برای آن حضرت از بیت‌المال مسلمین می‌آوردند، آن حضرت بالسویه بین همه مسلمین قسمت می‌کرد؛ خودش هم یک مسلمان، آن مقداری که هر مسلمان می‌گرفت حضرت هم به همان مقدار برمی‌داشت.^۱

﴿ حَصِيرٌ صَغِيرٌ لَيْسَ فِي الْبَيْتِ غَيْرُهُ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْتُ الْمَالِ لَسْتُ أَرَى فِي بَيْتِكَ شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْبَيْتُ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا ابْنَ غَفَلَةَ! إِنَّ اللَّيْبَ [العَاقِلَ] لَا يَتَأَثُّ فِي دَارِ النُّقْلَةِ وَلَنَا دَارًا قَدْ نَقَلْنَا إِلَيْهَا خَيْرَ مَتَاعِنَا وَإِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ." ﴾

ترجمه: «سويد بن غفله گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم بعد از آن که برای خلافت با ایشان بیعت کرده بودند. دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نبود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال در اختیار شما است، درحالی که در این خانه چیزی از آنچه خانه بدان نیاز دارد نمی‌یابم!

فرمود: "سويد! عاقل برای خانه‌ای که باید از آنجا نقل مکان کند، وسایل تهیه نمی‌کند. ما خانه امن و راحتی داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا منتقل نموده‌ایم، و به‌زودی به‌سوی آن خانه رهسپار خواهیم شد." (محقق)

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲:

«عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا وَلِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: "إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرَزُؤُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دِرْهَمًا مَا قَامَ لِي عِدْقٌ يَبْتَرِبُ، فَلْيَصِدُّكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَمُعْطِيَكُمْ!" قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لَهُ: "وَاللَّهِ لَتَجْعَلَنِّي وَأَسْوَدَ بِالْمَدِينَةِ سَوَاءً!" فَقَالَ: "اجْلِسْ أَمَا كَانَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرُكَ؟! وَمَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَتِهِ أَوْ بِتَقْوَى!"

معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۹۵:

«چون علی علیه السلام به مقام حکومت و ولایت امور رسیده و زمام امور را در دست گرفتند، بر منبر بالا رفته و حمد و ثنای خدا را بجای آورده و سپس فرمودند: "سوگند به خدا که من از حقوق مالیه شما، از غنائم و غیره، یک درهم کم نمی‌کنم تا وقتی که یک شاخه خرما برای من در مدینه باقی باشد.

نفس‌های شما باید به شما راست بگوید، آیا چنین می‌پندارید که من خودم در بیت‌المال برای خودم تجاوز نمی‌کنم و برای شما تجاوز می‌کنم (یعنی خودم بیش از حقم بر نمی‌دارم آنگاه به ﴿

بنابراین ائمهٔ مسلمین در دوران فوران قدرت خود، از نقطهٔ نظر عدالت، حالشان همان حالی بود که در دوران محرومیت بوده است. آنها حکومت را برای حکومت نمی‌خواستند، حکومت را برای اجرای عدل در بین مردم، سرکوبی ظالم، و رسانیدن حق به مظلوم، و دعوت تمام مردم به سوی خدا [می‌خواستند]، حکومت را مقدمهٔ این قرار می‌دادند.^۱

«کسی دیگر بیش از حَقِّش می‌دهم؟! (نه، چنین نیست بلکه نه من و نه شما از بیت‌المال بیش از یک نفر مسلمان حَقِّی نداریم.)»
 عقیل - کرّم الله وجهه - که برادر بزرگتر آن حضرت بود، برخاست و گفت: «سوگند به خدا که تو می‌خواهی مرا و این سیاهان را که بندگان سیاه‌پوست هستند در مدینه، یکسان قرار دهی!»
 حضرت فرمود: «بنشین! غیر از تو در اینجا کسی نبود که تکلم کند؟! شرافت و فضیلتی بر آن مرد سیاه‌پوست نداری مگر به سابقهٔ اسلام و تقوا!»
 ۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۸۲:

«امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت عجیبی داشت که آن قدرت و عظمت توأم با ملامت و عدالت خاصی بود؛ به طوری که از تمام جنایاتی که نسبت به خود آن حضرت می‌شد چشم می‌پوشید و مصالح شخصی خود را صفر، و در برابر مصالح نوع و حقوق مردم نادیده می‌گرفت و از سوء قصدها و اهانت‌ها غمض عین می‌فرمود.

از اینجاست که می‌بینیم افرادی مانند احمد امین مصری و ابن‌عبدربه در عقد الغرید می‌گویند: «حکومت امیرالمؤمنین به یک نبوت شبه بود تا به حکومت؛ و افرادی را که آن حضرت تربیت کرد مانند حواریون حضرت عیسی بن مریم بودند. پس این طرز حکومت نیست. و بر همین اساس صدق و عدالت بود که معاویه در جنگ صفین غالب آمد.»

آری، باید به این دو نفر و أمثال آنها از افرادی که حکومت را یک سیاست توأم با مکر و خدعه و دروغ می‌دانند و برای وصول به آن از هیچ جنایتی دریغ ندارند، گفت:

حکومت حَقّه الهیه، حکومت حق است و منظور مسلط شدن بر أعراض و اموال و نفوس مردم نیست؛ مقصود خودنمایی و مصارعه در صحنهٔ منیت و فردپرستی نیست؛ بلکه نشان دادن نهال عدالت در قلوب مردم و إحقاق حقوق است. و البتّه این حکومت الهیه است که باید به دست امیرالمؤمنین و افراد تربیت‌شده در مکتب او صورت گیرد.»

در همه تواریخ داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است؛ خودش در نهج البلاغه می‌فرماید:^۱

وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَةَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا وَأَجْرًا فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْخَطَامِ! وَكَيْفَ أَظْلِمُ نَفْسًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُوهَا وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُوهَا؟!!

(می‌فرماید): «قسم به خدا که اگر من شب را به صبح بیاورم روی خارهای نوک تیز، بدنم شب تا به صبح روی خارهای سعدان باشد (آن خارهای نوک تیز که خوراک شتران است) و مرا به زنجیر و سلسله در بیاورند و روی این خارها بکشند، در نزد من بهتر است از آنکه خدا و رسول را ملاقات کنم درحالتی که نسبت به حقوق بعضی از بندگان ظلم کرده باشم، یا بعضی از امتیعه دنیا را غصب کرده و به جور برده باشم. من چگونه ظلم کنم به کسی، برای نفسی که با سرعت رو به کهنگی و پیرگی می‌رود و درنگ او در میان قبر زیاد طول می‌کشد؟!»

وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلَقَ، حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صِيبَانَهُ شُعَثَ الشُّعُورِ غُبَرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ.

(قسم به خدا، عقیل برادر خودم را دیدم که فقر و پریشانی او را از پا درآورده بود، و بچه‌های او را دیدم که از شدت فقر موهایشان ژولیده و گرد و غبار بر صورت آنها نشسته و رنگ آنها تاریک شده، کانه صورت آنها را با نیل رنگ کرده‌اند؛ آمد پیش من و از گندم شما یک من می‌خواست.)

وَعَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا وَكَرَّرَنِي مُكْرَّرًا وَقَدْ أَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي وَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي!

(نه یک مرتبه آمد، چندین مرتبه آمد و گفتار سابق خود را تکرار کرد و تأکید کرد. من هم گوش می‌دادم، استماع می‌کردم؛ از این استماع و گوش

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون فرازهایی از این خطبه شریفه امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود به *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۱۴۹، عنوان «چرا امیرالمؤمنین میزان اعمال است.»

دادن من چنین پنداشت که من هم راضی هستم از این گندم مسلمان‌ها یک من به او بدهم، و من از طریقه و روش خودم دست بردارم و دنبال خواست و گفته او بروم!»

فَأَحْيَتْ حَدِيدَةً فَأَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَصَجَّ صَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ أَلْمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسِمِهَا. فَقُلْتُ: تَكَلَّتْكَ الثَّوَاكِلُ! أَتَيْتُنُّ مِنْ نَارِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَيْبِ، وَ تَحْرُتُنِي إِلَى نَارِ أَسْجَرِهَا جَبَّارُهَا لِعِغْصِبِهِ؟! أَتَيْتُنُّ مِنْ أَدَى وَ لَا أَتِنُّ مِنْ لُظَى!؟

«من رفتم یک قطعه آهنی داغ کردم، آوردم به پوست بدن عقیل، برادرم چسباندم؛ یک مرتبه صدای ناله‌اش بلند شد و نزدیک بود بدنش محترق بشود و بسوزد. گفتم: ای مادرت بر تو بگرید! چرا فریاد می‌کنی؟! چرا داد و بیداد می‌کنی؟! فریاد می‌کنی از آتشی که یک انسانی مانند من برای بازی، آهنی را گرم کرده و روی پوست بدن تو گذاشته؟! آن وقت مرا دعوت می‌کنی به آن آتش قیامت که جبارش از روی غضب برای مخالفین و سرکشان تهیه کرده؟! تو از این آهن داغ ناله می‌کنی و من از آن آتش غضب پروردگار در روز قیامت، ناله نکنم؟!»

وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَرِيقُ بَمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةِ شَيْئِهَا كَأَمَّا رِيْقُ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا.

«از این عجیب‌تر، یک شخصی در منزل را زد و برای ما یک حلوایی آورد؛ (این شخص، أشعث بن قیس کنندی است؛ رئیس منافقین، از اصحاب امیرالمؤمنین.^۱ مانند زمان رسول خدا که عبدالله بن اُبی سلول، رئیس منافقین در مدینه بود،^۲ در میان اصحاب امیرالمؤمنین، أشعث بن قیس رئیس منافقین است. تمام فسادهای کوفه زیر سر اوست؛ حتی در ریختن خون امیرالمؤمنین در این شب ضربت، به ابن ملجم و وردان و شیب کمک

۱. تسلیة المجالس، ج ۱، ص ۴۸۸.

۲. المغازی، ج ۳، ص ۱۰۵۷ - ۱۰۶۰ و ۱۰۷۰؛ البدایة و النہایة، ج ۵، ص ۳۴ و ۳۵.

کرد.^۱ عجیب مردی است! مرد منافق و کارشکن است، حبّ ریاست از مجرای باطل دارد و می‌خواهد از مقام و شوکت امیرالمؤمنین استفاده سوء کند؛ و امیرالمؤمنین هم، چنین آدمی نیست که دور و بر خود را از این افراد جمع کند، و به آنها پست‌ها و حکومت‌های حسّاس بدهد برای إسکات آنها، گرچه ملازم و مقارن باشد با از بین رفتن اموال و نوامیس و تجاوز به حقوق؛ این کار امیرالمؤمنین نیست.) (حضرت می‌فرماید): در زد وارد شد و یک حلّوای خیلی مرغوبی تهیه کرده بود و در کاسه‌ای گذاشته بود و سر او را هم پوشانده بود و برای ما آورده بود. من نگاهم به این حلّوا افتاد، دیدم چقدر این حلّوا تلخ است! مثل اینکه واقعاً با آب دهان مار یا با قی مار این را خمیر کرده‌اند و درست کرده‌اند. به او گفتم: این چیست؟»

أَصْلَةٌ هَذَا أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ؟

«آیا این صله است؟ (یعنی این را می‌دهی برای اینکه حاجتت را من برآورم؟ این را به عنوان رشوه، تعارف آوردی برای ما، تا قلب مرا ضبط کنی و من تقاضاهای تو را قبول کنم؟ این را به عنوان صله آوردی، رشوه آوردی؟) یا این زکات است؟ یا صدقه است؟»

اگر صله است که صله جایز نیست، رشوه جایز نیست، انسان برای کسی چیزی را ببرد به نیت اینکه از او سوء استفاده کند؛ برای تمام افراد مسلمین این کار حرام است! اگر زکات است، من امیرالمؤمنین هستم، سید هستم، زکات به من نمی‌رسد! اگر صدقه است، إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا مُحَرَّمَةٌ؛ صدقه بر ما اهل بیت حرام است، ما اهل بیت صدقه نیستیم!

أَشَعَثَ كَفْتُ:

فَقَالَ لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَ لَكِنْ هَدِيَّةٌ.

«نه این است و نه آن است، هدیه‌ای خدمتتان آورده‌ام.»

حضرت در جوابش چه فرمود؟ گفت:

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

هَبَلْتِكِ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟! أَمْ مُحْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ؟!^۱

«ای مادرها بر تو بگرید! از راه دین آمدی مرا گول بزنی؟ (می‌گویی این هیچ عنوانی ندارد، هدیه آوردم خدمت شما؛ از دین آمدی وارد بشوی؟! ای مرد! عقلت خراب شده، یا جنون به تو رسیده، یا هذیان داری می‌گویی و مرا نشناختی؟!»

فَوَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاحِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ!

«قسم به خدا اگر این افلاک هفتگانه را با آنچه در زیر دارد به من بدهند که یک گناهی انجام بدهم و آن گناه این باشد که یک مورچه‌ای که دارد می‌رود یک پوست جو به دهان دارد، من آن پوست جو را جدا کنم، من این کار را نمی‌کنم!»

وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَمْوَانٌ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ مَا لِعَلِّيَّ وَنَعِيمٍ يَفْنَى وَلَذَّةٍ لَا يَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَفُجِحِ الزَّلِيلِ.^۱

«قسم به خدا تمام این دنیا، این دنیای خودتان، این حکومت‌ها که شما مرا به آن دعوت می‌کنید، در نزد من پست‌تر است از یک برگ که در دهان یک ملخی است و دارد می‌جود و خرد خرد می‌کند! مرا به این کارها چه؟! مرا به این لذات فانیه چه مناسبت؟! پناه می‌بریم به خدا از خوابیدن عقل و لغزش‌هایی که انسان را می‌گیرد.»

او از این راه آمده است و می‌خواهد من را گول بزند!

کما اینکه خیلی اتفاق می‌افتد برای گول زدن، به‌عنوان هدیه برای انسان چیزی بیاورند! آن وقت برای انسان روایت هم می‌خوانند که پیغمبر فرمود: انسان خوب است هدیه را قبول کند ولو یک ران ملخی باشد! خود پیغمبر هم هدیه را

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۲۱۶، با قدری اختلاف.

قبول می‌کرد ولو یک دانه خرما یا یک جرعه شیر.^۱

بله، پیغمبر قبول می‌کرد، هرچه بود قبول می‌کرد؛ اما اگر هدیه بود و عنوان دیگری نداشت. پیغمبر ما خیلی متواضع بود، زن‌های بیوه یک ماهیچه می‌گرفتند و در دیزی خود بار می‌کردند و بعد می‌گفتند: «یا رسول‌الله! امروز ناهار بیا پیش ما!» حالا منزلش بیرون مدینه است! پیغمبر اجابت می‌کرد و می‌رفت. پیغمبر ما چنین حالی داشت؛^۲ اما خدای ناکرده اگر در این هدیه ذره‌ای از نیت فاسد بیاید، آن هدیه دیگر هدیه نیست.^۳

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۶:

«... وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْخَيْرِ وَالْعَبْدِ وَ لَوْ عَلَى ذِرَاعٍ أَوْ كِرَاعٍ وَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَ لَوْ أَنَّهَا جُرْعَةٌ لَبَنٍ ...»
ترجمه: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همواره دعوت آزاده و مملوک را اجابت می‌کرد ولو برای دست یا پاچه گوسفند؛ و هدیه را قبول می‌کرد هر چند آن هدیه جرعه‌ای شیر بود.» (محقق)
۲. روضة المتقين، ج ۷، ص ۳۴۸:

«قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: "لَوْ دُعِيتُ إِلَى كِرَاعٍ لِكِرَاعٍ لَأَجَبْتُ."»

ترجمه: «حتی اگر برای پاچه گوسفندی به جایی دور دست در اطراف شهر دعوت شوم می‌پذیرم!» (محقق)

الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۹۳:

«عن ابن عباس قال: "كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ، وَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَ يَعْتَقِلُ الشَّاةَ، وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبْزِ الشَّعِيرِ."»
ترجمه: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همواره بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد، گوسفند را می‌بست و دعوت مملوکان را برای نان جوی اجابت می‌نمود.» (محقق)

مكارم الأخلاق، ص ۱۷۷:

«عن أنس قال: "إِنَّ خَيْطًا دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فَاتَاهُ بِطَعَامٍ قَدْ جَعَلَ فِيهِ قَرَعًا بِإِهَالَةٍ."»
ترجمه: «خیاطی پیغمبر صلی الله علیه و آله را دعوت کرد و برای حضرت غذایی آورد که در آن کدو با روغن بود.» (محقق)

۳. الكافی، ج ۵، ص ۱۴۱:

«عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: "الْهَدِيَّةُ ⇨»

چشم ولایت امیرالمؤمنین است که می‌بیند این حلوای شیرین نیست، این حلوایی است که با زهر مار آمیخته شده است؛ این حلوا حلوای شیرین نیست. ظاهرش حلواست ولی باطنش زهر مار است. این با این حلوا می‌خواهد امیرالمؤمنین را بخرد، این می‌خواهد تصاحب کند، این می‌خواهد حقی بر آن حضرت داشته باشد، این می‌خواهد دل آن حضرت را استمالت کند و فردا در تقاضا و پیشنهادی که نسبت به آن حضرت می‌کند، متنی بر آن حضرت داشته باشد. حضرت می‌زند زیر پای همه این حرف‌ها. این را می‌گویند امیرالمؤمنین!

شیخ محمد جواد مغنیه^۱ در شرح مختصری که نسبت به نهج البلاغه نوشته، راجع به این داستان می‌گوید:

قضایای عقیل و امیرالمؤمنین را هر قاصی و دانی^۲ می‌داند و در کتب مشهور و معروف است و کتاب‌ها درباره این نوشته‌اند؛ و آخرین کتابی که در این باره راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده است، برای عبدالکریم خطیب است، که کتابی نوشته است به نام *علی بن ابی طالب* و این داستان را نیز در این کتاب آورده است که: عقیل آمد خدمت حضرت (آمد ظاهراً این است که

﴿عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: هَدِيَّةٌ مُكَافَأَةٌ وَ هَدِيَّةٌ مُصَانَعَةٌ وَ هَدِيَّةٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.﴾

ترجمه: «سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: "هدیه بر سه وجه است: هدیه‌ای که جزا و پاداش است و در ازای عملی است که طرف مقابل انجام داده است؛ و هدیه‌ای که رشوه است و بدین جهت داده می‌شود که طرف مقابل برای انسان انجام دهد؛ و هدیه‌ای که به خاطر خداوند عزوجل داده می‌شود."» (محقق)

۱. شیخ محمدجواد مغنیه، فرزند شیخ محمود، از عالمان و مفسران شیعه در قرن اخیر است. او در لبنان متولد شد و تحصیلات خود را در موطن خویش آغاز کرد و سپس به نجف رفت و از محضر اساتیدی چون سید ابوالقاسم خویی و... بهره گرفت. او پس از بازگشت به لبنان، منصب قضاوت و ریاست دادگستری را در آنجا عهده‌دار شد. شیخ محمدجواد مغنیه دارای تألیفات بسیاری در علوم مختلف بوده و از جمله مفسرانی است که صاحب دو تفسیر *الکاشف* و *المبین* و شرح *نهج البلاغه* به نام *فی ظلال نهج البلاغه* است. (محقق)

۲. یعنی: هر دور و نزدیکی.

از مدینه آمد، چون عقیل جایش در کوفه نبود و در مدینه بود. بین امیرالمؤمنین و عقیل کمال مودت و صفا بود؛ خیلی عقیل را دوست داشتند، و عقیل هم امیرالمؤمنین را خیلی دوست داشت، و کمال محبت و مهربانی را این دو تا برادر با هم داشتند؛ و از طرف دیگر عقیل برادر بزرگ است، بیست سال از امیرالمؤمنین سنش بیشتر است) آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد:

«یا اُحیی رَکَبْنَا دَیْنَ عَظِیمَ؛ بار قرض من خیلی سنگین شده است!»

حضرت فرمودند: «من که چیزی ندارم، این عطایی که از بیت‌المال باید قسمت بشود من تمام سهمیه خودم را به تو می‌دهم!»

گفت: «من از آنجا بلند شدم آدمم اینجا برای اینکه عطای تو را بگیرم؟! این عطا که دردی از من دوا نمی‌کند! بیت‌المال، این عطائی را که آوردند و بین تمام مسلمین باید قسمت کنند هر کس سهمیه خود را بگیرد، تو هم که والی و حاکمی، سهمیه یکی از افراد عادی را می‌گیری، اینکه دردی از من دوا نمی‌کند!»

حضرت فرمودند: «والله لو کان لی مالٌ لأعطیتُک! اگر خودم مال شخصی داشتم به تو می‌دادم، می‌دانی که من هم چیزی ندارم.»

عقیل فکری کرد و گفت: «اگر بروم پیش آن مرد، نسبت به من بهتر از تو دستگیری می‌کند!» (مقصودش معاویه بود!)

حضرت فرمودند: «أهلاً و سهلاً [راشداً مهدیاً]؛ خُب میل خودت است، هر جا می‌خواهی بروی برو!»

عقیل حرکت کرد آمد به شام، رفت پیش معاویه. معاویه به عقیل سیصد هزار درهم داد، بعد گفت: «عقیل حالا من بهترم یا برادرت؟!»

عقیل گفت: «تو بهتر هستی برای دنیای من، اما برادر من بهتر است برای آخرت من و برای دین من!»^۲

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۶: «والله ما لی مما ترى شیئاً [شیء] إلا عطائی؛ به خدا

قسم از آنچه می‌بینی چیزی جز سهم خودم برای من نیست!»

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۶؛ الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۰۱.

سیصد هزار درهم! اینها مال کیست؟ مال مسلمانهاست؛ جمع می‌کند و بین اطرافیان خود قسمت می‌کند! مرد سیاسی و چقدر زمینه شناس است! و برای ربودن قلوب اصحاب امیرالمؤمنین، کیسه‌های زر و کیسه‌های نقره می‌فرستد و افراد را به سمت هدف و نیت خود می‌کشاند.

ولی امیرالمؤمنین هم چنین آدمی نیست که اموال بیت‌المال مسلمین را به برادرش بدهد، اموال بیت‌المال مال مسلمین است؛ همین طوری که نمی‌تواند دست عقیل را بگیرد بیاورد در بازار ببرد داخل یک دکانی، دخل آن طرف را در جیب برادرش خالی کند!

چرا امیرالمؤمنین این کار را نمی‌تواند بکند؟ برای اینکه مال مردم است، مال مردم را که نمی‌شود به برادر داد؛ مال بیت‌المال که سهم تمام افراد مسلمین است، از عطایای آن هم نمی‌تواند به برادر بدهد و بگوید بقیه‌اش را قسمت کنید؛ گرچه حالا تمام اموال زیر دست امیرالمؤمنین است. و شاید قدرت بر تصرف داشته باشد، ولی اجازه در تصرف ندارد. قلبش میزان حق است؛ او می‌گوید این مال بین تمام افراد مسلمان‌ها باید قسمت بشود. این رویه امیرالمؤمنین بود.

سرّ ولایت آموز مصباح جان برافروز

رو از علی بیاموز یک شیمه علیّه

روی علیّ اعلیٰ اشراق نور بالا

عَنْ وَجْهِهِ تَأَلُّأُ نَوْرٍ مِنَ الْهُوِّيَّةِ^۱

سرّ هویت آمد روح مشیت آمد

إِجَادُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ مَبْدِئِ الْمَشِيَّةِ^۲

۱. ترجمه: «نوری از مقام هوویت ذات حضرت حق بر او درخشان شد.» (محقق)

۲. ترجمه: «و ایجاد هر چیزی از مبدأ مشیت و اراده سرچشمه می‌گیرد!» (محقق)

چون روح جمله آسماست این نکته پای برجاست

يا واهب العطايا يا رازق البرية^۱

چون نیست ره به ذاتش یک شمه از صفاتش

الرفق بالرعية والعدل بالقضية^۲

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

بِالْقِسْطِ﴾^۳

خدا کتاب فرستاده، میزان فرستاده، پیغمبران فرستاده و با آنها حجّت و بیّنه آورده است برای اینکه مردم قیام به عدل کنند؛ آن وقت علی علیه السلام خود مثل سایر افراد مسلمان، اگر دارد، از خود به آنها می‌دهد، اگر نه مثل سایر افراد، دیگر نمی‌شود انسان مال دیگری را بدهد به دیگری.

بله، یک وقت خود مسلمان‌ها می‌آیند می‌گویند: یا علی ما تمام بیت‌المال را به تو بخشیدیم، به هر کس می‌خواهی بده! این یک مسئله‌ای است. ولی امیرالمؤمنین پاسبان است و پاسدار، اگر به اندازه یک ذره تعدی کند خیانت کرده و خیانت برای مردمان معمولی پسندیده نیست، آن وقت علیّ بیاید خیانت کند؟! امام و محور عدالت، امیرالمؤمنین که از نقطه نظر ایمان، مقام امارت و حکومت به او داده شده است نه از نقطه نظر قدرت‌های ظاهری، او بیاید برادر خود را سیر کند و عمومی خود را سیر کند و دختر خود را سیر کند و پسر عمومی خود را سیر کند، و افرادی که حکومت ظاهری او را اداره می‌کنند سیر کند؟! ابدأ! ابدأ! می‌گوید: من تمام این

۱. ترجمه: «ای بخشنده عطاها به خلق، ای روزی دهنده خلائق!» (محقق)

۲. ترجمه: «مدارای با خلق و عدالت در قضاوت یک شمه از صفات حضرتش می‌باشد.» (محقق)

۳. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۵۸:

«ما حقاً پیغمبران خود را با ادله و بیّنات و حجّت‌ها و معجزات فرستادیم، و با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا آنکه مردم به قسط و عدل قیام کنند.»

دنیا را پشت سر می گذارم و یک قدم براساس جور و ظلم و خیانت بر نمی دارم!

ما لِعَلِيٍّ وَ نَعِيمٍ يَفْنَىٰ وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَىٰ؛^۱ «علی را با این کارها چه مناسبت؟!»

در این روز دور خانه امیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی آور می شوند و همه یکسره دور خانه امیرالمؤمنین جمع شدند. و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات امیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد می زنند: [او را] به دست ما بدهید، ما انتقام بگیریم!

و ابن ملجم به دستور امیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده اند او را بکشند و قصاص کنند؛ فرموده اند:

ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می دانم و او؛ اگر بخواهم قصاص می کنم و اگر بخواهم عفو می کنم، و البته عفو می کنم. و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولی دم من هستی، می خواهی قصاص کنی می خواهی عفو کنی، و خدا عفو کنندگان را دوست دارد.^۲

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۸، با قدری اختلاف. ترجمه:

«علی را چه کار با نعمتی که فانی شدنی است و لذتی که باقی نیست؟!» (محقق)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹:

«... "إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أَفْنَىٰ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفَىٰ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَ

اصْفَحُوا... " ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَقَالَ: "يَا بُنَيَّ! صَرْبَةٌ مَكَانَ صَرْبَةٍ وَ لَا تَأْتِمُّ!"»

الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵:

«فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِنَّهُ أَسِيرٌ فَأَحْسِنُوا نُزْلَهُ وَ أَكْرِمُوا مَثْوَاهُ! فَإِنْ بَقِيَتْ قَتَلْتُ أَوْ عَفَوْتُ؛ وَ إِنْ

مِتُّ فَاقْتُلُوهُ قَتَلْتِي وَ لَا تَعْتَدُوا؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾*!»

امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۳: «او اسیر دست شماسست، غذای او را نیکو دهید و جا و محل او را

جای خوبی قرار دهید! پس اگر من زنده ماندم، او را قصاص می کنم یا عفو می نمایم، و اگر از

لذا در زمان حیات امیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن ملجم را بکشد، آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شده‌اند فریاد می‌زنند، ابن ملجم را می‌خواهند. حضرت امام حسن علیه السلام در را باز کرد و چندین مرتبه پیغام امیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن ملجم تا زمانی که امیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی‌شود؛ ولی می‌خواهند ملاقات کنند.

در [خانه] امیرالمؤمنین، تا دیروز باز بود و مردم هر کس که می‌خواست آزادانه می‌آمد و حضرت را ملاقات می‌کرد،^۱ ولی از امروز صبح^۲ دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی‌دادند، حال حضرت ساعت به ساعت سنگین‌تر می‌شد و تحمل ملاقات نداشتند.

أصبغ بن نباته می‌گوید:

با حارث همدانی و سُویدِ بنِ غفله و جماعتی دیگر از اصحاب، دور خانه امیرالمؤمنین جمع بودیم و می‌خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر

﴿ این ضربت مردم، او را به همان طوری که مرا کشته است بکشید و زیاده روی و عدوان نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد! ﴾

* سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰؛ سوره مائده (۵) آیه ۸۷.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰:

«قال محمد بن الحنفية، رضى الله عنه: "وَبِتْنَا لَيْلَةَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مَعَ أَبِي وَقَدْ نَزَلَ السَّمُّ إِلَى قَدَمَيْهِ وَكَانَ يُصَلِّيُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ مِنْ جُلُوسٍ وَلَمْ يَزَلْ يُوَصِّينَا بُوَصَايَاهُ وَيُعَزِّينَا عَنْ نَفْسِهِ وَيُحْرِثُنَا بِأَمْرِهِ وَتَبْيَانِهِ إِلَى حَيْثُ طُلُوعِ الْفَجْرِ؛ فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَأْذَنَ النَّاسُ عَلَيْهِ فَأُذِنَ لَهُمْ بِالْدُخُولِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ ...".»
ترجمه: «محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت: ما شب بیستم ماه رمضان را همراه با پدرم ماندیم درحالی‌که سم به پاهای حضرتش رسیده بود و حضرت نشسته نماز می‌خواندند و تا طلوع فجر مرتباً حضرت ما را وصیت می‌فرمود و دعوت به صبر می‌نمود و ما را از امرش آگاه می‌ساخت. پس چون صبح شد مردم اجازه خواستند پس حضرت اجازه دادند و مردم بر او وارد شدند.»
(محقق)

۲. یعنی روز بیستم رمضان المبارک. (محقق)

امیرالمؤمنین را ببینیم.

(اینها از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین هستند، أصبغ بن نباته از شیعیان خالص و از روایت احادیث و از فقهاست.)

یک مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانه امیرالمؤمنین بلند شد؛ مردمی که بیرون در بودند همه آنها هم صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

حضرت امام حسن علیه السلام در را باز کرد و گفت: «ای مردم، متفرق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و اجازه ملاقات دیگر ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرق شوید!»

همه مردم رفتند ولی من نرفتم؛ یک ساعت درنگ کردم، باز دو مرتبه دیدم، یک مرتبه صدای گریه و ناله بلند شد، من هم صدا به گریه بلند کردم.

حضرت امام حسن آمد گفت: «ای أصبغ، چرا نرفتی؟! مگر پدرم پیغام نداد که بروید؟!» گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایی رفتن ندارد، تا امام خود را نبینم کجا بروم؟!!

حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود: «بیا!»

من وارد شدم دیدم امیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی بر سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمال زردتر است. افتادم روی پاهای آن حضرت و می‌گریستم.

آقا فرمود: «ای أصبغ، برخیز، برخیز! چرا چنین می‌کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم، چرا گریه می‌کنی؟!» گفتم: می‌دانم ای امام من، شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می‌کنم!

آقا رو کرد به من، فرمود: «لابد می‌خواهی برای تو حدیثی بگویم؟» عرض کردم که: برای همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

امیرالمؤمنین فرمود:

«در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود:
 ”ای علی، برو در مسجد و اعلان کن مردم جمع بشوند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ! و
 این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

أَلَا مَنْ عَقَّ وَالِدَيْهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ أَبَقَ [مِنْ] مَوَالِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا
 مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أُجْرَتُهُ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ!

آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی
 بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسی که از دست مولای خود بگریزد، لعنت
 خدا بر اوست! کسی که اجرت اجیری را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا
 بر اوست!

من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ! مردم جمع شدند،
 رفتم بر بالای منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم.

یکی از جمعیت برخاست و گفت: ”یا علی! مقصود از این جملات چیست؟
 شرحی برای ما بکن!“ من هیچ نگفتم.

برگشتم خدمت رسول خدا و عرض کردم: یا رسول الله، جانم فدایت! من
 پیغام شما را به مردم رساندم ولی یکی از جمعیت برخاست و از من
 تقاضای شرح کرد و چون از شما نپرسیده بودم چیزی نگفتم.»

بعد، امیرالمؤمنین رو می کند به اصبع می گوید: «ای اصبع! دست را بده!»
 اصبع دستش را می دهد؛ بعد گفتند: «این انگشت را بیاور!» امیرالمؤمنین
 انگشت اصبع را گرفتند و گفتند:

«همین طوری که من الآن انگشت تو را گرفتم، پیغمبر انگشت مرا گرفت و
 گفت:

”ای علی، من و تو دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را عاق کند و
 نافرمانی کند، از رحمت خدا دور است!

ای علی، ما موالی این امت هستیم، کسی که از سنت ما بگریزد، از رحمت
 خدا دور است!

ای علی، ما اجیر این امت هستیم، کسی که مزد ما را ندهد به خاطر

نافرمانی خدا، او از رحمت خدا دور است!»

این جملات را امیرالمؤمنین فرمودند و بعد بیهوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‌ای اثر کرده بود که حضرت در همان حال بیهوشی گاهی اوقات ران راستشان را بالا می‌آوردند و بعد می‌گذاشتند زمین، بعضی اوقات ران چپ.

من نشسته بودم، باز امیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: «ای اصیغ نشسته‌ای؟» گفتم: جانم فدایت، بلی. گفتند: «می‌خواهی روایت دیگر برایت بگویم؟» عرض کردم: بفرمایید.

امیرالمؤمنین فرمود:

«روزی من از شدائد و مصیبات این منافقین امت و کارشکنی‌ها و ... خیلی اوقاتم تلخ بود، غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه‌باغ‌های مدینه می‌رفتم. پیغمبر به من برخورد کردند و گفتند:

”یا علی، چرا این قدر غمگینی؟ تمام وجودت را غم گرفته!“ گفتم: یا رسول‌الله مگر نمی‌دانی؟! پیغمبر فرمودند: ”حالا می‌خواهی برایت یک حدیث بگویم تا از این غم بیرون بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟“ عرض کردم: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: ”ای علی! بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامی به تو در روز قیامت عنایت می‌کند که به کسی عنایت نکرده؛ منبری می‌گذارند در محشر به نام منبر حمد و من در بالای آن منبر در پله هزارمین می‌نشینم و تو یک پله از من پایین‌تر می‌نشینی و لوای حمد را جبرائیل به دست من می‌دهد، من به دست تو می‌دهم؛ آن وقت یک پله پایین‌تر خازن بهشت، و یک پله پایین‌تر مالک جهنم است، و بعد تمام خلائق من الأولین و الآخین از سُعدا و أشقیاء و حتی از همه اولیای خدا و صالحین و پیغمبران روی این درجات منبر قرار می‌گیرند، و تمام امت‌ها در صحرای محشر.

خازن بهشت که یک درجه از تو پایین‌تر نشسته رو می‌کند به تمام اهل

محشر می گوید: ای اهل محشر! اگر مرا می شناسید که می شناسید، اگر نه من خودم را معرفی می کنم؛ من خازن بهشتم! خداوند کلیدهای بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامن علی.

بعد خازن جهنم، مالک جهنم می گوید که: ای اهل محشر! هر که مرا می شناسد، می شناسد؛ اگر نمی شناسد من خودم را معرفی می کنم: من مالک جهنم هستم! خداوند علیّاً علیّیّ مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را به پیغمبر آخرالزمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به من امر فرمود که بینداز در دامن علی.

یا علی، در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنم در دامن تو انداخته می شود، و جهنم و بهشت براساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبت تو قسمت می شود، هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت و هر کس دور است اهل جهنم است؛ و این میزانی است که خداوند علیّاً علیّیّ به تو عنایت کرده است.

آن وقت یا علی، من بر می خیزم و تو هم برمی خیزی، من دست می زنم به عرش پروردگار و به عرش رحمت، تو دست می زنی به کمر بند من، اهل بیت تو دست می زنند به کمر بند تو، و شیعیان همه دست می زنند به کمر بند اهل بیت.

عرض کردم: یا رسول الله! آن وقت همه به بهشت می روند؟

سه مرتبه پیغمبر فرمود: «إی و ربّ الکعبة! إی و ربّ الکعبة! بله، آن وقت همه به بهشت می روند. تمام این جمعیت و شیعیان و محبین که دست زده اند به دامن اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می روند به لطف خدا!»

این آخرین جمله امیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود.^۱
 باز امیرالمؤمنین بیهوش شد؛ چند لحظه‌ای دیگر چشمان خود را باز کرد.
 حضرت امام حسن علیه السلام یک کاسه شیری برای امیرالمؤمنین آورده بود،
 حضرت گرفتند و دست مبارکشان می‌لرزید، یک جرعه خوردند؛ بعد به حضرت
 امام حسن فرمودند:

این شیر را ببر برای اسیر خود؛ این اسیر است در دست شما، با اسیر خود
 به رفق و مدارا رفتار کنید! بر من یک ضربت زده، فقط می‌توانید بر او یک
 ضربت بزنید؛ مبادا او را مثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را
 ببرید)! مبادا او را [زنده] آتش بزنید!^۲
 شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می‌فرمود: «خدا مثله را مکروه دارد و
 مبعوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده‌ای!» ای حسن! از آنچه می‌خوری

۱. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، ص ۱۳۲ - ۱۳۵، با قدری
 اختلاف.

۲. معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۵۷:

«در رساله ۴۷ از نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۷ از طبع عبده مصر، وارد است که آن حضرت در ضمن
 وصیت‌های خود فرمودند: «انظروا إذا أنا متُّ من ضربتیه هذیه فاضربوه ضربه بصریه، و لا یتمثل
 بالرجل؛ فإنی سمعتُ رسولَ الله صلی الله علیه و آله یقول: إیاکم و المثله و لو بالکلب العقور.»
 و در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۶۳ به همین الفاظ از نهج البلاغه آورده است، و در ص ۶۶۰
 از مناقب، خوارزمی نقل کرده است. و در تاریخ طبری، به تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم ج ۵،
 ص ۱۴۸ آورده که:

«و قد کان علیُّ مهی الحسن عن المثله. و قال: یا بنی عبد المطلب! لا ألفینکم تخوضون دماء
 المسلمین تقولون: قتل امیرالمؤمنین، قتل امیرالمؤمنین! ألا لا یقتلن إلا قاتلی. انظروا یا حسن! إن أنا
 متُّ من ضربتیه هذیه فاضربوه ضربه بصریه؛ و لا تمثل بالرجل فإنی سمعتُ رسولَ الله صلی الله علیه و
 آله [و سلم یقول: إیاکم و المثله و لو أتمها بالکلب العقور.»

و عین این حدیث را ابن اثیر در کامل، ج ۳، ص ۳۹۱ آورده است.

به آن بخوران، و از آنچه می‌آشامی به او بیاشام!^۱

حضرت امام حسن عرض می‌کند:

پدر جان! این ملعون، اَشْقَى [الأولین و اَشْقَى] الاخرین، تو را کشت و تمام مؤمنین را مصیبت زده کرد، و خانه‌های کوفه را یتیم کرد، و بچه‌های یتیم و زنان بیوه را در بدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بر ما کرد؛ و تو دائماً بر او سفارش می‌کنی؟! و

حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر نمی‌دانی ما خاندان رحمتیم، ما بر همان اساسِ عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم!^۲

سیدالشهدا علیه السلام که مانند ابر بهاری گریه می‌کرد و چشمانش از شدت گریه مجروح شده بود، اشک‌های آن حضرت بر صورت امیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم‌های خود را باز کرد، فرمود:

ای حسین، به حق من بر تو، گریه نکن! الآن در آسمان بودم و دیدم گریه تو ملائکه را به گریه درآورده است!

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

به زودی می‌بینم که این امت، کینه‌های دیرینه را از شما بگیرند و شما را زیر شمشیر ستم قطعه‌قطعه کنند؛ بر شما باد به صبر و استقامت!^۳

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾؛^۴ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.^۵

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۸، به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام به إسناد خودش، از لوط بن یحیی، از مشایخش.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص ۲۸۸، با قدری اختلاف.

۴. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِّمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ
 الْحُسَيْنَ وَ التَّسْعَةَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ
 الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ ... !

خدایا ما را بیامرز! از همه گناهان ما بگذر! تا از ما راضی نشوی ما را از دنیا
 مبر! در این ماه مبارک رمضان قلم عفو را بر جمیع گناهان ما بکش! توبه ما را
 قبول بفرما! دعاهاى ما را مستجاب بکن! در این شب و شب قدر از بهترین نجات
 خزانه قدست روزی ما بفرما! ما را از زیارت کنندگان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار
 بده! توفیق عبادت در این شبها به ما عنایت بفرما! دلهاى ما را بیش از این به نور
 یقین منور کن! سینه‌هاى ما را به نور اسلام منشرح بفرما! حوائج شرعیّه ما برآور!
 فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان! دیدگان ما را به جمالش منور بفرما!
 وَ عَجِّلِ اللَّهُمَّ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

مجلس ششم

امير المؤمنين عليه السلام ميزان سنجش اعمال

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ، أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال اللهُ الحكيمُ في كتابه الكريم:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ
بِالْقِسْطِ﴾^١.

«ما پیغمبران را فرستادیم با حجّت، بیّنه، معجزه، آیات و دلائلی که دلالت
داشت ارتباط آنها را به عالم ملکوت؛ و با آنها کتاب و میزان (یعنی ترازو)
فرستادیم برای اینکه مردم به قسط و عدالت رفتار کنند.»
معنای حجّت و بیّنه معلوم است. کتاب هم معنی اش معلوم است؛ کتاب
عبارت است از: یک سلسله احکام و قوانین و دستورات اخلاقی و بیان معارف

١. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

الهی که مردم را به توحید رهبری می‌کند.

ولی در این آیه مبارکه، معنای میزان چیست که: «ما با انبیا میزان فرستادیم»؟ میزان به معنای ترازوست؛ انبیا چگونه ترازویی در دست داشتند؟ و چگونه هر پیغمبری با خود ترازویی داشته است؟

من یک مقدمه عرض می‌کنم و بعد می‌رسیم به معنی ترازو و تفسیر حقیقت معنی میزان.

اهل علم یک مطلبی دارند و آن این است که: الفاظ برای معانی عامه وضع شده است. یک لفظی را که ما می‌بینیم استعمال می‌کنند، برای یک معنی خاص نیست؛ برای معنی عام است.

من باب مثال: لفظ «چراغ» را وضع کردند برای آن چیزی که در شب نور می‌دهد و اطراف خود را روشن می‌کند و مردم به واسطه آن رفع احتیاجات خود در تاریکی می‌کنند. در آن زمانی که چراغ عبارت بود از یک فتیله‌ای که در روغن می‌گذاشتند و سر آن را آتش می‌زدند و شعله‌ای برمی‌خاست و دود می‌کرد و به آن چراغ می‌گفتند، اسم آن چراغ بود؛ بعد که تبدیل به نفت شد و فتیله را در نفت قرار دادند و یک شیشه حبابی هم روی آن قرار دادند، باز به او گفتند: چراغ؛ بدون اینکه در معنای چراغ اختلافی بین معنی اول و ثانی باشد. همان‌طوری که به آن پی‌سوز می‌گفتند: چراغ، به این هم می‌گویند: چراغ.

پس معلوم می‌شود لفظ چراغ را در لغت و عرف، برای خصوص آن در جایی که از روغن و فتیله تشکیل شده است، وضع نکرده‌اند؛ و الا اگر معنی‌اش فقط آن بود دیگر به این چراغ نفتی نباید چراغ بگویند، باید یک اسم دیگر بگذارند؛ و در عین حال بعداً چراغ گازی اختراع شد، باز به او گفتند: چراغ؛ چراغ برقی و الکتریکی و کهربایی اختراع شد، باز به این می‌گویند: چراغ؛ بدون مختصر تصرفی و تغییری، همان لفظ را به همان نحوه‌ای که در همان پی‌سوز و چراغ نفتی استعمال می‌کردند، در همین چراغ‌های برقی استعمال می‌کنند.

از اینجا ما یک نتیجه می‌گیریم و آن این است که: لفظ چراغ برای خصوص آن چراغ روغنی یا نفتی وضع نشده است، و الاً وقتی چراغ برقی آمد باید برای او اسم دیگری بگذارند؛ می‌بینیم اسم دیگری نگذاشته‌اند، بلکه همان لفظ اولی را به همان عنایتی که سابقاً استعمال می‌کردند، حالا هم استعمال می‌کنند. از اینجا یک نتیجه می‌گیریم، و آن این است که: لفظ چراغ برای خصوصیت آن چراغ روغنی یا چراغ نفتی یا چراغ گازی یا چراغ برقی وضع نشده است؛ لفظ چراغ برای معنی عامی وضع شده است، یعنی آن چیزی که نور می‌دهد و تاریکی را از بین می‌برد و انسان به واسطه آن، رفع نیاز خود در تاریکی می‌کند و می‌بیند. آن یک معنای عام است، خواه آن را در همان چراغ پی‌سوز سابق بریزند یا در چراغ نفتی و یا در چراغ کهربایی بریزند و پیاده کنند و استعمال کنند؛ در معنی کلی و عام لفظ چراغ، تفاوتی نیست.

این مثال را برای لفظ چراغ زدیم؛ تمام الفاظ بر همین سیاق است، لفظ انسان، لفظ حیوان، لفظ امارت، لفظ نور، لفظ ظلمت، لفظ میزان، لفظ کتاب، همه الفاظ برای معانی عامه هستند.^۱

یکی از الفاظ، «میزان» است؛ میزان یعنی: آلت سنجش، ترازو. میزان معنی‌اش این است.

یک وقت ترازویی درست می‌کنند که دو کفه دارد و اطراف آن را با زنجیر یا با ریسمانی می‌بستند و بالای این، شاهین را قرار می‌دادند؛ به آن می‌گویند: ترازو. کفه‌ها را پایین قرار دادند و شاهین، پایین قرار گرفت، باز می‌گویند: ترازو. قپان درست کردند که اصلاً یک کفه بیشتر ندارد، باز به او می‌گویند: میزان، ترازو. و هم‌چنین اگر از این معنا یک قدری گسترش پیدا کنیم، می‌بینیم که ترازو و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۴۷؛ *معاد شناسی*، ج ۸، ص ۴۶؛ *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۱۳۳.

لفظ میزان را استعمال می‌کنند برای سنجش چیزهایی که از قبیل جسم نیست؛ مثلاً قوه کهربا و برق که از طیار کهربایی شهر به درون ساختمان وارد می‌شود، کنتور می‌گذارند و به کنتور می‌گویند: میزانیه، یعنی ترازو، یعنی آلت سنجش مقدار مصرف جریان برق. این ترازوست، با این ترازو برق را اندازه می‌گیرند. با یک ترازو شدت جریان برق را اندازه می‌گیرند، با یک ترازو قوه الکتروموتوری برق را اندازه می‌گیرند؛ می‌گویند: آن آمپر متر است، آن ولت متر است. با یک ترازو مقاومت را می‌سنجند، باز هم آن میزانیه است. با یک آلت سنجشی، درجه حرارت بدن انسان را معین می‌کنند، درجه می‌گذارند، می‌گویند: این میزانیه است؛ متنها میزان تشخیص دادن حرارت بدن، میزان تشخیص دادن ضربان قلب، میزان تشخیص دادن فشار خون، اینها همه میزان است دیگر.

البته خصوصیت این ترازوها با همدیگر فرق می‌کند. آن دستگاهی که با او فشار خون را اندازه می‌گیرند غیر از آن ترازوی هیزم‌کشی است؛ و آن ترازویی که با آن حرارت بدن را اندازه می‌گیرند غیر از اسطرلاب است که با او ارتفاعات نواحی و ستارگان را می‌سنجند. اینها همه ترازوهای مختلف هستند به شکل‌های مختلف، ولیکن حقیقت معنی ترازو و سنجش و میزان، در همه اینها هست؛ و ما با این میزان‌ها سنجش می‌کنیم و اندازه‌گیری می‌کنیم. چند متر مکعب آب در منزل آمده است؟ می‌روند کنتور را می‌بینند، میزانیه را می‌بینند.

آیا ما میزانی هم داریم که با او عقل را بسنجیم، شجاعت را بسنجیم، عفت را بسنجیم، از خود گذشتگی و ایثار را بسنجیم، عدالت را بسنجیم، حفظ حقوق غیر را بسنجیم، مراتب عبودیت را بسنجیم، مراتب معرفت پروردگار و درک حقیقت توحید را بسنجیم، یا نه؟ آن هم میزانیه‌ای دارد یا نه؟

بله، آن هم میزانیه دارد؛ اما حقیقت معنای میزان در او هست ولی شکلش به شکل این میزانیه‌های خارجی نیست، ترازوی دو کفه‌ای نیست، مانند آلت دستگاه فشار خون نیست. آن همین است که قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ

وَالْمِيزَانَ^۱. ما پیغمبران را که فرستادیم، با آنها یک کتاب فرستادیم، تورات است، انجیل است، صحف حضرت ابراهیم است، کتاب نوح است، قرآن است. این روشن است! اما یک میزان دیگر هم فرستادیم؛ آن میزان، درجه ادراک، درجه صفات و درجه ملکات آن پیغمبری است که پاسدار و پاسبان کتاب خدا و عمل‌کننده به قوانین و شرایعی است که خدا به او فرستاده است.^۲

کتاب را فرستاده است، اما کتاب را چه کسی می‌فهمد؟ چه کسی درک می‌کند؟ شأن نزول آن، تفسیر آن، تأویل آن، باطن آن، ظاهر آن، ناسخ آن، منسوخ آن، مطلق، مقید، عام، خاص، مجمل، مبین، اینها را چه کسی درک می‌کند؟ آن کسی که واقف بر اسرار کتاب است و از نقطه نظر تشریح، وجود او در جامعه بشریت میزان است برای پیاده کردن آن احکامی که در کتاب خدا آمده است. این معنا روشن شد؟

در آیه قرآن داریم:

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾^۳

«خداوند آسمان را بلند خلقت فرمود و مقام آن را بلند قرار داد و میزان را قرار داد * ای مردم! شما در میزان طغیان نکنید * حق او را اداء کنید، به ترازو خیانت نکنید، اقامه وزن کنید و ترازو را سبک نکنید!»
معنای ظاهری این آیه قرآن که روشن است؛ ولیکن یک معنی باطنی دارد که آن تفسیر و تأویل این آیه است.

در روایات عدیده داریم و در تفسیر برهان و در تفسیر صافی و در بسیاری از

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون موضوع «میزان اُمت‌ها پیامبران و اوصیاء آنها هستند» رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۲۷.

۳. سوره الرّحمن (۵۵) آیات ۷-۹.

تفسیر دیگر ذکر شده است؛ و در کتاب *معانی الأخبار* و در *مقدمات تفسیر صافی*^۱، مرحوم فیض نقل کرده است که مراد از میزان، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا﴾؛ «خدا آسمان را بلند کرد.» آسمان، وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ «و میزان را قرار داد» یعنی: امیرالمؤمنین را قرار داد. «شما در این میزان طغیان و تجاوز نکنید! حقّ او را اداء کنید! با این میزان خود را بسنجید!» و افکار و عقول و آراء و عقائد خود را با این میزان اندازه گیری کنید!^۲

حالا چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام میزان است؟ چون پیغمبر خدا خاتم النبیین است و از تمام انبیاء و مرسلین، اشرف و افضل است و امیرالمؤمنین علیه السلام وصی اوست و تمام کمالات و علوم و معجزات به امیرالمؤمنین منتقل شده است، و طبق آیه قرآن، به ارث رسیده است؛^۳ امیرالمؤمنین بر میزان حق است، تمام وجودش، بدنش، فکرش، قوای واهمه و متخیله و حس مشترک، قوه حافظه و عاقله، ملکاتش، صبرش، عبادتش، شجاعتش، تحملش در مصائب و شدائد،

۱. *تفسیر الصافی*، ج ۵، ص ۱۰۷، به نقل از تفسیر قمی ذیل آیه: ﴿وَحُلِقُوا لِإِنْسَانٍ ضَعِيفًا﴾.

۲. *تفسیر الصافی*، ج ۵، ص ۱۰۷؛ *معانی الأخبار*، ص ۳۱ و ۳۲.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر آیه ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۴، درس چهل و ششم تا پنجاه و یکم. از باب نمونه: *امام شناسی*، ج ۴، ص ۷۰:

«باری، محصل از مجموع مطالب آنکه: امیرالمؤمنین علیه السلام وارث جمیع کمالات رسول خدا بوده اند و به استثنای مقام نبوت که به آن حضرت انقطاع یافت، تمام تالوات و کمعان های نوری که از عوالم غیب در وجود خاتم النبیین بروز کرد، همگی در آینه پاک و صافی نفس امیرالمؤمنین درخشید؛ و این است حقیقت ارث! چنان که عامه روایت کرده اند: «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ نَحْنُ أَوْلَئِكَ»* امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر بندگان برگزیده از این آیه مبارکه گفتند: مراد ما هستیم.»

* *غایة المرام*، حدیث اول و دوم، ص ۳۵۱.

جهادش، عبادتش، عفتش، عبودیتش، همه براساس حق است، درک و معرفتش براساس حق است. عالی‌ترین ستاره درخشان در آسمان ولایت است که تمام انبیاء و مرسلین زیر نگین او هستند.^۱ و از پیغمبر اکرم گذشته، هیچ پیغمبری دارای مقام و عظمت او نیست. مجسمه انسان کامل من جمیع الجهات است، در آسمان ولایت می‌درخشد.

عفت امیرالمؤمنین میزان است. یعنی امیرالمؤمنین که برای افراد بشر امام است، مردم مأمومند؛ او مقتداست، همه مقتدی؛ او متبوع است، همه تابع. همه باید دنبال او حرکت کنند و پا جای قدم او بگذارند و خود را به مقام او نزدیک کنند؛ هر فردی بیشتر نزدیک شد، بیشتر بهره می‌برد و از انسانیت بیشتر متمتع می‌شود، و هر فردی دورتر افتاد زیان‌کارتر است و محروم‌تر.

عفت امیرالمؤمنین میزان است، عفت‌ها را با این میزان اندازه‌گیری می‌کنند. چون در روز قیامت که می‌شود، آن ترازوی اعمالی که برای عمل انسان قرار می‌دهند، دو کفه ندارد که یک کفه عمل خوب و حسنات، در کفه دیگر اعمال بد و سیئات را بریزند، و هر کس عمل خوبش بر عمل بد غلبه کند به بهشت، و الاً به جهنم برود؛ چنین روایت و آیتی نداریم! اعمال بد وزن ندارد، در روز قیامت اعمال بد گم می‌شوند و همه از بین می‌روند و قدر و قیمتی ندارند که در آنجا جلوه کنند؛ آنچه موجب ثقل و سنگینی ترازوی عمل مسلمان می‌شود، حسنات اوست. ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾.^۲

آن وقت حسنات او را با حسنات میزان، اندازه‌گیری می‌کنند. مؤمن را می‌آورند، عفت او، عصمت او، عبادت او، سایر اخلاق، ملکات، افعال او را با این ترازو اندازه‌گیری می‌کنند؛ می‌گویند: ای مؤمن! پیغمبر تو، میزان تو، حضرت

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون «افضلیت امیرالمؤمنین در جمیع فضائل نفسیه» رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۲۴۲؛ ج ۴، ص ۲۶.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۸/ *الله شناسی*، ج ۲ ص ۷: «میزان سنجش در آن روز، حق می‌باشد.»

شعیب و لوط و هود و صالح و یعقوب و اسحاق و یوسف نبوده است، امام تو امیرالمؤمنین است و تو ادعا می‌کنی که از آن حضرت تبعیت می‌کنی و شیعه آن حضرت هستی و خداوند او را به عنوان امامت نعمت ولایت داد، خواهی نخواهی در زیر لواء و پرچم او هستی و باید از او پیروی کنی؛ کارها، اعمال، رفتار انسان را با آن میزان اندازه‌گیری می‌کنند.

عفت انسان را با عفت امیرالمؤمنین می‌سنجند، ببیند چه اندازه این عفت به آن عفت نزدیک است؛ گذشت و اغماض انسان را با امیرالمؤمنین اندازه‌گیری می‌کنند، چه اندازه این گذشت به آن گذشت نزدیک است.

امیرالمؤمنین چه گذشتی کرد! امیرالمؤمنین در تمام دوران حیات خود، گذشت محض بود، فداکار محض بود؛ در لیلۃ المبیت جای پیغمبر خوابید و جان خود را فدا کرد که هیچ‌کس تصور چنین فداکاری در خود نمی‌دید.^۱ در تمام دوران رسول خدا، اوّل شخص باگذشت و فداکار بود.

بعد از رسول خدا برای اسلام از شخصیت، از ریاست و از حکومت گذشت و بیست و پنج سال تمام خانه‌نشین بود؛ نه اقدامی و نه قیامی. در آن دوران‌های سخت که به او متوجه شدند و گفتند: «بیا با تو بیعت کنیم! برخیز و از این نشست دست بردار و حق خود را بگیر!» تکان نخورد، چون روشن مانند آفتاب، می‌دید که این قیام بر علیه اسلام و بر ضرر اسلام است؛ باید صبر کند و بگذرد تا اینکه آن دین پیغمبر باقی بماند. اگر قیام کند، با وجود آن اشرار و مخالفین سرسختی که تا آخرین درجه برای شکست امیرالمؤمنین و حتی برای شکست پیغمبر و اسلام ایستاده بودند، قیام او توأم با موفقیت نیست؛ اینجا از حق شخصی می‌گذرد برای وصیت پیغمبر، برای حفظ قرآن، برای حفظ اسلام.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹؛ دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۶۷ - ۴۶۸؛ أسدالغابة، ج ۳، ص ۵۹۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۸.

در نهایت درجه سختی زندگی می‌کند، عیناً مانند یک سلطان و پادشاهی که او را بیاورند پایین، پایین، پایین و یک درجه سربازی هم به او ندهند! امیرالمؤمنین بیست و پنج سال این قسم زندگی کرد؛ بعد به خلافت ظاهری رسید. چه گذشت‌ها، چه اغماض‌ها که در تاریخ واقعاً عقل انسان را مبهوت می‌کند. آن داستان جنگ جمل و گذشتش از عایشه، که تمام بزرگان را مبهوت کرده است، و فداکاری حضرت و اغماض حضرت و صبر حضرت.^۱

همین قضیه ابن ملجم مرادی! این قضیه شوخی نیست! ابن ملجم نقشه امیرالمؤمنین را عقیم کرد؛ ابن ملجم با این ضربت، حرکت سپاه امیرالمؤمنین را به شام برای از بین بردن معاویه متوقف ساخت؛ ابن ملجم معاویه را بر علیه امیرالمؤمنین تحریک کرد. چند روز بعدش، معاویه حرکت کرد و آمد کوفه، بالای منبر رفت و گفت:

من با شما جنگ نکردم تا شما را نمازخوان و روزه‌گیر کنم؛ اینها با خودتان است، اگر می‌خواهید انجام دهید! من با شما جنگ کردم که حکومت کنم و من فائق شدم!^۲

این اعلام رسمی معاویه است که رسماً می‌گوید: «من به اسلام کاری ندارم، من می‌خواهم بر شما حکومت کنم.»

امیرالمؤمنین دچار ضربه ابن ملجم شد؛ آن وقت با این اسیری که در مشتم اوست، چه کاری نمی‌توانست بکند؟! آیا نمی‌توانست او را زنده نگه دارد و بعد بگوید هر روز یک انگشت از او بپُرد و او را قطعه قطعه کنید، و یا او را آتش بزنید؟! درباره او چه فرمود؟ آن وصیت‌هایی را که درباره او کرد، همه مردم را

۱. *الجمل والنصرة*، ص ۳۶۸ - ۳۸۰؛ *وقعة الجمل*، ص ۱۴۳ - ۱۵۱.

۲. *شرح الأخبار*، ج ۲، ص ۱۵۷؛ *الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۴؛ *المعرفة والتاريخ*، ج ۳، ص ۳۱۸؛

مقاتل الطالبیین، ص ۷۷؛ *المصنّف*، ابن ابی شیبة الکوفی، ج ۷، ص ۲۵۱.

متحیر و مبهوت کرده است. این چه روحیه‌ای است! این چه انسانیتی است! این چه گذشتی است! این چه افق عالی است! امیرالمؤمنین می‌فرماید:

ای حسن! اگر من از دنیا رفتم یک ضربت به او می‌زنی، چون به من یک ضربت زده؛ حقّ دو ضربت نداری! و اگر عفو کنی برای تو بهتر است. و اگر از این ضربت، من نجات پیدا کردم خودم می‌دانم و او؛ و البته عفو می‌کنم!^۱

این یک جمله امیرالمؤمنین است. حالا این جمله را شما بیایید با کتاب خدا قیاس کنید؛ کتاب خدا می‌گوید:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^۲،
«اگر کسی شما را یک ضربتی زد، عقوبتی کرد، شما به مثل آن عقوبت می‌توانید پاداش کنید؛ و اگر صبر کنید و اغماض کنید و عفو کنید، برای شما بهتر است.»

این دستور قرآن است، این آیه قرآن است! حالا امیرالمؤمنین که متحقق به حقیقت این قرآن است، مورد عقوبت واقع شده، شمشیر ظلم بر سرش آمده، و تمام قدرت‌ها در مشت اوست، ولی ابداً وجود خود را منفک از این آیه قرآن

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹:

«... إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَإِيَّيْ دَمِي؛ وَإِنْ أَفَنَ فَاَلْفَنَاءُ مِيعَادِي؛ وَإِنْ أَعَفْتُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَلَكُمْ حَسَنَةٌ؛ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا...!»^۱ «ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: "يَا بُنَيَّ صَرْبَةٌ مَكَانَ صَرْبِيَّةٍ، وَلَا تَأْتُمْ."»

معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۵۸:

«اگر من زنده بمانم خود صاحب اختیار و ولی خون خود هستم؛ و اگر بمیرم و فانی گردم، فنا می‌عاد و میقات من است؛ و اگر ضارب را عفو کنم، این عفو برای من موجب تقرب و برای شما حسنه‌ای است. پس بنابراین عفو کنید و از جرم ضارب چشم ببوشید...!»^۲ پس رو به امام حسن علیه السلام نموده و فرمودند: «ای نور چشم من و ای فرزند من! فقط یک ضربه در مقابل یک ضربه؛ و در زیاده روی گناه است و گناه مکن!»

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶.

نمی بیند. این را می گویند پاسدار قرآن، این را می گویند والی قرآن، این را می گویند ولی قرآن، این را می گویند حقیقت قرآن!

بسیاری از افراد ادعا می کنند که ما قرآن می دانیم و عمل می کنیم، ولی وقتی نظیر این شرایط برای آنها پیدا می شود، عمل آنها با حقیقت آیات قرآن فرسنگها فاصله دارد؛ فرسنگها! ولی امیرالمؤمنین این طور نیست.

و اینکه سفارش می کند: «یک ضربت به او بزن»، نه اینکه بخواهد شکسته نفسی کند، تصنع کند، تعلیم و تربیت بدهد؛ نه، اصلاً واقعیت است. امیرالمؤمنین این واقعیت را می بیند که باید به ابن ملجم یک ضربه زد و اگر عفو کند بهتر است، و اگر خودش هم از این زخم نجات پیدا کند می گوید: عفو می کنم؛ و عفو هم می کرد. مگر سیدالشهدا علیه السلام حرّ بن یزید ریاحی را عفو نکرد؛^۱ درحالی که تمام مصائبی که به سر سیدالشهدا آمد زیر سر حرّ بود؛ اگر وهله اول جلوی آن حضرت را نگرفته بود حضرت به کربلا نمی آمد.^۲

این همان حقیقت ولایت است که در آن روز، میزان حق است. آن وقت، روز قیامت امیرالمؤمنین را می آورند و این گذشت و اغماض را طبق این حقیقت آیه قرآن که ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾^۳ میزان قرار می دهند، همه افراد امت را هم می آورند، اغماض و گذشت را با این میزان اندازه گیری می کنند: در فلان قضیه آیا گذشت کردی یا نه؟ در فلان قضیه آیا گذشت کردی یا نه؟ در فلان قضیه، فلان کس، گوش تو را مالید و تو دوتا سیلی زدی، به چه مناسبت؟ مگر قرآن نمی گوید: اگر گوش شما را مالیدند، شما گوش بمالید، نه اینکه سیلی بزنید؛ اگر به شما بد گفتند، نمی توانید سیلی بزنید؛ اگر به شما سیلی زدند نمی توانید تازیانه

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. همان، ص ۷۶-۸۴؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۴۸-۱۵۱؛ اللّهوف، ص ۷۷-۷۹.

۳. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

بزنید؛ اگر دست شما را بریدند نمی‌توانید بکشید! ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ﴾^۱؛ یعنی آنچه را که بر شما وارد کردند عین آن و عکس‌العملش را می‌توانید بر آن شخص وارد کنید، نه زیادتراً؛ و اگر هم عفو کنید بهتر است.

پس امیرالمؤمنین شد میزان؛ میزان گذشت، میزان عدل، میزان اغماض.

سابقاً برای شما قضیۀ عقیل را عرض کردم؛ عقیل برادر اوست، بین او و بین امیرالمؤمنین نهایت صمیمیت است، نهایت رأفت و الفت، مردی است محترم، بیست سال از امیرالمؤمنین عمرش بیشتر است،^۲ در نهایت فقر زندگی می‌کند. آمد خدمت امیرالمؤمنین و از بیت‌المال طلب کرد، حضرت می‌فرماید:

دیدم فقیر و مستمند بود، فرزندان او را دیدم که رنگشان از شدت فقر سیاه و کبود شده بود، مانند آنکه با نیل رنگ کرده‌اند، و گرد و غبار فقر و غربت بر صورت بچه‌ها نشسته بود.

آمد پیش امیرالمؤمنین و تقاضا کرد، یکی دو مرتبه تکرار کرد. حضرت آهن را داغ کرد و به بدنش چسباند، چون عقیل نمی‌دید، صدای ناله‌اش بلند شد. حضرت فرمود:

مادر بر تو بگریه! (یعنی: بمیری!) تو از این آهن داغ من فریاد می‌کنی، آن وقت مرا دعوت می‌کنی به آتش غضب پروردگار که خدا برای مخالفین و متمرّدین قرار داده. من از بیت‌المال همه مسلمان‌ها که مال همه آنهاست، حق آنها را به تو بدهم! صبر کن، این مقدار عطا قسمت می‌شود، آن مقداری که سهمیه من شد من به تو می‌دهم.

این را می‌گویند میزان عدل. ترازو خوب کار می‌کند، میزانیّه اشتباه نمی‌کند. بیت‌المال مسلمین دست امیرالمؤمنین است، از شرق و غرب برای آن حضرت می‌آورند، ولی بین عقیل، برادر محترم و عابد که با هم نهایت محبت و صمیمیت دارند، و بین

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹.

۲. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۰.

یک فرد سیاه حبشی که اسلام آورده و از اسلام هم تازه فقط شهادتین بر زبان جاری کرده است، هیچ فرقی نیست. می‌گوید من حقّ او را به تو نمی‌توانم بدهم. خدا میزان قرار داده است، این بیت‌المال باید بین همهٔ افراد مسلمین بالسویه قسمت بشود؛ نمی‌توانم بدهم! مرا به آن آتش دعوت نکن.^۱ این را می‌گویند میزان عدل.

دخترش از بیت‌المال مسلمین یک گردنبند مروارید، عاریه گرفت؛ چون در روز عید تمام زنان قریش خود را تجمل می‌کنند به بهترین تجملات، ولی دختر خلیفهٔ مسلمین علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین، گردنبند ندارد. این قضیه برای حضرت زینب و ام‌کلثوم نیست، آنها درجاتشان از این معانی عالی‌تر است. امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام فوت، سی و هفت دختر و پسر داشت از عیالات متعدد.^۲

یک گردنبند از آن پاسبان و کلیددار بیت‌المال عاریه گرفت. امیرالمؤمنین چشمش به این گردنبند افتاد: «از کجا آوردی؟!»

:- از خازن شما گرفتم.

:- «چرا گرفتی؟!»

:- یا علی! آخر من که چیزی نداشتم؛ روز عید که می‌رسد، همهٔ زنان قریش خود را به بهترین وجه زینت می‌کنند، من دختر خلیفهٔ مسلمین هستم.

حضرت فرمودند: «زود برگردان! زود، زود! اگر می‌دانستی، که حدّ بر تو

جاری می‌کردم!»

بعد، آن خازن را خواستند: «چرا دادی؟!»

:- یا علی! من که به عنوان اخراج از بیت‌المال ندادم؛ از من امانت خواست،

من دادم گردنش بیندازد و دو مرتبه به بیت‌المال برمی‌گرداند.

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲. شرح إحقاق الحقّ، ج ۳۲، ص ۶۷۸ - ۶۸۵، تعداد اولاد حضرت بنا بر اختلاف مصادر، ۲۵ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۹ ذکر شده است.

حضرت فرمودند: «آیا از این گردنبندها به تعداد زن‌های مسلمان در بیت‌المال هست که به همه آنها بدهی یا نه؟» گفت: نه. فرمودند: «دختر من اختصاص ندارد!»^۱ نشنیدید در جنگ بدر، عرض کردم^۲ که عموی پیغمبر، عباس را اسیر کردند و به طناب و زنجیر بسته، آوردند؛ شب، پیغمبر ناله عباس عموی خود را می‌شنید و خوابش نمی‌برد. گفتند: یا رسول‌الله! چرا نمی‌خوابی؟ حضرت فرمودند: «صدای ناله عمویم نمی‌گذارد من بخوابم! چرا ناله می‌کند؟»
-: با بند او را محکم بسته‌اند.

رفتند بند عباس را یک‌قدری شل کردند، عباس خوابش برد. پیغمبر فرمود: «ناله عمویم دیگر نمی‌آید!» گفتند: یا رسول‌الله! بند را شل کردیم. حضرت فرمود: «آیا بند از همه اسراء شل کردید یا نه؟» گفتند: نه! گفت: «بر شما جایز نیست! اینها اسرای شما هستند؛ اگر بر عموی من این بند را شل می‌کنید، باید بر همه شل کنید.» رفتند بند همه را شل کردند.^۳ این می‌شود ﴿لِيُقَوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾!^۴

آن وقت امیرالمؤمنین را می‌آورند و می‌گویند: میزان عدالت او تا این سرحد بود؛ ای بنده مسلمان، تو هم تا همین میزان، عدالت داشتی؟ اگر دستت به بیت‌المال مسلمین دراز می‌شد، همین کار را می‌کردی؟ یا همه را صرف مخارج شخصی می‌کردی، و مؤمنین، مسلمین، ایتام، برهنگان، مستمندان، بیچاره‌ها، ضعفاء، گرسنه‌ها و مَرَضی همین‌طور بمیرند!

اندازه می‌گیرند؛ هر کس به این مقام نزدیک‌تر باشد، در بهشت‌هایی نزدیک‌تر به مقام امیرالمؤمنین زندگی می‌کند؛ و هر که دورتر باشد، دور؛ آن که خیلی دور است

۱. تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۵۱، با قدری اختلاف.

۲. رجوع شود به همین مجلد ص ۱۶۲.

۳. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۱۲.

۴. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

که در جهنم است، آن که نزدیک است در بهشت است، نزدیک‌تر در بهشت؛ آن کسی که خیلی نزدیک است، مقامش نزدیک امیرالمؤمنین است. چون این میزانیّه کار می‌کند و این میزانیّه‌ها به اندازه‌ای دقیق کار می‌کند که از هر میزانیّه‌ای دقیق‌تر و عظیم‌تر است! می‌گویند: بعضی ترازوها این قدر دقیق است که شما اگر یک کاغذی را بگذارید در این ترازو و بکشید، بعد کاغذ را بردارید دوتا خط رویش بکشید و بگذارید روی این ترازو، این ترازو سنگینی اثر یک مدادی که روی این کاغذ کشیده‌اید را نشان می‌دهد؛ این قدر دقیق است! آن ترازو از این دقیق‌تر است! می‌گوید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱

«کسی که به اندازه سنگینی یک ذره‌ای (که به چشم دیده نمی‌شود، در نور آفتاب انسان آن ذره را در هوا می‌بیند) اگر کار خوبی انجام بدهد یا کار بدی، می‌بیند.»

چه قسم می‌بینید؟ همین ترازوها کار می‌کند؛ ترازوی عدالت امیرالمؤمنین و خیرات امیرالمؤمنین! این شخصیت، میزان است برای عمل امت و حجّت برای امت قرار داده می‌شود؛ اعمال انسان را دائماً به او عرضه می‌دارند. عبودیت و مقام عبادت امیرالمؤمنین را می‌آورند؛ چه قسم نماز می‌خواند؟ چه قسم توجه به خدا می‌کرد؟ پیکان در پایش رفت، از حضرت زهراء علیها السلام سؤال کردند: «ما پیکان را نمی‌توانیم در بیاوریم!» آن حضرت فرمود: «وقتی علی به سجده می‌رود، در بیاورید؛ زیرا که ادراک نمی‌کند!»

پیکان را از پای امیرالمؤمنین در حال سجده در آوردند! در حال غیر سجده تاب نمی‌آورد؛ پیکان سه شعبه بود، وقتی می‌خواستند در بیاورند باید پا را پاره کنند، تا در بیاورند. امیرالمؤمنین در حال سجده این قدر متوغل بود!^۲

۱. سوره زلزله (۹۹) آیه ۷ و ۸.

۲. المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹۷؛ جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۲۸.

اعمال اُمَّت را می‌سنجند و می‌گویند: ما این مقدار را از تو توقع نداریم که مانند امیرالمؤمنین پیکان را از پایت در بیاورند؛ این را نمی‌خواهیم! نمی‌خواهیم هم در حال نماز آن‌طور جذبات الهی تو را بگیرد که بیهوش بیفتی روی زمین! یک نماز با حضور قلب از تو خواستیم، بگو: الله اکبر، السلامُ علیکم؛ فکر تجارت و زراعت و حکومت و ریاست و خرید و فروش و جمع مال و زن و فرزند مباش! این هم مشکل بود؟! آن‌وقت اگر انسان نتواند، این مقدار عمل بیاورد، دیگر خیلی شرمندگی دارد!

در آن نهایت درجهٔ شدائد جنگ، بدن‌ها پاره می‌شد، خون می‌آمد؛ در جنگ أُحُد امیرالمؤمنین علیه السلام نود زخم خورد که بعضی از زخم‌ها تا استخوان سرایت کرده بود،^۱ و این زخم‌ها و جراحات جنگ را که می‌خواستند ببندند، فتیله گذاشتند و بستند.^۲ این قسم برای پیغمبر اکرم فداکاری می‌کرد. هم این را می‌آورند قرار می‌دهند و هم آن افرادی که در این صحنه جنگ آمدند و شمشیر از غلاف بیرون نیاوردند، یا فرار کردند و رفتند بالای کوه‌ها و بعد از سه روز آمدند ببینند که آیا پیغمبر را کشتند یا نکشتند؟^۳ اینها با همدیگر یک درجه هستند؟!^۴

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶:

«فَلَمْ يَزَلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى أَصَابَهُ فِي وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ وَصَدْرِهِ وَبَطْنِهِ وَيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ تَسْعُونَ جِرَاحَةً فَتَحَامَوْهُ؛ وَ سَمِعُوا مُنَادِيًا يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ: "لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ!"»

ترجمه: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان می‌جنگید تا اینکه نود جراحات در صورت و سر و سینه و شکم و دستان و پاهایش برداشت و دشمنان، خود را از شمشیرش دور نگاه می‌داشتند؛ و شنیدند منادی از آسمان ندا می‌کند: "جوان‌مردی نیست مگر علی، و شمشیری نیست مگر ذوالفقار!"» (محقق)

۲. الاختصاص، ص ۱۵۸.

۳. الإرشاد، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۴؛ تقریب المعارف، ص ۳۲۰؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۹۳؛

تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۸.

۴. جهت اطلاع بیشتر پیرامون حوادث جنگ احد و دلوری‌ها و رشادت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام

رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۹ - ۶۸.

آنها ادعای خلافت می‌کنند؛ یعنی: ما از تو بیشتر لیاقت داریم که بیاییم و حکومت مردمان مسلمین را حیازت کنیم و بر آنها ریاست کنیم!

بعد از اینکه این زخم‌ها در بدن امیرالمؤمنین قرار گرفت، امیرالمؤمنین بعد از جنگ اُحُد در مدینه در بستر افتادند. به پیغمبر خبر رسید که کفار بیرون شهر می‌خواهند شبیخون بزنند. پیغمبر اعلام کرد: مردم حرکت کنند برای جهاد و دفاع! امیرالمؤمنین علیه السلام با این حال از بستر برخاست و شمشیر دست گرفت و رفت.^۱

در آن شب تاریک پر از خوف و وحشت، پیغمبر مَشک را به سَعْد و قَاص داد: «برو یک مشک آب بیاور!» رفت همه‌جا را گشت، گفت: «یا رسول‌الله! رفتم آب پیدا نکردم.» به دیگری داد، به دیگری و ... ولی پیدا نکردند. به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین در حرفش «پیدا نکردم؛ نیست»، نیست؛ باید آب بیاورد، پیغمبر از او آب خواسته است، این حرف‌ها چیست؟! مشک را برداشت و آمد؛^۲ یک صحرا پر از دشمن، صحرای ظلمانی، تاریک و سرد، تمام دشمن اطراف سرزمین بدر را گرفته‌اند؛ تنها رفت در میان چاه، مشک را پر از آب کرد، برخاست و مشک را از چاه بیرون آورد. وقتی حرکت می‌کرد به سوی پیغمبر، سه مرتبه باد تند آمد که از شدت باد، امیرالمؤمنین نشست. بعد، آمد خدمت پیغمبر.

:- «یا علی! چرا دیر آمدی؟!»

:- «سه مرتبه باد آمد!»

حضرت فرمودند: «آن سه مرتبه باد، جبرائیل، اسرافیل و میکائیل بودند، هر کدام با هزار ملک از آسمان آمده‌اند برای آفرین گفتن و تهنیت بر تو؛ ملائکه بر تو

۱. الاختصاص، ص ۱۵۸.

۲. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۶۳؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۲۱؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۵۷۸؛ با قدری اختلاف در تمامی مصادر.

افتخار می کند، مباحات می کند. این سه هزار ملائکه فردا تو را کمک می کنند؛ پیروزی به دست توست!»^۱

در جنگ بدر سیصد و سیزده نفر لشکریان مسلمان بود و نهصد و پنجاه نفر لشکر کفار؛ آنها همه شمشیر و عده و عده و اسب و شتر، اینها هیچ نداشتند.^۲ امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها سی و شش نفر کشت، سی و چهار نفر دیگر را بقیه اصحاب و پیغمبر با کمک ملائکه کشتند؛ یعنی امیرالمؤمنین به تنهایی بیش از نصف تمام جمعیت که سیصد و سیزده نفر بودند، فداکاری می کردند.^۳ این می شود میزان! آن شبی که در فراش پیغمبر خوابید، در روایات داریم - شیعه گفته، سنی گفته، بزرگان اهل تسنن، این روایت را گفته اند - که:

جبرائیل بالای سر امیرالمؤمنین نشسته بود و میکائیل پایین پا، و امیرالمؤمنین را باد می زدند و می گفتند: «بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا عَلِيَّ! تمام ملائکه آسمان الآن متوجه تو هستند و خداوند علیّ اعلیٰ به تو افتخار کرده است بر جبرائیل و میکائیل!»

خداوند خواست میکائیل و جبرائیل را امتحان کند، گفت:

«من عمر یکی از شما را بر دیگری زیادتر قرار دادم، کدامیک از شما انتخاب می کند عمرش کمتر باشد و عمر رفیقش بیشتر؟» نه جبرائیل گفت: عمر من کمتر، عمر میکائیل بیشتر؛ نه میکائیل گفت: من کمتر و عمر جبرائیل بیشتر! بعد خداوند گفت: «بروید پایین!» آمدند پایین؛ گفت:

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۵؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴ - ۱۶؛ دلائل النبوة، ج ۳، ص ۳۶ - ۴۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۳. کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۷۰. شیخ مفید - رحمه الله - نام کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی آنان را کشته است، از قول روایت عامه و خاصه بی آنکه در این باره اختلافی داشته باشند، سی و پنج نفر نقل کرده است. (محقق)

«بروید بر بالای سر و پایین پای این مرد بنشینید - یک جوان بیست و سه ساله که بیشتر نیست - این جوان خود جای پیغمبر خوابید و تمام بدن خود را آماج تیر و پیکان و شمشیر و نیزه قرار داده و خود را حاضر کرده است که چهل نفر از شجاعان و ابطال روزگار از دشمنان بریزند و او را قطعه‌قطعه کنند. این مواساتی که علی با پیغمبر کرده است، شما که دو تا ملائکه مقرب من هستید، نتوانستید بکنید!»^۱

پس علی از انبیاء افضل است! علی از ملائکه مقرب افضل است! آن حال رحم و عطوفت و آن مهربانی که امیرالمؤمنین داشت؛ اینجا دیگر داستان‌هایی است. ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، در اینجا داستان‌هایی ذکر می‌کند، از شافعی و زمخسری داستان‌ها ذکر می‌کند و می‌گوید:

این دیگر هیچ قابل هضم و تحلیل فکری نیست که امیرالمؤمنین، آن مرد شجاعی که برای پیشرفت دین و سرکوبی ظالم، از هیچ چیز دریغ نداشت، فردا می‌آمد در بازار چشمش به یک یتیم و به یک فقیری می‌افتاد، به یک مستمندی می‌افتاد، بی اختیار اشکش جاری می‌شد! این پهلوان یل است، میدان قدرت است، اشک با او چه مناسبت؟! اگر رقیق‌القلب و دارای عطوفت و رحمت است، آن شجاعت یعنی چه؟! این صفات متضادی که در علی واقع شده است دلالت می‌کند بر اینکه مرکز صفات جمال و جلال الهی است.^۲

علی فانی در خداست، صفات جمال و جلال الهی در او طلوع می‌کند؛ آنجایی که باید شمشیر بزند هیچ باک ندارد و آنجایی که باید توقف کند و عطوفت کند، به اندازه‌ای پایین می‌آید، پایین می‌آید، پایین می‌آید که در کنار کوچه پهلوی آن بچه یتیم می‌نشیند، او را بغل می‌کند، می‌بوسد، دست بر سر او می‌کشد، او را نوازش

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹؛ فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۸۲؛ المستجاد، ص ۱۰؛
الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۶۹.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۴۹.

می‌کند، به منزل می‌رساند و می‌رود دنبال کارش؛ خلیفه‌المسلمین هم هست!^۱
اصحابی هم تربیت کرد برای خود نظیر اینها؛ آن اصحاب با وفای امیرالمؤمنین
مثل قیس بن سعد بن عباده، مثل محمد بن ابی‌بکر، مثل مالک اشتر، میثم؛ اینها
خیلی صفات عالی داشتند و واقعاً انسان‌های ملکوتی بودند. خب این هم مقام میزان
است دیگر.

پس بنابراین: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ
لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ﴾؛ آن وقت در میان امت میزانی که خدا تمام اعمال امت را با او
اندازه‌گیری کند، این میزانیه امیرالمؤمنین است.

خوشا به حال آن کسانی که در دنیا این میزانیه‌شان به امیرالمؤمنین خیلی
نزدیک باشد، در روز قیامت هم خیلی نزدیک است. به یک چشم به هم‌زدن از حشر
و نشر و قیامت و صراط و حساب و عرض و... عبور می‌کنند؛ ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ
عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾.^۲

این حالات امیرالمؤمنین بود که روزبه‌روز در دنیا طلوعش بیشتر می‌شود و
مردمی که حتی خارج از دین هستند، به او می‌گروند و او را یگانه‌نمونه شرف و
انسانیت می‌دانند و برای او کمال احترام و فضیلت قائل‌اند، گرچه مسلمان نیستند.
جُبران خلیل جُبران مسیحی می‌گوید:

علی انسانی بود مافوق زمان خود! و من تعجب می‌کنم چگونه زمان،
افرادی را به وجود می‌آورد که مافوق زمان خود هستند؟!^۳

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون اجتماع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود به
امام شناسی، ج ۲، ص ۳۸.

۲. سوره قمر (۵۴) آیه ۵۵. ترجمه: «در جایگاهی راستین نزد پادشاهی مقتدر.» (محقق)

۳. الامام علی علیه السلام صوت العدالة الانسانية، جرج جرداق، ص ۷۹۸ و ۷۹۹، به نقل از
جبران خلیل جبران.

این روش امیرالمؤمنین بود. آن قدر مخالفین برای کوباندن امیرالمؤمنین و از بین بردن آن حضرت، حتی از بین بردن نام و نشان آن حضرت کوشش کردند، از کشتن و دار زدن و حبس کردن و سوزاندن و اعدام کردن، هیچ خودداری نکردند؛ تا چه موقع؟ تا مدّت‌های مدید و سالیان دراز، که اسم علی روی زمین نماند؛ اصلاً مردم نفهمند عدالت یعنی چه؟ چون می‌خواستند دست به خون مردم آغشته کنند، دست به نوامیس مردم دراز کنند، حکومت خود را براساس ظلم و جور قرار بدهند؛ و این مکتب برهم‌زننده آن دستگاه است، لذا سعی کردند که نام علی روی زمین نباشد.

ابن شهر آشوب می‌گوید:

از معجزات امیرالمؤمنین بعد از ایشان سه چیز است؛ گذشته از آن معجزات زمان امیرالمؤمنین، سه معجزه دارد:

یکی اینکه: فضائل و مناقب او را دشمنانش نیز با هم ذکر می‌کنند. افرادی هستند که در مکتب امیرالمؤمنین نیستند ولی خود آنها آن قدر روایات در فضائل امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند و در مجالس می‌نشینند بیان می‌کنند! و اگر یکی از آنها انکار کند، دیگری می‌گوید: این قابل انکار نیست، این به روایت صحیح به ما رسیده است، در فلان کتاب و فلان کتاب و فلان کتاب هست.

دوم اینکه: دشمنان آن حضرت کتاب‌هایی در فضائل آن حضرت نوشتند. این آقای سنی مذهب، کتاب در فضیلت امیرالمؤمنین نوشته است؛ ابن جریر طبری، صاحب کتاب *تاریخ الأمم و الملوک* که به نام *تاریخ طبری* معروف است، یک کتاب نوشته به نام: *الغدیر، واقعه غدیر*. احمد حنبل یک کتاب نوشته است در فضائل امیرالمؤمنین، به نام: *فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه*. نسائی که یکی از ائمه اهل تسنن است، یک کتاب در فضیلت امیرالمؤمنین نوشته است.

و آنچه را تا به حال، من تفحص کرده‌ام از علمای بزرگ و شاخص اهل تسنن صد و هشتاد و سه کتاب در فضائل امیرالمؤمنین نوشته شده است به دست علمای سنی مذهب؛ این معجزه نیست؟!!

مطلب سوّم اینکه: دشمنان امیرالمؤمنین به هر قوه‌ای متّکی شدند برای اینکه اسم امیرالمؤمنین را از روی زمین بردارند، کسی نام علی را نشنود و نگوید و روایتی از آن حضرت نقل نکند.

معاویه وارد مدینه شد، رو کرد به ابن عباس و گفت: «ای ابن عباس! من به تمام شهرها دستور داده‌ام و نوشته‌ام که هیچ‌کس حق ندارد فضیلتی از فضائل امیرالمؤمنین، ابوتراب نقل کند؛ تو هم حق نداری نقل کنی!» ابن عباس گفت: «ما را از قرآن خواندن منع می‌کنی؟!» گفت: «نه، قرآن بخوانید.» ابن عباس گفت: «از تفسیر قرآن منع می‌کنی؟! از تأویل و معنای قرآن منع می‌کنی?!» گفت: «بلی؛ چون تفسیر و تأویل قرآن همه‌اش امیرالمؤمنین است!» ابن عباس گفت: «قرآن بخوانیم، معنی‌اش را نفهمیم?!» گفت: «معنی‌اش را بفهمید اما از غیر طریق اهل بیت، از روایاتی که دیگران نقل می‌کنند.» ابن عباس گفت: «قرآن در اهل بیت نازل شده است، ما معنایش را از اهل بیت نپرسیم؟! برویم از یهود و نصاریّ بپرسیم معنای قرآن چیست?!» معاویه گفت: «همین که گفتیم!» برخاست و گفت: «در کوچه و بازار مدینه اعلام می‌کنم که معاویه ذمّه خود را بریء کرده از هر کسی که یک فضیلت از فضائل امیرالمؤمنین نقل کند!»

اگر کسی یک فضیلت نقل می‌کرد می‌کشتند، بدون برو و برگرد! عبدالله بن شدّاد لثی می‌گوید: «دلم آتش گرفته بود، می‌خواستم یک فضیلت از فضائل امیرالمؤمنین نقل کنم نمی‌توانستم؛ و من آرزو می‌کردم که به من مهلت بدهند، من بیایم از صبح تا به غروب فضیلت آن حضرت را نقل کنم و بعد مرا گردن بزنند، راضی بودم؛ ولی این کار را هم به من مهلت نمی‌دادند، همان فضیلت اوّل که نقل می‌کردم می‌گفتند: گردن بزنید!»

سالیان دراز گذشت در بین فقهاء و محدّثین افرادی آمدند و روایاتی را در تفسیر، در حدیث، در سنّت، در تاریخ، در ادب از امیرالمؤمنین می‌خواستند در کتاب و در نوشتن نقل کنند و در سلسله سند، نام علی را نمی‌توانستند ببرند، می‌گفتند: «عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ؛ این مطلب از یک مردی از قریش است.»

عبدالرحمن بن ابی لیلی روایاتی را که از امیرالمؤمنین نقل می‌کند، می‌گوید: «حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ؛ از یک مردی از اصحاب رسول خدا.» حسن بصری روایاتی را که نقل می‌کند می‌گوید: «از ابوزینب؛ از پدر زینب.» چون امیرالمؤمنین به ابوزینب معروف نبود، به ابوالحسن معروف بود، روایات را به عنوان ابوزینب نقل می‌کند.

شعبی می‌گوید: «من می‌رفتم پای منابر بنی‌امیه می‌نشستم، در نمازهای جمعه، نمازهای عید، خطبه‌ها خوانده می‌شد و امیرالمؤمنین را لعن می‌کردند، سب می‌کردند، بد می‌گفتند، درجات او را پایین می‌آوردند؛ اما من می‌دیدم مثل اینکه این مرد را گرفته‌اند و دارند به آسمان می‌برند، مثل اینکه می‌دیدم هرچه اینها بدی می‌گویند باز فضیلت امیرالمؤمنین دارد درخشندگی می‌کند و نور می‌دهد! آن وقت فضیلت برای بنی‌امیه نقل می‌کردند، منزلت نقل می‌کردند، جعل می‌کردند، برای مردم تعریف می‌کردند؛ و من می‌دیدم که در بالای منبر مثل اینکه شکم‌های مردار و گندهای جیفه‌ها را می‌شکافند و منتشر می‌کنند! هرچه بیشتر تعریف می‌کردند، بوی تعفن آن بیشتر فضا را می‌گرفت!»^۱

ابن نباته می‌گوید: «خواستند نور امیرالمؤمنین را خاموش کنند، ولی نتوانستند؛ بلکه یک صیحه هم بر صیحه قیامت اضافه شد!»^۲

امیرالمؤمنین صیحه‌اش در دنیا پیچید مثل صیحه قیامت؛ عدل او، انصاف او، رحمت او، آمد زمین را گرفت. در هر شهری شما بروید بگردید از قبور اولاد او پیدا می‌کنید، مردم قبور اولاد او را به عنوان تبرک، مزار خود قرار می‌دهند.^۳ بخاری و مسلم و ابن بطة و ... روایتی نقل می‌کنند که: «وقتی که پیغمبر اکرم حالشان سنگین بود و زیر بغل پیغمبر اکرم را گرفتند تا بیاورند برای

۱. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۱۶۴، به نقل از شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۱۴، با قدری اختلاف.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۸۱.

۳. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۵۰ - ۳۵۲.

مسجد، عایشه می گوید: "زیر بغل پیغمبر را فضل پسر عباس و یک مرد دیگر گرفت."^۱

نمی گوید آن مرد دیگر کیست! یا از روی حسادت خود یا اینکه بعداً نتوانستند بیان کنند و روات در آن تصرّفی کردند؛ خلاصه نمی گوید: زیر بغل پیغمبر را فضل و علی گرفتند، می گوید: «فضل و رَجُلٌ آخَر.»

این قسم نور علی را خاموش کردند، ولی دنیا را گرفت؛ کجا می توانند خاموش کنند؟! مگر قابل خاموش کردن است؟!

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۲
 «می خواهند نور خدا را خاموش کنند! نور خدا که قابل خاموش کردن نیست؛ آنها خودشان را سختی می دهند!»

مه فشانند نور و سگ عو عو کند هر کسی بر باطن خود می تند^۳
 خُب این مکتب امیرالمؤمنین است! حالا ما مسلمان ها، ما شیعیان باید حواس خودمان را جمع کنیم، بدانیم که معنی میزان چیست؟! بدانیم که علی یک آدمی است که تعارف سرش نمی شود و عقیل را آن طور متوجه کرد و متنّبّه کرد که از صراط عدالت خارج نشود؛ و گردنبد را از دختر خود گرفت و به بیت المال برگرداند با اینکه دختر، به عنوان عاریه گرفته بود. ما باید خودمان را نزدیک کنیم در عبادت، در تصرّف اموال، اجتناب از محرّمات، دست زدن به کارهای حرام، رشوه، ربا، قمار، معاملاتی که از غشّ و غلّ به وجود می آید و آن معامله را باطل می کند.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۵۱؛ صحیح البخاری، ج ۱،

ص ۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۱، با قدری اختلاف.

۲. سوره صف (۶۱) آیه ۸.

۳. مشنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۵۳۱:

مه فشانند نور و سگ عو عو کند هر کسی بر خلقت خود می تند

ما اگر این کار را بکنیم نزدیک می‌شویم، در دنیا و آخرت کامیابیم؛ و اگر نه، خود ضرر کردیم. ما که می‌گوییم علی، باید این ترازوی خود را نزدیک کنیم به آن ترازو، این شاهین سنجش اعمال خود را منطبق بر آن شاهین کنیم، اگر توانستیم شاهین روی شاهین قرار بگیرد که به‌به! ما فانی در ذات خدا شدیم و به حقیقت مقام ولایت اعتراف کردیم؛ و اگر نه، هرچه نزدیک‌تر بهتر!

امیرالمؤمنین علیه السّلام وصیّت کرد، دیشب از دار دنیا رفت.

امیرالمؤمنین در روی زمین تُشک نداشت، آنچه زیر پای امیرالمؤمنین بود شکل یک لحاف نازک بود، ولی چندتا متکا و بالش پشت سر امیرالمؤمنین گذاشتند و حضرت به آن تکیه کرده است؛ امیرالمؤمنین روی تُشک نخواستند است.^۱ وصیّت کرد:

ای حسن! من که از دار دنیا رفتم مرا غسل بده، کفن کن، حنوط کن از بقیة حنوط جدّت که جبرائیل از بهشت آورده است. بعد، مرا در میان سریر و تابوت می‌گذاری، جلوی تابوت را کسی نگیرد، تو و برادرت حسین، عقب تابوت را بلند کنید، جلوی تابوت بلند می‌شود؛ جلوی تابوت را جبرائیل و میکائیل حرکت می‌دهند. هرجا تابوت رفت بروید، از کوفه خارج می‌شوید، در سرزمینی روی سنگی تابوت به زمین می‌آید؛ همان‌جا جایی است که حضرت نوح پیغمبر برای من حفر کرده است. بر من نماز می‌خوانی، بعد جسد من را از آنجا کنار می‌گذاری، همان‌جا را حفر می‌کنی، می‌بینی یک قبری ساخته و آماده و لحدی آماده، در سر قبر یک تخته چوب بزرگی است که روی آن نوشته شده: «هَذَا مَا حَفَرَهُ نُوْحُ النَّبِيِّ لِرِوَصِيِّ نَبِيِّ آخِرِ الزَّمَانِ؛ این قبری است که نوح پیغمبر برای وصیّ نبیّ آخِرِ الزَّمَانِ، هفتصد سال قبل از طوفان حفر کرده است.»

جنازه مرا در میان قبر می‌گذارید، آنجا هفت تا خشت است، آن خشت‌ها را به روی من می‌گذارید؛ بعد، یکی از خشت‌ها را برمی‌دارید، در قبر نگاه

۱. الأمالی، شیخ مفید، ص ۳۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۹.

می کنید مرا نمی بینید، چون هر وصی پیغمبری از دار دنیا برود، وقتی او را در قبر بگذارند خدا بین روح و جسد پیغمبر و روح و جسد آن وصی را جمع می کند. بعد از چند لحظه نگاه کنید می بینید من در میان قبر هستم، برگشته ام، آن یک خشت دیگر را بگذارید و قبر را از خاک انباشته کنید.^۱ و شب به کوفه برگردید و این موضع را هم مخفی بدارید. فردا که شد یک صورت نعشی به ناقه ببندید بفرستید برای مدینه که کسی از موضع قبر من اطلاع پیدا نکند.^۲

بینید، میزان: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾^۳، میزان در میان اُمَّتِ طاعی

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۴۸ و بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۱ و ۲۹۵، با قدری اختلاف.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۲.

۳. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۷. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۵۰.

«پروردگار متعال آسمان را بلند پایه برافراشت؛ و میزان را قرار داد.»

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۸۰: «در تفسیر آیه مبارکه ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾*، در تفسیر قمی از حضرت امام رضا علیه السلام وارد است که:

قال: «السَّمَاءُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ الْمِيزَانُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصَبَهُ خَلْقِهِ.» قيل: ﴿أَلَا تَطْعَوْنَ فِي الْمِيزَانِ﴾؟ قال: «لَا تَعْصُوا الْإِمَامَ!» قيل: ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ﴾؟ قال: «أَقِيمُوا الْإِمَامَ الْعَدْلَ!» قيل: ﴿وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾؟ قال: «لَا تَبْخَسُوا الْإِمَامَ حَقَّهُ وَ لَا تَظْلِمُوهُ!»** «مراد از آسمان، رسول خداست که او را بلندمرتبه داشته و به سوی خود برد؛ و مراد از ترازو و میزان، امیرالمؤمنین علیهما صلوات الله می باشد که او را بر خلقش قرار داد.»

گفته شد: مراد از ﴿أَلَا تَطْعَوْنَ فِي الْمِيزَانِ﴾ چیست؟! فرمود: «آن است که عصیان امام را مکنید!»

گفته شد: مراد از ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ﴾ چیست؟! فرمود: «آن است که امام را به عدالت برپا دارید!»

گفته شد: مراد از ﴿وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ چیست؟! فرمود: «آن است که از حق امام کم نگذارید و به وی ستم روا مدارید!»

* «آسمان را پروردگار برافراشت، و ترازو را نهاد.»

** تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۰۷، به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳.

و یاغی باید کارش به جایی برسد که بگوید: «قبر من مخفی باشد!» زیرا خوارج ناصبی و یاران معاویه می آمدند و قبر را می کنند و جسد را درمی آورند! و نظیر اینها خیلی اتفاق افتاده است. امیرالمؤمنین فرمود: «قبر را مخفی کنید!»

محمد بن حنفیه روایت می کند: بعد از اینکه پدرم از دار دنیا رفت، صدای ضجه و شیون از خانه ما بلند شد. امام حسن علیه السلام فوراً تصدی کرد برای غسل دادن؛ برادرم حسین آب می ریخت و حضرت امام حسن غسل می داد، و بدن خودبه خود تکان می خورد، دیگر کسی لازم نبود بدن را برای غسل به این طرف و آن طرف کند.

بعد، حضرت امام حسن صدا زدند: «زینب بقیه حنوط را بیاور، آن حنوطی که جبرائیل از بهشت آورد و با آن پیغمبر و مادرم فاطمه زهرا را حنوط کردند؛ سهم پدرم مانده است، بیاور!» حضرت زینب آورد. امام حسن، امیرالمؤمنین را با آن حنوط بهشتی و کافور بهشتی حنوط کرد. می گوید: وقتی سر حنوط را باز کردند، چنان بویی از این حنوط متصاعد شد که تمام کوفه را گرفت. بعد، بدن امیرالمؤمنین را در همین جامه کفن کردند. محمد حنفیه می گوید: از این بدن پدرم بوی مشک و عنبری متصاعد می شد که تا آن زمان ما چنین بویی استشمام نمی کردیم!

در میان تاریکی شب، بدن را روی سریری قرار دادند؛ حضرت امام حسن و امام حسین عقب سریر را گرفتند و سریر بلند شد و از شهر خارج می شود. افرادی که تشییع جنازه می کنند: حضرت امام حسن، حضرت امام حسین، محمد بن حنفیه، اولاد ذکور آن حضرت، صعصعه بن صوحان و چند نفر دیگر از اصحاب خاص هستند؛ هر کس دیگری خواست بیاید حضرت امام حسن ممانعت کردند.

در تاریکی شب، جنازه از کوفه به سوی نجف خارج شد؛ نجف هم که شهری نیست، یک بیابان بی آب و علف است. مدتی همین طور جنازه آمد و آمد. محمد حنفیه می گوید: قسم به خدا این جنازه را که ما در میان تاریکی شب

می بردیم، از هر محلی عبور می کرد، از دیوار و سنگ و کوه و بیابان و تپه همه بر پدرم سلام می کردند. تا جنازه رسید به قائم غری (یک میل و ستونی بود قرار داده بودند نزدیک کوفه برای علامت راه که او را قائم غری یا قائم غریین می گویند). می گوید: همین که جنازه از پهلوی قائم غری می گذشت، این میله کج شد و تعظیم کرد و سلام کرد و همین طور کج و منحنی ماند؛ همان طوری که سریر و تخت ابرهه وقتی که عبدالمطلب وارد بر ابرهه شد، سریر سلام کرد و همین طور منحنی ماند.^۱ تا اینکه جنازه را آوردند و جنازه در بالای سنگی پایین آمد. جنازه را روی زمین گذاشتند. حضرت امام حسن علیه السلام هفت تکبیر بر جنازه پدر گفت. و این هفت تکبیر جایز نیست بر احدی مگر بر مهدی آل محمد که بر جنازه او هفت تکبیر می گویند.^۲

بعد از اینکه نماز را بجای آورد، جنازه را برداشتیم و آن محل را حفر کردیم؛ همان طوری که پدرم وصیت کرده بود قبری ساخته، لحدی آماده و تخت چوبی در سر قبر غرس کرده بودند و به لسان سریانی نوشته بود: «این قبری است که نوح پیغمبر، هفتصد سال قبل از طوفان برای وصی پیغمبر آخر الزمان حفر کرده است.»^۳ و جنازه پدرم را در میان قبر گذاشتند. افرادی که در میان قبر رفتند فقط سه نفر بودند: برادرم حسن و برادرم حسین و من (محمد بن حنفیه). امیرالمؤمنین را در میان قبر آوردند، از آن خشت هایی که حضرت نوح تهیه کرده بود، روی بدن گذاشتند. و حضرت امام حسن یک خشت را برداشتند و نگاه کردند دیدند جسدی نیست، بعد از مدتی باز نگاه کردند دیدند جسد هست.

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۶۸۲.

۲. الغارات، ج ۲، ص ۸۴۶؛ فرحة الغری، ص ۳۳.

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰ - ۲۹۵.

در اینجا شیخ حافظ بُرسی صاحب کتاب *مشارق أنوار الیقین* روایت می‌کند
می‌گوید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت امام حسن فرمودند: «وقتی
که جنازه مرا در قبر گذاشتید هنوز خاک روی جنازه نریخته‌اید، کناری
بروید و دو رکعت نماز بخوانید، بعد بیایید سر قبر و ببینید چه می‌بینید!»
ما جنازه پدر را که در میان قبر گذاشتیم همه رفتیم در کنار، دو رکعت نماز
خواندیم و بعد آمدیم در بالای قبر، دیدیم یک سندس سبز روی بدن امیرالمؤمنین
کشیده شده است. حضرت امام حسن از بالای سر، آن سندس را بلند کردند دیدند
در میان قبر پیغمبر است و آدم و حضرت ابراهیم، اینها نشسته‌اند با امیرالمؤمنین
صحبت می‌کنند؛ حضرت امام حسین علیه السلام سندس را از پایین پا بلند کردند،
دیدند در پایین پا مادرشان فاطمه زهرا و آسیه و مریم و حوا، اینها بر امیرالمؤمنین
سوگواری می‌کنند. سندس را انداختند، خاک روی بدن امیرالمؤمنین ریختند و قبر
را از خاک انباشته کردند.^۱

صعصعة بن صوحان دست برد و مستی از آن خاک‌ها برداشت و به سر خود
پاشید و صدا زد:

سلام من بر تو ای امیرالمؤمنین! گوارا باد بر تو کرامت‌های خدا! صبر
عظیم بود، جهادت عظیم بود، به مصائب و بلاهای مختلف مبتلا شدی و
تجارت سودمند کردی و به سوی حبیب خودت ملحق شدی!^۲
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲. همان، ص ۲۹۵.

مجلس هفتم

بیاناتی پیرامون امام هادی علیه السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ
بَاعِثِ السُّفْرَاءِ الْمُكْرَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قال إمامنا الهادي عليُّ بنُ مُحَمَّدٍ عليهما السَّلَامُ:
الإِيَانُ مَا وَقَّرْتَهُ الْقُلُوبُ وَصَدَّقْتَهُ الْأَعْمَالُ؛ وَ الْإِسْلَامُ مَا جَرَى بِهِ اللِّسَانُ وَ
حَلَّتْ بِهِ الْمُتَاكَاةُ.^١

این فرمایش حضرت را مسعودی نقل می کند از محمد بن ابی الفرج، از ابودعامه
که می گوید:

«خدمت حضرت امام زمان، حضرت امام علی النقی علیه السَّلَام رسیدم و از
آن حضرت سؤال کردم که برای من حدیثی بیان کنید. آن حضرت فرمودند:
روایت کرد برای من پدرم حضرت محمد بن علی، از پدرش حضرت علی
بن موسی، از پدرش حضرت موسی بن جعفر، از پدرش حضرت جعفر بن

١. مروج الذهب، ج ٤، ص ٨٥.

محمد، از پدرش حضرت محمد بن علی، از پدرش حضرت علی بن الحسین، از پدرش حضرت حسین بن علی، از پدرش حضرت علی بن ابی طالب، از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «یا علی بنویس! گفتم: چه بنویسم؟ حضرت فرمودند: بنویس: الْإِيمَانُ مَا وَقَّرْتَهُ الْقُلُوبُ وَ صَدَّقْتَهُ الْأَعْمَالُ؛ وَ الْإِسْلَامُ مَا جَرَى بِهِ اللِّسَانُ وَ حَلَّتْ بِهِ الْمُتَنَاقِحَةُ.»^۱ من نوشتم این روایتی را که حضرت با آن سلسله سند متصل از پدرانشان، از حضرت رسول اکرم روایت کرده‌اند و عرض کردم: یا بن رسول الله! نمی‌دانم که کدام یک در نزد من معجب‌تر است، آیا این سند عالی از این بزرگواران و این سند متصل؟! یا خود متن این روایت از حضرت رسول که این قدر با ارزش است؟!»

معنی این روایت این است که ایمان، آن چیزی است که قلب، او را به استحکام می‌گیرد و در خود نگاه می‌دارد و جا می‌دهد و سکنی می‌دهد، و اعمال انسان هم تصدیق آن ایمان را می‌کنند؛ ولی اسلام آن چیزی است که بر زبان جاری می‌شود و به واسطه آن، نکاح حلال می‌شود. این فرمایش حضرت بر اساس اختلافی که بین معنی ایمان و اسلام است نقل شده است، و ریشه‌اش متّخذ از قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱

«اعراب می‌گویند: ای پیغمبر ما ایمان آوردیم! ای پیغمبر به آنها بگو: شما هرگز ایمان نیاورده‌اید! لیکن بگویید که: ما تسلیم شده‌ایم، ما اسلام آورده‌ایم، و حال اینکه هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است.»

این اسلام در این آیه شریفه و در این روایتی که حضرت بیان می‌فرمایند، عبارت از تسلیم ظاهری و انقیاد و اطاعت است. در مقام ظاهر هر کس بر زبان شهادتین جاری کند، این مسلمان است و از نقطه نظر احکام و قوانین ظاهریه اسلام

۱. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۴.

بهره‌مند است؛ یعنی احکام اسلام بر او مترتب می‌شود؛ بدنش پاک است؛ دختر مسلمان را می‌تواند به ازدواج بگیرد؛ در مساجد مسلمان‌ها می‌تواند وارد بشود؛ در قبرستان مسلمان‌ها دفنش می‌کنند؛ از غنائم جنگ می‌برد؛ از اُفیاء (فیء) و بیت‌المال آنچه را که سهم او می‌شود مانند یکی از مسلمانان بهره می‌برد؛ و هم‌چنین سایر احکام ظاهریّه اسلام بر او مترتب می‌شود. حالا خواه این اسلام به قلب او هم اثر کرده باشد، دل او را هم مؤمن کرده باشد یا نکرده باشد؛ این از لوازم ظاهری حکم به اسلام است. اما اگر قلب، این اسلام را بپذیرد و تصدیق کند و اعتقاد برای دل باشد؛ و علامتش هم این است که اعمالی را که انسان در دل دارد، جوارح و دست و پا و چشم و زبان و سایر اعضاء بر آن اساس حرکت می‌کند و تصدیق آن ایمان قلبی را می‌کند، این می‌شود ایمان. پس احکام ظاهری بر اسلام مترتب است؛ و ایمان، عملی است که در قلب صورت می‌گیرد و نتایج اخروی و ثبوبات اخروی بر ایمان مترتب است.

حضرت می‌فرماید: «الإیمانُ ما وَقَّرْتَهُ الْقُلُوبُ»؛ وَقَّرَهُ: آى اسْتَحْكَمَهُ وَ جَعَلَ لَهُ سُكْنِي وَ شَدَّدَهُ وَ أَحْكَمَهُ وَ أَتَقَنَّهُ. وَقَّرَهُ یعنی: محکم آن را گرفت، جا داد، مراعات جوانبش را کرد. وقتی دل ایمان را بگیرد و در خود بپذیرد و اعضاء و جوارح هم تصدیق کند، کسی که مؤمن باشد زبانش بر طبق ایمان حرکت می‌کند، گوشش بر طبق ایمان حرکت می‌کند، دستش، پایش بر همان اساس و ایمان حرکت می‌کند؛ این می‌شود ایمان. اما اسلام آن چیزی است که فقط بر زبان جاری می‌شود و به واسطه او، نکاح و سایر احکام ظاهری اسلام مترتب است. البتّه در قرآن مجید آیاتی هم داریم که اسلام به معنی ایمان باشد؛ آن بر اصطلاح دیگر است. این یک اصطلاح بود که طبق این آیه قرآن خداوند علیّاً اعلیّاً اسلام را که در اینجا به معنی تسلیم ظاهری است، در مقابل ایمان قرار داده است. اما آنجایی که اسلام عین معنی ایمان دارد، آنجا اسلامی است که در قلب اثر کرده باشد، مرتبه انقیاد و تسلیم و اطاعت، از ظاهر به باطن سرایت کرده باشد؛ آن وقت معنی اسلام مساوق با معنی ایمان است.

امروز بنا بر بعضی از روایات، شهادت حضرت امام دهم، امام علی‌النقی است. و تولّد آن حضرت را بعضی دوّم رجب نوشته‌اند؛ و از آن دعائی که در ایّام رجب می‌خوانیم:

خدایا من سؤال می‌کنم از تو، به حقّ آن دو بزرگواری که در ماه رجب متولّد شده‌اند، محمد بن علیّ الثّانی و ابیّه علیّ بن محمد المّتّجّب.^۱

محمد بن علیّ اوّل اسم کیست از ائمّه؟ حضرت باقر اسمشان محمد است و پدرشان علی. این محمد بن علی اوّل است! دوّمین محمد بن علی که داریم، حضرت جواد هستند که اسمشان محمد است و پدرشان حضرت علی بن موسی الرضا است. در این دعا می‌فرماید که: آن کسی که در ماه رجب متولّد شد و محمد بن علی ثانی بود، که منظور حضرت جواد است که بعضی تولّد آن حضرت را در دهم از همین ماه رجب نوشته‌اند؛^۲ و فرزند آن حضرت که علی بن محمد است که حضرت امام علی‌النقی، علی بن محمد است.

تولّد حضرت امام هادی در مدینه بود در سنه دو بیست و دوازده، و رحلت آن حضرت در سامراء در دو بیست پنجاه و چهار؛ بنابراین، عمر آن حضرت، چهل و دو سال می‌شود. وقتی که حضرت جواد الائمه از دار دنیا رحلت کرده‌اند عمر حضرت هادی هشت سال و سه ماه بود که به امامت رسیدند، و مدت امامت آن حضرت قریب سی و سه سال می‌شود. مقداری در مدینه بودند و سیزده سال یا هجده سال^۳ در سامراء. آن حضرت را از مدینه به سامراء تبعید کردند و در سامراء در تحت الحفظ بودند تا اینکه در زمان معتز، شهادت پیدا کردند. حضرت، خلافت مأمون را درک کردند و بعد از مأمون، فرزندش معتصم و بعد الواثق بالله، بعد متوکل

۱. مصباح المتّهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۸۰۵.

۲. اقبال الأعمال (ط - القدیمة)، ج ۲، ص ۶۵۳.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۱۹. (محقّق)

خلیفه عباسی و فرزندش منتصر و مستعین و معتز.^۱

گرفتاری های زمان حضرت امام هادی خیلی زیاد بود؛ چون قدرت بنی عباس به حد اعلی بود و بالأخص متوکل از دشمنان اهل بیت بود و یک عداوت خاصی با اهل بیت داشت.

ابن سکیته،^۲ یعقوب بن محمد بن یعقوب بن سکیته، معلمی است برای فرزندان متوکل، از ادبای معروف است، از شعراء معروف است و در آن عصر به علم و فضل از نقطه نظر ادبیت معروف و مشهور است و مردی است دوستدار اهل بیت و شیعه بوده است؛ یک روز مشغول درس دادن به دو فرزند متوکل بود، متوکل وارد شد گفت: «ابن سکیته، بگو بینم این دو فرزند من در نزد تو محترم ترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟» ابن سکیته گفت: «به خدا قسم، قنبر غلام علی بن ابی طالب در نزد من محترم تر است از تو و این فرزندان تو!» متوکل گفت: «زبانش را از پشت کله اش بیرون بیاورید!» غلام های ترکی به امر متوکل، همان جا زبان ابن سکیته را از پشت کله او بیرون آوردند! بدن او را حمل کردند به منزل؛ فردای آن روز از دنیا رفت.^۳ یک چنین زمانی بود.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۰۱؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۱۳۵.

«و از مشاهیر ائمه لغت شیعه که بر دگران تفوق داشته اند، ابن سکیته بوده است. ابوالعباس ثعلب گوید: جمیع اصحاب ما اجماع کرده اند بر آنکه پس از ابن اعرابی، أعلم در علم لغت از ابن سکیته وجود ندارد. او را متوکل عباسی به جرم تشیع کشت؛ و داستان وی مشهور می باشد. پنجاه و هشت سال عمر کرد و در شب دوشنبه پنجم از شهر رجب سنه ۲۴۴، و گفته شده است: سنه ۲۴۶، و گفته شده است: سنه ۲۴۳ به شهادت نائل گردید.»

۳. المختصر فی أخبار البشر، تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۴۱؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمة)، ج ۱۴، ص ۴۷۱.

و قضایای منع زوار قبر حضرت سیدالشهدا علیه السلام در زمان متوکل بوده است و خیلی سخت می گرفت؛ خیلی سخت! چندین مرتبه منع کرد و هر دفعه طول کشید.

چون اولین کسی که زوار قبر سیدالشهدا را منع کرد، هارون الرشید بود بعد از آن که شنید از اطراف و اکناف، مردم برای زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام می روند و آنجا شبها می مانند و بازاری تشکیل می شود و خرید و فروش می شود؛ گفت: «عجب! شیعیان آنجا هم می خواهند نقطه ای را تأسیس کنند؟!» از اجتماع شیعیان در آنجا خوف پیدا کرد و دستور داد قبر را خراب کردند و با زمین یکسان کردند. بعد از هارون الرشید قبر را ساختند و دو مرتبه به صورت اول در آمد و زوار از اطراف و اکناف می آمدند و زیارت می کردند. دیگر کسی دست به قبر حضرت نزد تا همین متوکل؛ یعنی مأمون کاری نداشت، معتصم کاری نداشت، واثق هم کاری نداشت. در زمان متوکل هم مقداری زیارت کردند، بعد متوکل شنید که مردمی جمع می شوند، زیارت می کنند، از راههای دور می آیند؛ دستور داد قبر را خراب کردند و دیده بانهایی در اطراف گذاشتند تا کسی به زیارت نیاید. مدتی گذشت، باز مردم اجتماع کردند و قبر را به صورت اول ساختند و از اطراف و اکناف زیادتر جمعیت آمد! باز دو مرتبه متوکل دستور داد خراب کردند و اطراف آن زمین، پاسبانها گذاشتند تا کسی برای زیارت نیاید. مدتی گذشت، چند سالی باز دو مرتبه مردم ساختند و خیلی مُعظَم و محکم ساختند.^۱

یک زن مغنیه ای بود در بغداد که این چندتا از دخترها را پیش خودش جمع کرده بود و به آنها تعلیم آواز می داد؛ در آن زمان مرسوم بود، زنان مغنیه جواریه ای داشتند که این دخترها را تعلیم آواز می دادند و در مجالس لهو و لعب بزرگان و سلاطین و خلفاء و اینها طلب می کردند و اینها را می فرستادند، و پولهای زیادی هم

۱. الأُمالی، شیخ طوسی، ص ۳۲۵ و ۳۲۶.

می گرفتند. زن مغنیه‌ای بود در بغداد که جواری داشت، یعنی از همین کنیزهای خواننده خوش صدا داشت و آنها را تعلیم می‌کرد و متوکل در بعضی اوقات اینها را طلب می‌کرد و می‌رفتند برای متوکل شب‌ها تا صبح در مجالس شرب و غنای متوکل شرکت می‌کردند. یک مرتبه متوکل فرستاد عقب آن زن که: «از جواری خود بفرست!» گفتند که: «نیست، آن زن به سفر رفته!» ماه، ماه شعبان بود، بعد از مدتی که آن زن برگشت با جواری خود، گفتند: «متوکل فرستاده که جواری برای او بفرستی!» زن، یکی از جواری، از همان کنیزهای خوش صدا را فرستاد برای متوکل؛ متوکل گفت: «خانم شما کجا رفته بود؟» گفت: «رفته بود به حج!» گفت: «عجب! ماه شعبان است، مگر ماه شعبان کسی حج می‌رود؟!» گفت: «خانم ما با ما همه رفته بودیم زیارت کربلا! کربلای حسین مظلوم!» متوکل گفت: «عجب! کار حسین به جایی رسیده است که مردم برای زیارت قبرش می‌روند و او را حج تلقی می‌کنند؟!» دستور داد آن زن را گرفتند و حبس کردند و تمام اموال او را مصادره کردند.

آن وقت یکی از خواص خود را که مردی به نام دیزج بود - که مسلماً یهودی بود و می‌گویند به صورت ظاهر اسلام آورده بود، و در دستگاه خلیفه بود - مأمور کرد برای خراب کردن قبر حضرت. او حرکت کرد با جماعتی آمد در کربلا و قبر را خراب کرد و شکافت؛ یعنی اول دستور داد به تمام عمله و آکره که شما قبر را خراب کنید، کسی جرأت نکرد! خودش رفت در بالای قبر - البتّه قبری هم که در آن زمان ساخته می‌شد مانند حالا نبود که گنبدی داشته باشد و ایوان و رواق و اینها! نه، یک صورتی از قبر بود؛ مانند بعضی از این امام زاده‌هایی که الآن ما در بعضی از دهات‌ها داریم که یک قُبّه مختصری دارند - و مقداری از آن قبر را خراب کرد و بعد عمله ریختند و همه را خراب کردند؛ در بعضی از روایات داریم که خود قبر را شکافت و جسد سیدالشهدا علیه السلام که به روی بوریایی بود که بنی‌اسد آورده بودند، نمایان شد! قبر را پوشاند، و برای متوکل نوشت که: «من قبر را شکافتم ولی چیزی در قبر نیافتم!» و بعد، قبر را با زمین مُستوی کرد و دستور داد اطراف قبر را تا

دویست جریب شخم زدند و گاو بستند و زراعت کردند و آب بستند؛ و از اطراف و اکناف، دیده بان‌ها می گذاشت، هر کس بیاید برای زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام، مجرم است! و خود خلیفه هم دستور داده بود که اعلام کنند که: «از ذمه خلیفه بری است آن کسی که به زیارت قبر حسین بن علی برود!»^۱

در اینجا داستان‌ها در تواریخ خیلی مفصل است که مردم مخفیانه می رفتند؛ روزها مخفی می شدند، شب‌ها در تاریکی حرکت می کردند؛ باز روز مخفی می شدند، شب حرکت می کردند؛ خودشان را می رساندند و می رفتند برای زیارت. و من جمله بعضی از همان‌ها در اطراف قبر هم آثاری قرار دادند که در مراتب دیگر که می آیند، در وسط، آن قبر را گم نکنند و اشتباه نکنند. و بعد از آنکه متوکل را کشتند و منتصر به خلافت رسید، آمدند دو مرتبه قبر را خیلی مفصل ساختند.^۲

داستان افرادی که می رفتند برای زیارت در آن هنگام خیلی عجیب است! مثلاً مال‌های زیاد می گرفتند به عنوان اینکه اگر شما می خواهید بروید قبر را زیارت کنید، باید فلان قدر بدهید! مردم می دادند! بعد دیدند که مردم از دادن مال دریغ ندارند، دست می بریدند؛ باز می رفتند! از دو نفر یکی را می کشتند، باز دیگری می رفت! عمده، همان زمان متوکل بود.^۳

در بعضی از تواریخ داریم که متوکل سیزده مرتبه قبر سیدالشهدا را خراب کرده است!^۴ و اینها اخباری است که اهل تسنن می نویسند؛ قرمانی در اخبار الدول می نویسد،^۵ دیگران دارند. خلاصه، متوکل خیلی مرد خشنی بود؛ خیلی خیلی خشن! یک نفر را به نام عمر بن فرج رنجی مأمور و حاکم مدینه کرده بود که بر

۱. مقاتل الطالبیین، أبو الفرج الأصفهانی، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

۲. همان.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۰۳؛ الکامل، ج ۷، ص ۵۵، با اختلاف. (محقق)

۴. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۶۴، هفده مرتبه ذکر شده است.

۵. أخبار الدول و آثار الأول، ج ۲، ص ۱۱۳.

شیعیان، علویین از شیعیان و هر کس از اولاد ابوطالب است سخت بگیرد! نه بنی عباس و نه سایرین؛ آنهایی که اولاد ابوطالب هستند، بر آنها سخت بگیرد! او رفت در مکه سالها ماند، بر آنها سخت گرفت، از تمام مزایا آنها را انداخت؛ از بیت المال به آنها نمی دادند، سهمشان را نمی دادند، هیچ! از غنائم به آنها نمی دادند، از سایر بهره‌هایی که به همه مسلمانها قسمت شد به آنها نمی دادند. و اعلام کرده بودند که: هر کس به یک نفر از علویین کمکی کند، احسانی کند، خدمتی کند، به اشد عقوبات، شکنجه و آزار می بیند؛ و مردم را می گرفتند شکنجه می دادند و مردم هم دیگر از ترس، نزدیک علویین نمی رفتند!

به اندازه‌ای کار بر علویین و اولاد علی بن ابی طالب در این زمان سخت شد که در روایات داریم: زنان علویّه در منزل می ماندند، و ساتر عورت نداشتند! یعنی یک پیراهن نداشتند که بپوشند! در هر منزلی چند نفر زن علویّه بود اینها پشت دستگاه‌های نخ‌ریسی می نشستند برای اینکه نخ بیافند، پارچه بیافند؛ لباس نداشتند! یک پیراهن داشتند با او نماز می خواندند، بعد از تن در می آوردند برهنه می رفتند پشت دستگاه، همان چرخ ریسندگی خود؛ دیگری لباس کهنه را می پوشید با آن نماز می خواند؛ بعد او دو مرتبه در می آورد؛ سوّمی می پوشید نماز می خواند! این منوال بود تا اینکه متوکل را کشتند.^۱

و منتصر که فرزند متوکل بود به عکس او بود، خیلی به آل ابی طالب محبت کرد، خیلی احسان کرد؛ فدک را برگرداند. فدک را که در وهله اول عمر بن عبدالعزیز به آل ابوطالب و بنی فاطمه برگرداند؛ و دو مرتبه گرفتند، در مرتبه دوم که مأمون برگرداند؛ و برای مرتبه دیگر که گرفتند، منتصر به بنی فاطمه برگرداند. زیاد احسان می کرد، زیاد رعایت می کرد.^۲ داستان منتصر عجیب است!

۱. مقاتل الطالبیین، أبو الفرج الأصفهانی، ص ۴۷۸. أصول الکافی، ترجمه کمره‌ای، ج ۳، ص ۸۲۸.

۲. الکامل، ج ۷، ص ۱۱۶.

یک روز متتصر پیش معلّم درس می خواند، تفسیر یکی از آیات قرآن را از معلّمش پرسید، معلّم برایش گفت که: «این راجع به این است و راجع به آل ابی طالب است و ...». گفت: «عجب! این طوری! پس چرا اینها این طور بر علیه آل ابوطالب قیام می کنند و می کشند و زندان می کنند و حبس می کنند؟!» این فرزند رفت برای مطالعه و یقین پیدا کرد که اصلاً حق با اینهاست و این دستگاه خلافت، دستگاه ظلم و عدوان است! تا اینکه بزرگ شد و این پیش پدرش متوکل بود؛ متوکل در حضور جمیع افرادی که در مجلس بودند من جمله همین فرزندش، علی بن ابی طالب را سبّ کرد و لعن کرد؛ این پسر خیلی متعیر شد و حالش تغییر کرد و رنگش تغییر کرد و شعری هم متوکل برایش خواند که چرا تغییر می کنی؟! و خلاصه: اگر تو فرزند مادرت بودی نباید حالت تغییر کند! این طور معنی شعر می شد! متتصر خیلی عصبانی شد؛ شب که شد، غلامهای ترکی را طلبید - غلامهای ترکی در دستگاه متوکل زیاد بودند - و از آن غلامهای قوی و وارد به فنون جنگ و استاد، چند نفر را طلب کرد. یکی از خواص متوکل، بُغار است - بُغار یک غلامی بود که بسیار مرد بزرگ و وارد به فنون جنگ بود و در سالهای متمادی رئیس لشکر متوکل بود؛ که داستان مفصلی دارد - بعد از اینکه او وارد مجلس شد، ندیمها که با متوکل شرب خمر می کردند همه خارج شدند؛ متوکل گفت و بُغار هم رفت. خودش ماند و وزیرش که فتح بن خاقان بود. وقتی همه رفتند، دو نفری نشسته بودند و مست بودند و با هم مشغول صحبت بودند. پسرش متتصر، غلامها را طلبید و گفت: «این شمشیرها را می گیرید، می روید پدر من را قطعه قطعه می کنید و می آید!» غلامها شمشیر را دست گرفتند و وارد شدند رو به متوکل. فتح بن خاقان دستش را بلند کرد: «اوویلاه! می خواهید امیرالمؤمنین را بکشید؟! می خواهید متوکل را بکشید?!» اینها اعتنا نکردند و رفتند سراغ متوکل، شمشیرها را بالا می بردند و پایین؛ فتح بن خاقان هم خودش را انداخت روی بدن متوکل که شمشیر به او بخورد، دو مرتبه به متوکل نخورد. شمشیرها مرتب بالا و پایین می آمد به طوری که این دو بدن یکی شد! اصلاً به زور شمشیرها در هم

فشرده شد! خون‌ها و گوشت‌ها و استخوان‌ها یکی شد! ﴿إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾.^۱ غلام‌ها برگشتند پیش منتصر و به او سلام کردند به خلافت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! تهنیت و تبریک می‌گوییم شما را به خلافت!» منتصر خلیفه شد.^{۲ و ۳} بعد از این قضایا منتصر خیلی به علویین خدمت کرد؛ خیلی زیاد! در تاریخ دارد، احسان و کرم و انفاق و همه حقوق گذشته‌شان را رد کرد؛ فدک را برگرداند؛ و سایر اینها.^۴ ولی در زمان متوکل کار خیلی سخت بود و به‌خصوص بر حضرت امام علی‌القی که تمام زمان متوکل را درک کردند، غیر قابل تحمل بود! چون آن حضرت را از مدینه به سامراء طلبیدند و زیر چشم خود نگهداشتند؛ محبوس و تحت نظر! حتی افرادی که خدمت حضرت می‌رفتند و برمی‌گشتند، مورد نظر دولت واقع می‌شدند و

۱. سوره عمران (۳) ذیل آیه ۱۲.

۲. *الکامل*، ج ۷، ص ۵۶ و ۹۸؛ *تاریخ الطبری*، ج ۹، ص ۲۲۷.

۳. *الوافی بالوفیات*، ج ۱۰، ص ۴۴، حکایت عبرت‌انگیز شمشیر متوکل:

«بحتری شاعر نقل کرده است: شبی با ندیمان در مجلس متوکل بودیم و در باره شمشیرها گفتگو می‌کردیم. یکی از حاضران گفت: ای امیر مؤمنان به من خبر رسیده که یک شمشیر هندی بی‌مانند به دست یکی از مردم بصره آمده که مانندش دیده نشده است! متوکل گفت نامه‌ای به حاکم بصره بنویسند تا به هر قیمتی شده آن را بخرد. و آن را به بهای ده هزار درهم از صاحبش خرید و متوکل از یافتن آن شاد شد و خدا را حمد گفت که کارش را آسان کرده است. و آن را بیرون کشید و پسندید و به فتح گفت: "یکی از غلامانی که دلیری و دلاوری‌اش مورد اعتماد است، برای من پیدا کن تا این شمشیر را به او بدهم و همیشه بالای سرم بایستد." گوید سخنش پایان نیافته بود که باغر ترکی سر رسید و فتح گفت: "ای امیر! این باغر ترکی دلیر است و بی‌باک و برای آنچه امیرالمؤمنین خواستار است، شایسته است." و متوکل او را خواست و شمشیر را به او داد و او را به پاسداری خود فرمان داد و مرتبه و حقوقش را افزود.

بحتری گفت: به‌خدا آن شمشیر از آن وقت که به دست باغر دادند هرگز کشیده نشد مگر در همان شبی که باغر با آن، متوکل را زد و کشته شد. (محقق)

۴. *الکامل*، ج ۷، ص ۱۱۶.

مورد تفتیش و سوءظن. و مردم جرأت نمی‌کردند بروند مگر افراد خواص! حضرت هادی علیه السلام غالباً در منزل بودند و اصلاً از منزل بیرون نمی‌آمدند؛ و بعضی از شیعیان که می‌خواستند حضرت آقا را ملاقات کنند، اینها منتظر می‌شدند روز جمعه که خلیفه برای نماز جمعه می‌رود و حضرت هم باید برای نماز جمعه بروند، در راه آن حضرت را ببینند؛ یا بعضی از روزهایی که خلیفه به صید می‌رود و بزرگان و اعیان و وزراء در رکاب او می‌روند، من جمله حضرت علی[ؑ] الهادی را مجبور می‌کرد که در رکاب خودش به صید برود، و در آن وقت، حضرت را ملاقات کنند!

علی بن مهزیار اهوازی نقل می‌کند. این روایت، روایت عجیبی است! اصل این روایت در مناقب ابن شهر آشوب است او نقل می‌کند از کتاب المعتمد فی الاصول که علی بن مهزیار اهوازی می‌گوید:

من آدمم در سامراء و بعد از حضرت جواد علیه السلام در امامت شک داشتم؛ نمی‌دانستم امامت با کیست و یقین نداشتم که امامت با حضرت امام هادی است؛ آنجا متوقف شدم تا اینکه مطلب بر من ثابت بشود. چندین روز گذشت تا یک روز خلیفه عازم شد برای صید، تمام بزرگان و اشراف و وزراء هم آماده شدند برای صید و هوا گرم بود و همه هم لباس تابستانی پوشیده بودند؛ فقط در میان تمام این جماعت من دیدم یک نفر لباس زمستانی و جُبَّةُ زمستانی پوشیده و تجفافِ فرَسَش (یعنی: آن جُلّی که روی اسب می‌اندازند) از نمد است و جُلّ زمستانی است و دُم این اسب را هم گره زده است، و مردم می‌گفتند: «أَنْظُرُوا إِلَىٰ هَذَا الْمَدَنِيِّ؛ ببینید این مدنی چرا هم‌چین کرده است؟! هوا به این گرمی این آمده لباس پشمینه پوشیده و نمد بر تن کرده و با این وضع اسب خودش را با یک روپوش غلیظی مستور کرده است!» از کار این مدنی متعجب بودند، این شخصی که اهل مدینه است! مقصود همان حضرت امام دهم است.

و من هم حضرت را با آن حال دیدم، گفتم: این نمی‌شود امام باشد چون امام در فصل تابستان که این کار را نمی‌کند! این مسلماً یک خرده درست تفکر نمی‌کند!

رفتند برای صید؛ خلیفه رفت و همه رفتند، حضرت هم با خلیفه رفتند. اتفاقاً یک ساعت گذشت و در میان بیابان یک ابر غلیظی آسمان را فرا گرفت و یک بارانی آمد که سراپای هر کس خیس آب شد، الا حضرت هادی که چون تهبه دیده بودند و از آن باران و آن آفت مصون بودند. وقتی برگشتند همه فهمیدند که قضیه چه خبر است!

من که دیدم حضرت هادی برگشتند با خودم گفتم: یکی از علائم امامت است! حالا ما یک مسئله‌ای داریم و این مسئله را باید از حضرت سؤال کنیم؛ اگر حضرت جواب من را دادند می‌فهمم که امام هستند، اگر جواب من را ندادند باز باید دلیل دیگری برای آن اقامه کرد. و الآن که این مدنی با این وضع دارد از دور می‌آید - سابقاً به روی صورت خود نقاب می‌انداختند - اگر خود به خود نقاب را از صورتش بردارد و به من نگاه کند و من این مسئله را از آن حضرت سؤال کنم، معلوم می‌شود که این امام است.

من همین‌طوری مترصد بودم، دیدم آمد جلوی من صورت خودش را باز کرد و فرمود که: «جواب مسئله تو این است که اگر از جنب از حرام باشد، در آن لباس نمی‌تواند نماز بخواند؛ و اگر از جنب از حلال باشد اشکالی ندارد.» همین را گفت و رفت.

و مسئله من همین مسئله بود؛ می‌خواستم از آن حضرت سؤال کنم که اگر کسی جنابت داشته باشد و در حال جنابت از عرقش به بدنش یا لباسش پاشید و به لباسش خورد، حالا می‌تواند با آن لباس نماز بخواند یا نه؟ حضرت فرمودند: «دو قسم است: اگر جنب از حلال باشد اشکالی ندارد، با آن لباسی که از عرق جنب از حلال بود می‌تواند انسان نماز بخواند؛ اما اگر آن لباس آلوده باشد به عرق جنب از حرام، نمی‌شود نماز خواند.»^۱

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۴۱۳.

این روایت را فقهاء در کتاب فقه ذکر می‌کنند و به این روایت استدلال می‌کنند که: عرق جنب از حرام دلیلی بر نجاستش نداریم. چون بعضی از فقها قائلند به اینکه عرق جنب از حرام نجس است، مثل یکی از نجاسات.

بعضی قائل‌اند که انسان در لباسی که عرق جنب از حرام باشد نمی‌تواند نماز بخواند، ولی عرق جنب از حرام نجس نیست، مثل مو و پوست و ناخن و گوشت حیوان حرام‌گوشت که اگر او را ذبح شرعی کرده باشند نجس نیست، ولی با او نمی‌شود نماز خواند؛ چون در ما لا یؤکَلُ لحمُهُ نماز درست نیست، ولی نجس نیست. از این روایت هم فقها استفاده می‌کنند که آنچه به‌دست می‌آید، حضرت فرمودند: «که در لباسی که از عرق جنب از حرام است نمی‌شود نماز خواند!» ولیکن حضرت که نگفتند: نجس است. پس این روایت هم تأکید آن روایات دیگر را می‌کند که می‌گوید عرق جنب از حرام نجس نیست ولیکن با آن نماز نمی‌شود خواند.

متوکل مریض شده بود؛ در روایت وارد است که در بدن او خُرج یا خُرجی پیدا شده بود؛ خُراج، آن زخم‌هایی را می‌گویند و آن دمل‌هایی را می‌گویند که خیلی متورم می‌شود و ماده‌ی داخلش جمع می‌شود و به‌اندازه‌ای شدید می‌شود که می‌خواهد صاحبش را بکشد. فتح بن خاقان گفت: «اگر بفرستی نزد این مرد، شاید دوائی داشته باشد که بتواند تو را علاج کند؛ و ما از این مرد، نظیر این چیزها دیده‌ایم!» مادر متوکل هم نذر کرد که اگر فرزندش شفا پیدا کند، برای حضرت چیزی بفرستد.

متوکل گفت: «اشکال ندارد بفرستید!» فرستادند خدمت حضرت که متوکل چنین مرضی پیدا کرده و شما دوائی دارید؟ حضرت فرمودند که: «پیشک گوسفند را بردارند با گلاب مخلوط کنند و بر روی زخم بگذارند و ببندند.»

آمدند به متوکل گفتند؛ بعضی از حضار خواستند یک‌خرده مسخره بکنند که مثلاً چه خواسته بگوید! فتح بن خاقان گفت که: «تجربه است، ضرری ندارد این کار را بکنیم!» دستور داد آوردند و با گلاب مخلوط کردند و روی زخم بستند و بعد از مدتی سر باز کرد و جراحات آمد و شفا پیدا کرد!

مادر متوکل یک بدره زر (یک کیسه طلا) که در آن ده هزار دینار بود، به دست خود سرش را مهر کرد و خدمت حضرت فرستاد؛ این بدره زر مدت‌ها در خانه حضرت بود.^۱

دائماً پیش خلفا از ائمه و موقعیت ائمه سعایت می‌کردند؛ سعایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زیاد می‌شد، از حضرت موسی بن جعفر زیاد می‌شد، از حضرت جواد، از حضرت امام علی الهادی اینها زیاد می‌شد؛ و می‌آمدند و می‌گفتند که: شما خبر ندارید اینها مرکز هستند! از اطراف و اکناف برای اینها مال می‌آورند! بیت‌المال می‌آورند! اسلحه می‌آورند! کاغذها برای اینها نوشته می‌شود! و اینها قصد خروج دارند که بر علیه دستگاه حکومت خروج کنند! و لذا مدام می‌فرستادند ائمه را می‌آوردند حبس و زندان می‌کردند، بعد رها می‌کردند. دائماً در دوران خلافت بنی‌عباس این کارها بود!

در زمان حضرت هادی علیه السلام هم همین‌طور بود، پیش متوکل می‌آمدند و سعایت می‌کردند. سعایت کردند که از قم اموال زیاد و اسلحه‌هایی برای آن حضرت آورده‌اند؛ و حضرت علی قصد خروج بر شما دارد!

متوکل نیمه شب به یکی از غلامان خود و از حجاب خود که به نام سعید بود گفت: «الآن می‌روی خانه حضرت را تفتیش می‌کنی و می‌آیی؛ هرچه پول و اسلحه هست بیاور برای من!» سعید نردبان گذاشت و آمد روی پشت بام حضرت، نردبان را گذاشت در منزل، از پله‌های نردبان که می‌خواست بیاید پایین - آشنا به وضع منزل نبود - پاهای نردبان داشت تکان می‌خورد و خودش هم متحیر شده بود؛ حضرت صدا کردند: «صبر کن! صبر کن! برایت چراغ بیاورم! چرا این‌طور می‌آیی؟!» چراغی، شمعی بردند و آمد پایین.

-: «چه می‌خواهی؟»

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۷۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۶۱.

گفت: «مأمورم خانه شما را تفتیش کنم.»

حضرت گفتند: «برو!»

تمام اتاق‌ها را تفتیش کرد و آمد خدمت حضرت و حضرت گفتند که: «آن دو بدره است، آن دو کیسه؛ ما غیر از آن دو تا نداریم! و اسلحه هم زیر آن تشک است و بردار؛ شمشیر من هم اینجا است!» هیچ نیافت!

[بعد از اینکه اموال امام را نزد متوکل بردند نام و مهر مادر متوکل روی کیسه بود، متوکل مادرش را احضار کرد و ماجرا را پرسید، مادرش جواب داد که:]

«شما مریض بودی من نذر کردم و شفا پیدا کردی! من این را فرستادم.»

پس معلوم شد تا آن وقت حضرت اصلاً دست به آن کیسه نزده‌اند؛ متوکل هم دست نزد؛ کیسه را کنار گذاشت. گفت: «آن کیسه دیگر را باز کنید!» آن کیسه دیگر را باز کردند دید چهار صد دینار یا چهار صد درهم است؛ پول قلیلی بود. متوکل یک بدره دیگر به این اضافه کرد، داد به همان حاجبش سعید، گفت: «اینها را با آن شمشیر ببر خدمت حضرت و عذر بخواه!» سعید آمد خدمت حضرت و وارد شد گفت: «یا بن رسول‌الله! خیلی از شما معذرت می‌خواهیم، ما بی‌اذن داخل منزل شما شدیم! ولی المأمور معذور!» حضرت فرمودند: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾.^۱ این جواب را دادند.^۲

باز پیش متوکل سعایت کردند که اینها دارند توطئه می‌بینند، تمهید می‌بینند. متوکل در نیمه شب فرستاد چندین نفر از همان غلامان ترک را که: «می‌روید در خانه ابن‌الرضا به هر قسمی که او را می‌بینید حرکت می‌دهید و می‌آورید!» نیمه شب ریختند در منزل حضرت؛ دیدند حضرت در یک اتاقی در را از پشت بسته و

۱. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۷۷؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۶۱.

یک جُبَّة پشمینه پوشیده، یک کلاهی هم از پشم به سر آن حضرت است، در آن اطاق هم روی رَمَل (یعنی روی ریگ) نشسته و مشغول خواندن قرآن است.

گفتند: «أَجِبِ الْخَلِيفَةَ؛ برخیز برویم پیش خلیفه!» حضرت فرمودند: «لباس بپوشم!» گفتند: «نه! همین طوری، خلیفه گفته است همین طوری بیاید!» حضرت را همان قسم آوردند پیش خلیفه! غلام‌ها گفتند: «ما تمام منزل را گشتیم، نه اسلحه‌ای بود، نه پولی بود، نه کاغذهایی بود.» گفت: «ابن الرضا را به چه قسم دیدید؟» گفتند: «مشغول خواندن قرآن بود در یک اتاقی روی زمین نشسته بود.» متوکل که مشغول خوردن شراب بود، یک فکری کرد و پهلوی خودش جا باز کرد و گفت: «بیا! بیا پیش من بنشین!» حضرت رفتند؛ یک تواضعی هم کرد برای آن حضرت و گفت: «خب شما از این شراب‌های ما میل کنید!» تعارف به حضرت کرد.

حضرت گفتند: «خدا شاهد است که در تمام مدت عمر من یک قطره شراب در گوشت و پوست من داخل نشده است!»

گفت: «خب برای ما شعر بخوان! تو را از خوردن شراب عفو کردم، اما برای ما شعر بخوان! از آن شعرها بخوان که شراب که ما می‌خوریم بر ما لذت کند!» حضرت فرمودند: «من شعر بلد نیستم؛ من اهل این کار نیستم؛ اهل شعر نیستم!» گفت: «دست بر نمی‌دارم شعر را باید بخوانی! دیگر از خواندن شعر تو را عفو نمی‌کنم!» حضرت شروع کردند برایش این اشعار را خواندن:

باتوا على قُللِ الأَجبالِ مَحْرُسُهُم غَلَبُ الرِّجالِ وَ لَمْ تَنْفَعَهُمُ القُللُ
وَ اسْتُنزِلوا بَعْدَ عِزِّ مَن مَعاقِلِهِم وَ اسْكِنوا حُفْرًا يا بئسَ ما نَزَلوا

اصل این اشعار از امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ حضرت استشهاد کردند به اشعار امیرالمؤمنین و این اشعار را شروع کردند به خواندن.

این حکام و سلاطین و خلفا و فرعون‌های روی زمین در دوران‌های مختلف، گرچه عمارت‌ها و کاخ‌های خود را حفظ کردند، می‌رفتند در بالای کوه‌ها زندگی

می کردند که از دست آفت روزگار و گزند زمانه محفوظ بمانند؛ شب‌ها تا به صبح بر بالای کوه‌ها بیتوته می کردند.

«باتوا علی قُللِ الْأَجْبَالِ؛ روی قلّه‌ها بیتوته می کردند.»

«تَحْرُسُهُمْ غُلْبُ الرَّجَالِ؛ و مردمان قوی آنها را محافظت می کرد، پاسبان‌های قوی اطرافشان را داشتند.»

اما بالاخره «و لَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقُللُ؛ آن قلّه‌ها به درد آنها نخورد، و نتوانستند در آنجاها زیست کنند و بمانند؛ به ناچار پایین آمدند!»

«و اسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَالِمِهِمْ؛ از آنجا آمدند پایین؛ از آن معقل‌ها، حصن‌ها و پناهگاه‌های قوی عجیب آمدند پایین رفتند زیر زمین، بعد از آن عزت‌ها!»
«و أُسْكِنُوا حُفْرًا؛ رفتند زیر حفره‌ها و سقف‌ها گرفتند خوابیدند!»

«یا بَسْمًا نَزَلُوا؛ چه بد جایی!!» هیچ مشابهتی با آنجا ندارد؛ آنجا عزت بود و قلّه جبال بود و مُکنت بود و حُب بود و آقای و استکبار بود؛ اینجا زمین است و گِل است و سنگ است و مار است و عقرب است و حیوانات زیر زمینی است.

نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَ التَّيْجَانُ وَ الْحُلُلُ؟!
«وقتی رفتند زیر قبر خوابیدند، یک نداکننده‌ای فریاد زد بعد از دفن، شب اول دفن: کجاست آن دستبندهای زرین؟! کجاست آن تاج‌ها؟! کجاست آن حُلّه‌ها و زینت‌ها و دیباچه‌ها و لباس‌های زرین و مرکب‌های زرین?!»

أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً مِنْ دُونِهَا تَضْرَبُ الْأَسْتَاوِرُ وَ الْكِلَلُ؟!
«آن صورت‌های نازنینی که در دنیا به تمام اقسام نعمت مُنعم بود، که وقتی شب می‌خواست استراحت کند، برای او پشه‌بندی می‌زدند که حتی پشه به آن صورت ننشیند، حالا اینها کجا هستند و حالشان چطور است?!»

۱. كِلَل: جمع كِلَّة، پشه‌بند را می‌گویند. (مؤلف)

فَأَفْصَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلْتَهُمْ هَذَا الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدَّوْدُ تَنْتَقِلُ
فَطَالَمَا شَرِبُوا دَهْرًا وَ مَا أَكَلُوا فَأَصْبَحُوا الْيَوْمَ أَكْلًا بَعْدَ مَا أَكَلُوا

«خودشان که نمی توانستند جواب بدهند، قبر جواب آن نداکننده را داد (قبر پرده برداشت، روشن کرد مطلب را و جواب آن سؤال کننده را داد! می خواهی بدانی که این وجوه منعم که در پشه بندها می خوابیدند و خود را به انواع و اقسام زینت ها زینت می کردند، کجاست؟! بیا تماشا کن از سوراخ های بدنشان دارد کرم می رود؛ از این طرف می رود از آن طرف خارج می شود، از آن طرف می آید از این طرف خارج می شود! کاسه سر شده محل کرم ها! شکم شده محل کرم ها! سوراخ دماغ و گوش شده محل کرم ها! دهان شده محل حرکت کرم ها!

خیلی اینها روی زمین بودند، مدام خوردند و آشامیدند، حالا خودشان خوراک کرم ها شده اند! چه از من سؤال می کنی: کجا هستی؟ جوابش این است!»
این اشعار را حضرت برای متوکل خواندند؛ در روایت است: متوکل این قدر گریه کرد و کاسه شراب را زد زمین - با حال مستی ها! - بعد گفت: «یا بن رسول الله! ما معذرت می خواهیم، ببخشید! از طرف شما سعایت می کنند، ما نظر سوئی نداریم! حالا حاجتی چیزی دارید؟»

حضرت فرمودند: «نه، حاجتی ندارم!» گفت: «نمی شود، قرض دارید یا نه؟»
حضرت فرمودند: «چهار هزار دینار قرض دارم.» یک کیسه چهار هزار دینار آوردند برای حضرت. گفت: «خواهش می کنم اقلاً قرضتان را با غلامها ببرید بپردازید!»^۱

متوکل با فتح بن خاقان هر دو، روی اسب سوار می شد؛ آن وقت دستور می داد در اطراف خودشان بزرگان پیاده بروند، مخصوصاً حضرت علی^ع الهادی؛ پیاده در رکاب متوکل و وزیر او! و می خواست به مردم نشان بدهد که: وزیر من این قدر

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱.

اهمیت دارد که من با خودم او را سواره می‌برم و دیگران را پیاده؛ ولی مقصدش این بود که به همه مردم نشان بدهد که علی بن محمد در دستگاه ما اعتباری ندارد، و یکی از ملازمین پیاده ماست! و حضرت حرکت می‌کردند، آن وقت آنها آن قدر می‌رفتند، تا حضرت خسته می‌شدند و عرق می‌کردند.^۱

یکی از حُجَبَاتِ متوکل به نام زَرَّافَه است، می‌گفت:

دیدم حضرت دارند حرکت می‌کنند و عرق می‌ریزند و خسته شدند؛ آمدم گفتم: یا بن رسول‌الله! این چه بلائی است که به سر شما می‌آید؟! حضرت فرمودند: «﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾! ^۲ اینها این کار را می‌کنند تا اینکه ما را در بین مردم خفیف و ضعیف کنند، ولی نمی‌دانند آن آقائی و سیادتى که ما داریم مال ما نیست؛ خدا به ما داده و نمی‌تواند از ما بگیرند!»

بعد، عرض کردم: یا بن رسول‌الله! آخر شما دعائی نمی‌کنید درباره اینها؟! حضرت فرمودند: «ما پیش خدا از نَاقَةُ صَالِحِ کمتر نیستیم!!» همین طور! گذشت، من آمدم به منزل خودمان، (حاجب خود متوکل است ها!) معلّمی که بچه‌های من را درس می‌داد، در منزل مشغول درس دادن بود؛ من این جریان را برایش گفتم که ابن‌الرّضا امروز با چنین وضعی در رکاب متوکل بود و من خیلی ناراحت شدم، آن حضرت عرق می‌ریخت و همین طور حرکت می‌کرد و بعد عرض کردم که شما دعائی نمی‌کنید؟ و حضرت فرمودند: «ما از نَاقَةُ صَالِحِ پیش خدا کمتر نیستیم!» آن معلّم گفتم: «تو را به خدا همین جمله را گفت؟! راست بگو! درست بگو!» گفتم: همین! من سؤال کردم که شما درباره اینها دعائی نمی‌کنید؟ آن حضرت فرمود: «ما از نَاقَةُ صَالِحِ کمتر نیستیم!» آن معلّم به من گفت: «برو حساب کار خودت را برس، اموالت را جمع

۱. مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۶۶.

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

کن، خطر نزدیک است، بعد از سه روز متوکل می‌میرد!» گفتم: از کجا استفاده می‌کنی؟

گفت: «از آیه قرآن: ﴿فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ﴾؛^۱ بعد از اینکه ناقه صالح را پی کردند، عذاب خدا آمد، گفت: سه روز دیگر شما بیشتر زنده نیستید، عذاب همه‌تان را می‌گیرد! این امام است که دارد این حرف را می‌زند که: «ما از ناقه صالح کمتر نیستیم!» سه روز دیگر متوکل بیشتر زنده نیست!»

می‌گوید: ساعات و دقائق را داشتیم، همان موقع که حضرت بیان فرموده بود، منتصر غلام‌های ترکی را فرستاد و جسد فتح بن خاقان و متوکل را با یکدیگر یکی کردند؛ سه روز فاصله!^۲

«الإيمان ما وَقَرَّتْهُ الْقُلُوبُ وَ صَدَّقَتْهُ الْأَعْمَالُ.» در هر زمانی ایمان قلبی به درد می‌خورد؛ دل انسان ایمان را بگیرد و بپذیرد و واقعاً به آن عقیده مؤمن باشد و اعمالی هم که انسان انجام می‌دهد منافات با آن ایمان نداشته باشد. نه اینکه بگوید: من ایمان را در قلب خودم وارد کردم، اما دست و پا و چشم و گوش و اینها یک حکایت دیگری بکند؛ این درست نیست! در آیه قرآن داریم که: آن کسانی در روز قیامت روسفیدند که کسب ایمان کنند و با ایمانشان عمل صالح انجام بدهند. آن عمل صالح، تصدیق ایمان می‌کند. و الاً تمام افرادی که در زمان متوکل بودند از همان بزرگان، روساء، وزراء، مخالفین، اینها همه مسلمان بودند. حضرت با این جمله به ابودعامه می‌خواهد بفهماند: این اسلام به درد نمی‌خورد! «وَ الْإِسْلَامُ مَا جَرَى بِهِ اللِّسَانُ وَ حَلَّتْ بِهِ الْمُتَاكِحَةُ»؛ اینها برای تمتعات ظاهری و استفاده از محیط اسلام و بیضه اسلام و احکام اسلام، اسلام می‌آورند؛ ولی آنچه به درد انسان

۱. سوره هود (۱۱) آیه ۶۵.

۲. مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۶۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۰۱؛ عیون المعجزات، ص ۱۳۳.

می خورد، آن اسلامی است که در دل بنشیند. و این حدیث با سلسله سند متصل از آباء بزرگوار آن حضرت، از خود پیغمبر اکرم به ما رسیده است.

حضرت علی[ؑ] الهادی زمان متوکل را گذراندند، زمان متصر هم خیلی کوتاه بود، شش ماه بیشتر خلافت نکرد، و بعد مستعین و معتز؛ حضرت در زمان معتز شهید شدند! داستان شهادت حضرت خیلی مهم است. من یک وقتی کیفیت شهادت حضرت را برای شما بیان کردم، راجع به کسالتی که حضرت پیدا کردند و وقتی بختیشوع آمد و آن حضرت را رگ زد و به جای خون از دست آن حضرت، شیر سفید می آمد؛ و مفصل بیان شد.^۱

امروز روز شهادت آن حضرت است. بر اثر سمی که معتز داد و در حقیقت می شود گفت که روز راحتی آن حضرت بوده است؛ چون حضرت در شهر سامراء که محل خلافت و دارالخلافت و پایتخت است، و شهر سامراء را عسکر می گفتند، چون تمام عسکر در آنجا متوقف بوده و بزرگترین شهر بوده است! نه شهر سامرای فعلی! الآن یک فرسخ اطراف سامراء را می شکافند، در زیر زمین حفائر پیدا می شود و سردابها کشف می شود. می گویند: وسعتش از یک فرسخ در یک فرسخ متجاوز بوده است! قصرها داشته! در تاریخ بنی عباس از وضع سامراء چیزها نوشته شده است! چیزها که واقعاً انسان نمی تواند باور کند!!

متوکل در سامراء قصرهایی داشت، یک قصرش سرخ بود، یک قصرش سفید بود، یک قصرش سبز بود؛ آن را می گفتند قبة البیضاء، آن را می گفتند قصر الأخضر، هر کدام اسمی داشت. برای هر یک از زنهایش یک قصر می ساخت. این قصرها به اندازه ای مُشید و مزین و محلل به حلی بود، حوضها داشت، سنگها در آن به کار

۱. این مطلب در معجزات و مناقب امام حسن عسگری علیه السلام نقل شده است: *الخرائج و الجرائح*، ج ۱، ص ۴۲۲؛ *مناقب آل ابي طالب علیهم السلام*، ج ۴، ص ۳۸۹.

۲. در *معجم البلدان* ج ۳، ص ۱۷۶، هشت فرسخ بیان شده است.

می بردند، فواره‌ها داشت، خود طرز ساختمان عمارت عجیب و غریب بود! و به اندازه‌ای وسیع بود که تمام خصوصیاتش هم در تاریخ نوشته شده است! و برای هریک از کنیزانش هم یک قصر می ساخت!^۱

یک وقت متوکل رفته بود در اطراف مدینه، داخل یکی از این چادر سیاه‌هایی که حرکت می کردند، دیده بود یک دختری هست اما دختری، یک دختر زیبایی است - از همان دخترهایی که همیشه با یک گاو داخل خیمه‌ای دارند زندگی می کنند -؛ و این دختر را گرفت برای خود در سامراء و در یکی از این قصرها که قرمز بود آورد، این را داد به این دختر و برای این دختر! دختری که در خیمه زندگی می کند و در آن گرمای آفتاب و کارش جز دوشیدن یک گاو و جمع کردن فضولات او چیزی نیست و یک لباس پشمینه پاره‌ای در تن دارد، الآن در این قصر و لباس‌های ابریشمی و جواهرات و طلاها! اما این دختر، همین طور بعضی اوقات می رفت و یکی از این دریچه‌هایی که به بیرون مربوط بود، باز می کرد به این شترها که می آمدند می رفتند نگاه می کرد و همیشه گریه می کرد. متوکل می گفت: «چرا گریه می کنی؟!» می گفت: «من می خواهم بروم همان جایی که بودم!» گفت: «دیوانه شدی؟! اینجا کجا، آنجا کجا؟! در یک خیمه، با یک گاو، با آن وضع که آبتان از خوراکتان و فضولات از مواد غذایی از همدیگر جدا نیستند؛ الآن که آمدی به این قسم در اینجا داری زندگی می کنی؟!» خلاصه، آرام نگرفت. آن قدر گریه کرد که متوکل گفت: «برو که اصلاً تو را نبینم! برو همان جا!» به متوکل می گفت: «من اگر بروم همان جا آن گاو را بدوشم، با پدرم با مادرم صحبت کنم، با همان لباس‌ها و با این غذاها، بهتر از اینجا است!» خیلی عجایب در تاریخ است.

آن وقت حضرت علی^ع الهادی علیه السلام در یک منزل محبوس باشد و مردم نتوانند آن حضرت را زیارت کنند؛ امام است دیگر، امام! بعضی اوقات می آیند خدمت آن حضرت می رسند و زود برمی گردند و اگر زیاد بنشینند مورد سوء ظن

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۱؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۵-۱۷۶.

دستگاه واقع می‌شوند؛ و حضرت می‌فرمودند: «مسئله‌ات را پرسیدی برو؛» **«إِنِّي أَخَافُ عَلَى نَفْسِكَ!»** «من بر تو می‌ترسم، زیاد اینجا نمان!»^۱

و بعد از آن حضرت، حضرت امام عسگری علیه السّلام هم از حضرت علی^ع الهادی بیشتر در تحت نظر بودند و کمتر بیرون می‌آمدند و کسی آن حضرت را نمی‌دید، مطلقاً! مگر آن زمانی که برای نماز عیدی یا نماز جمعه‌ای یا امثال اینها بیرون می‌آمدند. و می‌گویند خداوند این قسم قرار داده بود که چون غیبت کبری نزدیک می‌شد، مردم کم کم آشنا بشوند با احتجاج ائمه خود و آن غیبت برای آنها خیلی عجیب نیاید.^۲

فرمایشات حضرت علی^ع الهادی علیه السّلام در کتب هست و هم چنین در باب روایات، فقها از فرمایشات آن حضرت استفاده می‌کنند؛ اما مقدار فرمایشات آن حضرت خیلی کم است! چه در مسائل اخلاقی، و چه در تفسیر، و چه در مراحل حدیث فقهی. چرا کم است؟ برای اینکه آن حضرت برای کسی بیان نمی‌کردند؛ کسی خدمت آن حضرت نمی‌رسید؛ خیلی کم بود. زمان خیلی شدید بود و کسی به مختصر مراده‌ای متهم می‌شد، خانه و مال و فرزندان او دچار شدت و تعقیب قرار می‌گرفتند؛ لذا مردم می‌ترسیدند! وقتی خدمت آن حضرت نمی‌رسیدند، حضرت حدیث برای که بیان کنند؟! یا آن مقداری که بیان می‌کردند می‌ترسیدند برای کسی دیگر نقل کنند؛ چون باید بگویند: **«سَمِعْتُ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ،»** می‌ترسید بگویند، نمی‌توانست بگویند!

در زمان حضرت موسی بن جعفر مردم احادیثی که از آن حضرت می‌شنیدند و نقل می‌کردند، جرأت نداشتند بگویند: **«سَمِعْتُ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ،»** می‌گفتند: **«سَمِعْتُ مِنَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ؛ ما از عبد صالح شنیدیم!»** «الآن شما در بسیاری از روایات

۱. *الخصال*، ج ۲، ص ۳۹۶: «... ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "وَدَعْ وَ اخْرُجْ فَلَا آمَنْ عَلَيْكَ!"»

۲. مختصری از تاریخ امام حسن عسگری علیه السّلام در کتاب *سالک آگاه*، مجلس سوم، ص ۸۳ ذکر شده است.

ببینید که سلسله سند منتهی می شود به عبد صالح؛ عبد صالح حضرت موسی بن جعفر است. تمام فقها می دانند که جرأت نمی کردند بیان کنند *مِنَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ* را! ولی در عین حال نگهداشتند و نگهداشتند تا حالا که ما در این مسجد نشسته ایم از آیات قرآن بیان می کنیم و تفسیر می کنیم و از شهادت آن حضرت بیان می کنیم؛ و به واسطه همین تحمّلات، تحمّل مشاق، به ما رساندند!

حضرت علی بن محمّد را زهر دادند و شهید کردند و خودشان آمدند به جنازه نماز خواندند! و دستور دادند که: باید تشییع کرد! و آن حضرت را غسل داد و کفن کرد، و دفن کرد در بهترین جاها! در منزل خود آن حضرت، حضرت را دفن کردند؛ بعد از دفن، شبّاک ساختند! شیعیان از دور برای زیارت می آمدند. و خودشان هم زهر داده بودند!

عیناً مانند مأمون که آمد حضرت علی بن موسی الرضا را زهر داد، آن وقت پابرهنه دنبال جنازه حضرت حرکت کرد گفت: «واویلاه! ولیعهد من از دار دنیا رفته! اولاد علی بن ابی طالب، اولاد پیغمبر از دار دنیا رفته و مُلک ما شکسته شده است!» خُب این عجب نیست، وقتی که با پدرش حضرت سیدالشهدا علیه السلام این کار را می کنند، چه بُعدی دارد که با حضرت علی الهادی این کار را بکنند؟! وقتی که متوکّل دستور داد قبر حضرت سیدالشهدا را خراب کنند و شخم بزنند و آب ببندند و زوآر را از زیارت قبر آن حضرت منع کنند، مردم بغداد به دیوارها هجاء می نوشتند، یعنی بر علیه متوکّل عباراتی می نوشتند و او را هجو می کردند؛ *مِن جَمَلِه یَکِی* از شعراء می نویسد، دو بیت شعر دارد، خیلی شعرها پر معنا است و می گوید که:

عجب نکنید از بنی امیه که فرزند رسول خدا را کشتند با آنکه فرزند رسول خدا پسر عموی آنها بود (سیدالشهدا از بنی اعمام بنی امیه بود)! زیاد عجب نکنید بیایید تماشا کنید اینها را (یعنی بنی عباس را) که فرزند پدر خود را می کشند (یعنی علویین را)! و دستشان به کشتن سیدالشهدا فرزند پدرشان نرسید، الآن با استخوان های او کار دارند، قبرش را خراب می کنند! اینها

متأسفند که چرا ما در آن زمان نبودیم که او را بکشیم، آن حقد و حسد خود را به خراب کردن قبر و بازی کردن با استخوان‌ها درمی‌آورند!^۱

اما ائمه علیهم السلام دین را با این شرائط نگاه داشتند!! سیدالشهدا علیه السلام با این شرائط نگاه داشت! شمشیرها آمد برای اینکه آن حضرت را قطعه‌قطعه کند! و واقعاً اگر تاریخ‌نویس‌ها و محدثین، از شیعه، از سنی، از آن زمان تا به حال داعی نداشتند بر اینکه جزئیات کار را بر ما بنویسند، اصلاً ما نمی‌توانستیم باور کنیم! اگر قسم برای ما یاد می‌کردند ما نمی‌توانستیم باور کنیم که آخر اولاد پیغمبر را بیاورند زیر شمشیر قطعه‌قطعه کنند؟! به چه جرم و به چه گناه؟! هیچ! آدم نمی‌تواند باور کند! اصلاً نمی‌تواند باور کند! یکی از بزرگان در شعر خودش می‌گوید که:

من از تحریر این غم ناتوانم که تصویرش زده آتش به جانم
تو را طاقت نباشد از شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن^۲

من نمی‌توانم تحریر خودم را بیان بکنم چرا؟ چون نمی‌توانم تصویر کنم!
در روایات داریم: «فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا!» عین روایت است که: «وقتی حضرت علی اکبر عمود بر سرش خورد و به روی زین و گردن اسب برگشت، اسب آن حضرت را حرکت می‌داد در میان لشگر، این لشگر، بدن آن حضرت را قطعه‌قطعه کردند!» «فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا!»^۳

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾؛^۴ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾!^۵
نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَنَدْعُوكَ وَنُقَسِّمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ

۱. البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۱۲۶. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۱۸.

۲. لهوف منظوم (معراج المحجة)، ص ۳۱۱.

۳. نفس المهموم، ص ۱۸۹ - ۱۹۱: دمع السجوم، ص ۱۶۱ - ۱۶۳.

۴. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

الحسین و التّسعة الطّیبة الطّاهرة من ذریة الحسین و بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ
الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ!

خدایا ما را بیامرز! همه گناهان ما را بیامرز! روز به روز بر یقین ما بیفز! دل‌های ما را مرکز تجلیات خودت قرار بده! در این چند روزه عمر از بهترین مواهب خزانه جودت روزی ما بنما! تمام مراحل استعدادات و قابلیت‌ها را به مرحله فعلیت برسان! سینه‌های ما را به روی اسلام منشرح بفرما! در هر خیری که محمّد و آل محمّد را داخل کرده‌ای ما را داخل کن! و از هر شرّ و سوئی آنها را محفوظ داشتی ما را محفوظ بدار! حوائج شرعیّه ما را برآور! در این حضائض و فتن آخرالزمان آنی ما را به خودمان وا مگذار! روز به روز بر عقل‌ها و بصیرت‌های ما بیفز! ما را از مغمومین قرار مده! و از مرحومین قرار بده! دست ولای ما از دامان اهل بیت کوتاه مکن! قرآن و عترت را دو برنامه عملی ما قرار بده! اتکاء و استشفای ما را به مقام حضرت صاحب‌الأمر روز به روز قوی‌تر و عالی‌تر بنما! ما را از منتظرین مقدم شریفش قرار بده! دیدگان ما را به جمالش منور بفرما!

رحم الله من قرأ الفاتحة مع الصلوات!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

فهارس عامه

آيات

روايات

اشعار

كلمات مشهوره و ضرب المثلها

اشخاص

كتب

اماكن، قبائل و فرق

منابع و مصادر

فهرست آیات^۱

الفاتحه (۱)

آیه	رقم آیه	صفحه
﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾	۶	۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۴.

البقرة (۲)

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾	۴۵	۷۹ - ۸۱.
﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾	۱۵۶	۴۷، ۱۰۸، ۱۲۹*، ۱۶۶، ۲۲۸.
﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ...﴾	۱۷۹	۱۸۲.
﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾	۱۹۰	۱۵۹*.

آل عمران (۳)

﴿...إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَيَنسَ الْأَمْهَادُ﴾	۱۲	۲۱۳.
--	----	------

۱. علامت: «*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

﴿... وَأَبْرَأُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ... أَخِي الْمَوْقَى بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ ٤٩ ٥٢

النساء (٤)

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَتُّوْلَاءٍ شَهِيدًا﴾ ٤١ ٥٣

﴿... وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ ٢٨ ١٧٦*

المائدة (٥)

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ ٨٧ ١٥٩*

الأعراف (٧)

﴿وَالْوَزْنَ بِوَمِيذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ...﴾ ٨ ١١٢، ١١٣، ١١٥، ١١٨، ١٢٦، ١٧٧

﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ...﴾ ٩ ١١٥، ١٢٦

﴿... قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ...﴾ ٤٤ ١٠٢

﴿وَأَنْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ...﴾ ١٧٥ ١١٦*

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...﴾ ١٧٦ ١١٥، ١١٦*

هود (١١)

﴿... وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ ١١٨ ٢٦

﴿فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ...﴾ ٦٥ ٢٢٣

النحل (١٦)

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ...﴾ ٩٠ ١٤٣

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ...﴾ ۱۲۶ ۱۸۰.

الكهف (۱۸)

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ ۱۰۳ ۱۲۱.

﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ...﴾ ۱۰۴ ۱۲۱.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ... فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ ۱۰۵ ۱۲۱، ۱۲۰.

طه (۲۰)

﴿مِنهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ ۵۵ ۷۲.

الأنبياء (۲۱)

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ ۴۷ ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹ - ۱۲۱.

الحج (۲۲)

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ...﴾ ۷۳ ۸۱.

المؤمنون (۲۳)

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ﴾ ۷۴ ۴۰.

النور (۲۴)

﴿...ظَلَمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِنَهَا...﴾ ۴۰ ۴۶.

الشعراء (٢٦)

- ﴿...وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ ٢٢٧
١٠٨، ١٦٦، ٧٥، ٢٢٨، ٢٢٢، ٢١٨

الأحزاب (٣٣)

- ﴿...وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونًا﴾ ١٠
١٣٤
﴿...مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ ١٢
١٣٤

فاطر (٣٥)

- ﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾ ١٠
١١٥
﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ...﴾ ١٥
٨١
﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ...﴾ ٣٢
١٧٦*، ٥١

غافر (٤٠)

- ﴿...يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ ٤٠
١٢٥

محمد (٤٧)

- ﴿فَإِذَا لَقِيْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَخْنَتُمْهُمْ...﴾ ٤
١٠٣*

الحجرات (٤٩)

- ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا...﴾ ١٤
٢٠٤

القمر (۵۴)

﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ ۵۵ ۱۹۰.

الرحمن (۵۵)

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ ۷ ۱۹۶، ۱۷۶، ۱۷۵.

﴿أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾ ۸ ۱۹۶*، ۱۷۵.

﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ ۹ ۱۹۶*، ۱۷۵.

الحديد (۵۷)

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾ ۲۵ ۱۷۱، ۱۵۸، ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۸۴، ۱۸۱، ۱۷۴.

الصّف (۶۱)

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ...﴾ ۸ ۱۹۴.

الإنسان (۷۶)

﴿وَيُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ ۸ ۱۳۱.

الزلزلة (۹۹)

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ ۷ ۱۸۵.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ ۸ ۱۸۵.

القارعة (١٠١)

١١١، ١٢١.	٦	﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾
١١١، ١٢١.	٧	﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾
١١١، ١٢١.	٨	﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾
١١١، ١٢١.	٩	﴿فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾
١١١	١٠	﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا هَيْبَةٌ﴾
١١١	١١	﴿نَارُ حَامِيَةٍ﴾

الإخلاص (١١٢)

٥٥.	١	﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾
-----	---	----------------------------

فهرست روایات

- ... أَتَيْنُ مِنْ نَارِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَيْبِ، وَتَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ أَسَجَّرَهَا جَبَّارُهَا... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۱۵۱.
- أَصِلَّةٌ هَذَا أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۱۵۲.
- أَوْ أَيْتٌ مِبْطَانًا وَحَوْلِ بَطُونٍ غَرْتِي وَأَكْبَادُ حَرِّي (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۳۳.
- أَوْ لَيْسَ تَوَزَّنُ الْأَعْمَالُ... فَمَنْ رُجِّحَ عَمَلُهُ... (امام صادق علیه السلام) ۱۱۸.
- ... ﴿الَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾ قَالَ لَا تَعْصُوا الْإِمَامَ ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ﴾ (امام رضا علیه السلام)* ۱۹۶.
- أَجْرَكَمُ اللَّهُ عَلَى مَوْتِ أَخِيكُمْ سَلْمَانَ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۶۰.
- أَلَا مَنْ عَقَّ وَالِدِيهِ فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَلَا مَنْ أَبَقَ [مِنْ] مَوَالِيهِ (رسول الله صلى الله عليه وآله) ۱۶۲.
- أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ (امیرالمؤمنین علیه السلام)* ۱۴۷.
- إِنَّ أَبَقِي فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَإِنْ أَفَنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفُ... (امیرالمؤمنین علیه السلام)* ۱۵۹، ۱۸۰.
- إِنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ (امام باقر علیه السلام) ۳۲.
- إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا مُحَرَّمَةٌ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۱۵۲.
- ... إِنْ أَنَا مُتُّ مِنْ صَرِيَّتِي هَذِهِ فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً بِصَرِيَّةٍ وَلَا تُمَثَّلُ بِالرَّجُلِ... (امیرالمؤمنین علیه السلام)* ۱۶۵.
- إِنَّ حَيَاتِي دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَتَاهُ بِطَعَامٍ قَدْ جَعَلَ فِيهِ قَرَعًا بِإِهَالَةٍ... (صلى الله عليه وآله)* ۵۶، ۵۷.
- إِنَّ عَلِيًّا مَحْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى (صلى الله عليه وآله)* ۵۶، ۵۷.
- إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لِيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَلَا يُكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا (امیرالمؤمنین علیه السلام)* ۱۱۴.
- إِنَّ لَنَا عَلِيًّا فِي الْحَيَمَةِ، وَهُوَ لَا يَتَمَكَّنُ مِنَ الْجُلُوسِ وَالنُّهُوضِ، فَكَيْفَ أَفَارِقُهُ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ۳۷.

- أَنْظُرُوا إِذَا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَتِهِ، وَلَا يَمَثَلُ بِالرَّجُلِ... (امير المؤمنين عليه السلام)* ١٥٦.
- أَنْفَذَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْمَ التَّمَارِ فِي أَمْرٍ فَوْقَ عَلِيٍّ بَابِ دُكَّانِهِ... * ٣٦.
- إِنَّهُ أَسِيرٌ فَأَحْسِنُوا نُزْلَهُ وَ أَكْرِمُوا مَثْوَاهُ فَإِنْ بَقِيَتْ قَتَلْتُ أَوْ عَفَوْتُ... (امير المؤمنين عليه السلام)* ١٥٩.
- إِنِّي أَخَافُ عَلَيَّ نَفْسِكَ (امام هادي عليه السلام) ٢٢٦.
- إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرِزُوكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دِرْهَمًا مَا قَامَ لِي عِدْقٌ يَبْتَرِبُ... (امير المؤمنين عليه السلام)* ١٤٨.
- ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ صِرَاطٌ عَلَى صِرَاطِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (امام صادق عليه السلام) ٣٠.
- أَوْ عَلِيٍّ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْصَ... (امير المؤمنين عليه السلام)* ٧٠.
- ... إِنِّيَاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)* ١٦٥.
- الإِيمَانُ مَا وَقَّرْتَهُ الْقُلُوبُ وَ صَدَّقْتَهُ الْأَعْمَالُ وَ الْإِسْلَامُ... (امام هادي عليه السلام) ٢٠٣ - ٢٠٥، ٢٢٣.
- أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَيَّ الْحَقُّ أَيْنَ عَمَّارٍ... (امير المؤمنين عليه السلام)* ٦٩.
- أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً (امام هادي عليه السلام) ٢٢٠.
- أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْبُوا عَلِيًّا، فَإِنَّ عَلِيًّا لَأَخْشَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ٥٦.
- أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَوَ اللَّهُ إِنَّهُ لَأَخْشَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ (صَلَّى الله عليه و آله)* ٥٦.
- بَاتُوا عَلَيَّ قُلُوبَ الْأَجْبَالِ (امام هادي عليه السلام) ٢٢٠.
- بِتْنَا لَيْلَةَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مَعَ أَبِي وَ قَدْ نَزَلَ السَّمُّ إِلَى قَدَمَيْهِ وَ كَانَ يُصَلِّي مِنْ جُلُوسٍ... * ١٦٠.
- بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا يَجْتِمِعُ وَ بِنَا تَوَزَّرَ اللَّهُ ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ بَعْدَ الشَّرْكِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ٤٠.
- تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهُ أَعْلَامُ التَّقَى... (جبرئيل عليه السلام) ٧٢.
- ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ لِحْيَتَهُ الشَّرِيفَةَ الْكَرِيمَةَ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ... (امير المؤمنين عليه السلام)* ٧٠.
- ... ﴿ثُمَّ أَوْزَنْنَا الْكَيْتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ نَحْنُ أَوْلَيْكَ (امير المؤمنين عليه السلام)* ١٧٦.
- الْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاخَ... (امير المؤمنين عليه السلام)* ٧٠.
- حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَاهُنَّ عَظِيمَةٌ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ١١٨.
- ... الْحَسَنَاتُ ثِقَلُ الْمِيزَانِ وَ السَّيِّئَاتُ خِفَةُ الْمِيزَانِ (امير المؤمنين عليه السلام) ١٢٦.
- دَعُوا عَلِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ٥٥.
- دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ (امير المؤمنين عليه السلام) ١٠٧.
- رَأَيْتُ امْرَأَةً جَلِيلَةً وَاقِفَةً بِيَابِ الْحَيْمَةِ وَ النَّارُ تَشْتَعِلُ مِنْ جَوَانِبِهَا... * ٤٧.
- السَّلَامُ عَلَى الصِّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النَّجْمِ الْوَاللَّاحِ (امام صادق عليه السلام) ١٣٧.

- السَّلام على ميزان الأعمال (امام صادق عليه السلام) ۱۲۷.
- السَّلام عليك يا أمير المؤمنين أشهد أنك أوَّل القوم إسلامًا... (حضرت خضر عليه السلام) ۴۶.
- صَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْحَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ۱۲۳، ۱۲۴*.
- عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ۳۴.
- عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ۳۵.
- عِنْدَ الْوَفَاةِ وَفِي الْقَبْرِ وَعِنْدَ النُّشُورِ وَعِنْدَ الْكِتَابِ وَعِنْدَ الْحِسَابِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ۱۱۸.
- فَأَحْيَيْتُ حَدِيدَةً فَأَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَرِبَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ... (امير المؤمنين عليه السلام) ۱۵۱.
- ... فَإِذَا يَكُونُ التَّمْرُ مَرًّا. فَإِذَا هُوَ بِالْمُشْتَرَى رَجَعَ وَقَالَ هَذَا التَّمْرُ مَرًّا (امير المؤمنين عليه السلام) ۳۶*.
- ... فَأَفْصَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلْتَهُمْ... فَطَالِبًا شَرِبُوا دَهْرًا وَمَا أَكَلُوا... (امام هادي عليه السلام) ۲۲۱.
- فَجَاءَهُ زُهَاءٌ عَشْرِينَ أَلْفًا مُقَنَّعِينَ فِي الْحَدِيدِ شَاكِي السَّلَاحِ، سُيُوفُهُمْ عَلَىٰ عَوَاتِقِهِمْ... ۶۸*.
- ... فَقَدِمْنَا فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ... ۱۳۵*.
- فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا ۲۲۸.
- ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ فَإِنَّ ذَلِكَ خَاصَّةٌ (امير المؤمنين عليه السلام) ۱۲۱.
- فَلَمْ يَزَلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّىٰ أَصَابَهُ فِي وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ... ۱۸۶*.
- فَمَنْ يُقَاتِلِ النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْهَارِقِينَ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ۳۹.
- ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾، وَ﴿خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾، فَإِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ تَوَزَنٌ... (امير المؤمنين عليه السلام) ۱۲۶.
- فَهُوَ مِيزَانُ الْعَدْلِ يُؤْخَذُ بِهِ الْخَلَائِقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَدِينُ اللَّهُ الْخَلْقَ... (امير المؤمنين عليه السلام) ۱۲۰.
- فَوَاللَّهِ لَيُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ۳۹.
- فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا (امير المؤمنين عليه السلام) ۶۸، ۸۸*.
- قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى، قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى، قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى... (جبرئيل عليه السلام) ۷۲.
- قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ غَيْرَ أَنِّي مُحْتَضُّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أَخْتَصَّ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَائِي. (حديث قدسي) ۶۷*.
- قولوا لا إله إلا الله تفلحوا (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ۳۱، ۱۴۳.
- كَانَ أَوَّلُ ذَكَرٍ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَصَلَّى مَعَهُ، وَصَدَّقَهُ بِمَا جَاءَهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ... ۳۱*.
- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَعْتَقِلُ الشَّاةَ... ۱۵۴*.
- كَانَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَخْرُجُ مِنَ الْجَامِعِ بِالْكَوْفَةِ، فَيَجْلِسُ عِنْدَ مَيْثَمِ التَّارِ فَيُحَادِثُهُ ۳۶*.
- لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ تَمَسُّوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ۵۵*.

- ... لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا عليّ (جبرئيل عليه السلام)* ١٨٦.
- لأنهم يُخالفون الأمر ويُحدثون البدع والأحداث (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٣٩.
- لقد حققت كرامتي - أو قال مودتي - لمن يراقبني ويتحاشى بحلالي (حديث قدسي) ١٢٥.
- لما قبض أمير المؤمنين، لم يُرفع من وجه الأرض حجرٌ إلا وجد تحتَهُ دمٌ... (امام صادق عليه السلام)* ٤١.
- لن يفترقا حتى يردا على الخوض (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٣٥.
- اللهم اجل قلبه واجعل ربيعه الإيهان بك (رسول الله صلى الله عليه وآله)* ٦٧.
- ... لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحتم أفلاكها على أن أعصي الله... (امير المؤمنين عليه السلام) ١٣٠، ١٥٣.
- لو دُعيت إلى كراعٍ لكراعٍ لأجبت (رسول الله صلى الله عليه وآله)* ١٥٤.
- لولا مخافة أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصارى... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٦٠.
- ما أودى نبي مثل ما أوديت (رسول الله صلى الله عليه وآله) ٥٤.
- ما لعلّي ونعيم يفتني ولذة لا تبقى (امير المؤمنين عليه السلام) ١٥٩.
- ... ما لعلّي ونعيم يفتني ولذة لا يبقى نعوذ بالله من شبات العقل... (امير المؤمنين عليه السلام) ١٥٣.
- ما يوضع في ميزان امرئ يوم القيامة أفضل من حسن الخلق (رسول الله صلى الله عليه وآله) ١١٩.
- محمد بن علي الثاني وابنه علي بن محمد المنتجب (امام زمان عجل الله فرجه) ٢٠٦.
- ناداهم صارخ من بعد دفتهم (امام هادي عليه السلام) ٢٢٠.
- نساء الله أن يجعلنا منهم برحمته (امير المؤمنين عليه السلام) ١٢٦.
- هبلتك الهبول أ عن دين الله آتيتني لتخدعني أ محتبب أنت... (امير المؤمنين عليه السلام) ١٥٣.
- الهدية على ثلاثة أوجه هدية مكافأة وهدية مُصانعة وهدية لله عز وجل (امام صادق عليه السلام)* ١٥٥.
- هذا ما حفرة نوح النبي لوصي نبي آخر الزمان (امير المؤمنين عليه السلام) ١٩٥.
- واستنزلوا بعد عز من معاقليهم (امام هادي عليه السلام) ٢٢٠.
- وأعجب من ذلك طرق طارق بملفوفة في وعائها ومعجونة شيتتها... (امير المؤمنين عليه السلام) ١٥١.
- والإسلام ما جرى به اللسان وحلت به المناكحة (امير المؤمنين عليه السلام) ٢٢٣.
- والله لأن أبيت على حسك السعدان مُسهداً وأجر في الأغلال... (امير المؤمنين عليه السلام) ١٣١، ١٥٠.
- والله لقد رأيت عقيلاً وقد أملت، حتى استأخني من بركم صاعاً... (امير المؤمنين عليه السلام) ١٥٠.
- والله ما قلعت باب خبير بقوة جسديّة ولكن بقوة ربانيّة (امير المؤمنين عليه السلام)* ٥٩.

- وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ۱۵۳.
- وَدَعِ وَأَخْرِجْ فَلَا آمَنْ عَلَيْكَ (امام هادی عليه السلام) *۲۲۶.
- وَعَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا... ظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي (اميرالمؤمنين عليه السلام) ۱۵۰.
- وَلَقَدْ مَلَأْتُمْ صَدْرِي قِيحًا (اميرالمؤمنين عليه السلام) ۶۷.
- وَلَكِنْ خَاصِفُ النَّعْلِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۳۷.
- وَلَكِنَّهُمْ تَحَابَّوْا بِحَلَالِ اللَّهِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۱۲۵.
- وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفِّي هَذَا الْعَسَلِ وَبَابِ هَذَا الْقَمَحِ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) ۳۳.
- وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْحَرِّ وَالْعَبِيدِ وَ لَوْ عَلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ وَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَ لَوْ أَنَّهَا جُرْعَةٌ لَبِنٍ... *۱۵۴.
- وَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۱۲۶.
- وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لَهَا أَقُولُ مِنْهُمْ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) *۱۰۳.
- ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ السَّمَاءُ رَسُوْلُ اللَّهِ. وَ الْمِيزَانُ (امام رضا عليه السلام) *۱۹۶.
- وَاللَّهُ لَوْ كَانَ لِي مَالٌ لِأَعْطَيْتُكَ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ۱۵۶.
- وَاللَّهُ مَا لِي مِمَّا تَرَى شَيْئًا [شَيْءٌ] إِلَّا عَطَائِي (اميرالمؤمنين عليه السلام) *۱۵۶.
- ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ... (امام صادق عليه السلام) ۱۱۹.
- يَا ابْنَ غَفَلَةٍ إِنَّ اللَّيْبَ لَا يَتَأَثُّ فِي دَارِ الثَّقَلَةِ وَ لَنَا دَارًا قَدْ نَقَلْنَا إِلَيْهَا (اميرالمؤمنين عليه السلام) *۱۴۸.
- ... يَا بَنِيَّ ضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَ لَا تَأْتُمُ (اميرالمؤمنين عليه السلام) *۱۸۰.
- يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَاتِلُهُمْ عَلَى الْفِتْنَةِ أَمْ أَفَاتِلُهُمْ عَلَى الرَّدَّةِ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ۳۹.
- يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مَوْطِنُ صَبْرٍ، هَذَا مَوْطِنُ شُكْرِ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ۳۹.
- يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَقِيتُ مِنْ أَمْتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدْدِ... يَا عَلِيُّ أَدْعُ عَلَيْهِمْ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ۱۰۷.
- يَا عَلِيُّ إِنَّ فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ لَا يُجَاوِزُكَ بِهَا أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۵۷.
- يَا يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْنَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ... (اميرالمؤمنين عليه السلام) *۱۶۵.
- يَاعَلِيُّ كَيْفَ صَبْرُكَ فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۳۹.

فهرست اشعار

- .۲۲۸ تو را طاقت نباشد از شنیدن (حائری محلاتی)
- .۱۵۷ سرّ ولایت آموز مصباح جان برافروز
- .۲۲۸ من از تحریر این غم ناتوانم (حائری محلاتی)
- .۱۹۴ مه فشاند نور و سگ عو کند (مولانا)

کلمات مشهوره و ضرب المثلها

- .۱۱۴ إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا
- .۳۴ صراطُ عليٍّ حقُّ نُمسِكُهُ

فهرست اشخاص

الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

٤٦، ٦٧، ٧١ - ٧٥، ١٠٦، ١٣٠، ١٥٩، ١٦٠،
١٦١، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٠، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٨،
١٩٩، ٢٠٧.

حضرت امام حسين، سيد الشهداء عليه
السلام: ٤١، ٤٦، ٤٧، ٦٧*، ٧٠*، ٧٢، ١٦٦،
١٨١، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٧، ٢٠٩،
٢٢٧، ٢٢٨.

حضرت سجاد، علي بن الحسين سيد
العابدين، امام سجاد عليه السلام: ٤٧، ١١٧،
١١٩، ٢٠٤.

حضرت باقر، محمد بن علي عليه السلام:
٢٠٤، ٢٠٦.

حضرت جعفر بن محمد، امام جعفر
صادق، أبي عبدالله عليه السلام: ٤١*، ٤٥،
٨٢، ٨٣، ١١٨، ١١٩، ١٤٦، ١٤٨*، ١٥٤*،
١٥٥*، ٢٠٤، ٢١٧.

حضرت رسول الله، محمد، رسول اكرم،
رسول خدا، رسول، پیامبر، پیغمبر اكرم،
پیغمبر مصطفی، پیغمبر آخر الزمان، پیغمبر،
خاتم الأنبياء، خاتم النبیین، النبي صلى الله
عليه و آله: ٢٧، ٣٠ - ٣٣، ٣٥ - ٤٠، ٥٢ -
٥٨، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٦، ٦٧، ٧١، ٧٣، ٨٤ -
٩٦، ٩٨ - ١٠٥، ١٠٧، ١١١، ١١٨، ١١٩،
١٢٢ - ١٢٥، ١٣٢ - ١٣٦، ١٤٢، ١٤٣، ١٥٣،
١٥٤، ١٦١ - ١٦٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٤،
١٨٦ - ١٨٩، ١٩٣، ١٩٦*، ١٩٩، ٢٠٤.

حضرت علي بن أبي طالب، امير المؤمنين،
امير مؤمنان، امام علي ابا الحسن، ابوزينب،
مرتضى عليه السلام: اكثر صفحات.

حضرت فاطمه زهراء، زهراء، فاطمه عليها
السلام: ٧٣*، ١٢٩*، ١٨٥، ١٩٧، ١٩٩.

حضرت امام حسن عليه السلام: ٤١، ٤٤،

حضرت ابراهيم عليه السلام: ٥٣، ١٩٩.
 حضرت موسى عليه السلام: ٥٣، *١١٦.
 حضرت عيسى بن مريم عليه السلام: ٣٠،
 ٥٢، ٥٣، *٥٥، ٦٠.
 حضرت اسحاق عليه السلام: ٥٣، ١٧٨.
 حضرت اسماعيل عليه السلام: ٥٣.
 حضرت خضر عليه السلام: ٤٦، ٤٧.
 حضرت سليمان عليه السلام: ٦٢.
 حضرت شعيب عليه السلام: ٥٣، ١٧٨.
 حضرت صالح عليه السلام: ٥٣، ١٧٨.
 حضرت لوط عليه السلام: ١٧٨.
 حضرت هود عليه السلام: ٥٣، ١٧٨.
 حضرت يعقوب عليه السلام: ٥٣، ١٧٨.
 حضرت يوسف عليه السلام: ١٧٨.
 پیامبران، پیغمبران، پیمبران، انبیاء (عليهم
 السلام): ٤٣، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٨، ٦٣، ١٢٥،
 ١٢٧، ١٤١، ١٥٨، ١٦٣، ١٧١، ١٧٢، ١٧٥،
 ١٧٧، ١٨٩.

حضرت موسى بن جعفر، عبد صالح عليه
 السلام: ٢٠٣، ٢١٧، ٢٢٦، ٢٢٧.
 حضرت علي بن موسى الرضا، امام رضا،
 ابي الحسن عليه السلام: *١١٦، ١٤٦، ١٤٧،
 ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٢٧.
 حضرت محمد بن علي، جواد، جواد الائمه
 عليه السلام: ٢٠٣، ٢٠٦، ٢١٤، ٢١٧.
 حضرت علي بن محمد، امام دهم، علي
 النقي، علي الهادي، هادي عليه السلام: ١٩،
 ٢٠٣، ٢٠٦، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢١،
 ٢٢٢، ٢٢٤ - ٢٢٧.
 حضرت امام حسن عسگری عليه السلام:
 ٢٢٦.
 حضرت مهدي آل محمد عليه السلام: ١٩٨.
 اهل بيت، ائمه (عليهم السلام): ٣٠، ١١٧،
 ١١٨، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٩، ١٦٤، ١٩٢، ٢٠٧،
 ٢١٧، ٢٢٧، ٢٢٨.
 * * *
 حضرت آدم عليه السلام: ١٩٩.
 حضرت نوح، نوح پیغمبر عليه السلام:
 ٥٣، ١٩٥، ١٩٨.

ب) سائر اشخاص

- أبو حمزة: *٤١.
 ابودرداء، عويمر: *١٢٨، *١٢٩.
 أبو دُعامة: *٢٠٣.
 ابوسعید خُدري: *٣٦، *٣٧.
 أبوسفیان: *٨٤، *٨٥، *٩٣.
 ابوصادق: *٣٧، *٣٨.
 أبو عمر: *٥٧.
 ابولهب: *٣١.
 ابونعيم اصفهاني: *٥٨.
 أبي حارث، مجسار: *١٣٣.
 احمد امين مصرى: *١٤٥، *١٤٩.
 أحمد بن حنبل، احمد حنبل: *٥٧، *٦٤، *٦٥، *٧١، *١٩١.
 اسرافيل: *٩٢، *١٠٠، *١٣٢، *١٨٧.
 إسماعيل بن أرقط: *٨٢.
 حضرت آسيه: *١٩٩.
 حضرت أم كلثوم: *٤٦، *١٨٣.
 أشعث بن قيس كندی: *١٥١.
 أصبغ بن نباته: *١٦٠ - *١٦٣.
 أم سلمه [خواهر حضرت صادق]: *٨٢.
 أم الفضل [همسر عباس بن عبد المطلب]: *١٠٥.
 أم حارث انصاريه: *١٣٣.
 أمية بن خلف: *٨٥، *٨٦، *٩٣، *١٠١.
 أنس [بن مالك]: *١٥٤.
 باغر تركي: *٢١٣.
- ابابكر: *٣٧، *١٣٣.
 ابن أبي الحديد: *٣٦، *٣٧، *٣٨، *٥٨، *٥٨، *٥٩، *١٨٩.
 ابن اثير جزري: *١٠٧.
 ابن اسحاق: *٣١.
 ابن أعرابي: *٢٠٧.
 ابن بطه: *١٩٣.
 ابن تيهان: *٧٠.
 ابن سعد [صاحب طبقات]: *٧١.
 ابن سكيك، يعقوب بن محمد: *٢٠٧.
 ابن شهر آشوب: *٦٠، *١٩١.
 ابن عباس، عبدالله بن عباس: *٤١، *٥٧، *٦٤، *١١٣، *١٣١، *١٥٤، *١٩٢.
 ابن عبدربه: *١٤٥، *١٤٩.
 ابن عساکر: *٢٨.
 ابن مسعود، عبدالله بن مسعود: *٩٩، *١٠٠.
 ابن ملجم مرادي: *٤٣، *٧٠، *٧١، *٧٣، *٧٤، *١٥١، *١٦٠، *١٧٩.
 ابن نباته: *١٩٣.
 ابوالحسن البكري: *١٦٥.
 أبو العباس ثعلب: *٢٠٧.
 ابوالفضل تميمي: *٦٢.
 ابوايوب انصاري: *٣٧، *٣٨، *٧٠.
 ابوجعدده: *٧٢.
 ابوجهل: *٨٥، *٨٦، *٨٧، *٩٠، *٩٢ - *٩٤، *٩٧ - *١٠١.

- بحترى شاعر: ٢١٣* .
بحراني (سيد هاشم): ٣٤* .
بخارى [صاحب صحيح]: ١٩٣ .
بختيشوع: ٢٢٤ .
بُغار [غلام متوكل]: ٢١٢ .
بلعم باعورا: ١١٥، ١١٦* .
جابر بن عبدالله انصاري: ٦٠، ٦١ .
جبران خليل جبران: ١٩٠ .
جبرائيل، جبريل: ٧١، ٨٩، ٩٢، ١٠٠، ١٣٢، ١٣٤، ١٦٣، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٥، ١٩٧ .
جميل بن ذرّاج: ٨٣ .
حارث بن عبدالمطلب: ٩٥ .
حارث همداني: ١٦٠ .
حافظ بُرسى: ١٩٩ .
حذيفة نخعي: ٧٣، ٧٤ .
حرّ بن يزيد رياحى: ١٨١ .
حسام الدين المردى: ٥٦* .
حسن بصرى: ١١٣، ١٩٣ .
حسين بن خالد: ١١٦* .
حسينى طهرانى (علامه سيد محمد حسين)،
مرحوم والد: ١٩، ١٢٤* .
حكم بن كيسان: ١٣٥* .
حكيم بن حزام: ٨٥، ٨٦*، ٩٣، ١٠١ .
حضرت حمزه سيد الشهداء: ٧٣، ٩٥ - ٩٧، ١٠٠ .
حميرى، سيد حميرى: ٩٢ .
حنظلة بن ابي سفيان: ٨٥، ١٠١ .
- حضرت حوا: ١٩٩ .
حضرت خديجة كبرى: ٧٣ .
خزيمه ذوالشهادتين: ٧٠* .
خليل بن احمد: ٦٦* .
خويى ([آية الله] سيد ابوالقاسم): ١٥٥* .
ديزج: ٢٠٩ .
حضرت رقيه عليها السلام: ٤٧ .
زاذان: ٦١، ٦٢ .
زبير [بن عوام]: ٣٨ .
زرّافه: ٢٢٢ .
زمخشري: ٦٥، ٦٦، ١٨٩ .
زيد بن حصين: ٦٩* .
حضرت زينب عليها السلام: ٤٦، ٤٧، ١٨٣ .
زينب [بنت الحسين]: ٤٧ .
سبط ابن جوزى: ٧١* .
سعد بن عبادة: ٨٨ .
سعد بن معاذ: ٨٨، ٩٣ .
سعيد [مأمور متوكل عباسى]: ٢١٧ .
سعيد بن المسيّب: ٤١*، ١٣٤* .
سكونى: ١٥٥* .
حضرت سكينه: ٤٧ .
سلمان: ٣٥، ٦٠، ٦١، ٦٢ .
سليمان: ٤١ .
سويد بن غفله: ١٤٨*، ١٦٠ .
شافعى: ٦٦*، ١٨٩ .
شبيب: ١٥١ .
شعبى: ١٩٣ .

- شوشتری (قاضی نور الله): ۱۲۳*.
- شیبه: ۸۵-۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۶۱.
- شیخ صدوق: ۱۱۴*، ۱۱۷.
- شیخ مفید: ۱۰۱*، ۱۸۸*.
- شیطان: ۱۱۶*.
- صعصعة بن صوحان: ۱۹۷، ۱۹۹.
- ضحاک بن مزاحم: ۷۱*.
- ضرار بن خطاب: ۱۳۶*.
- طبرسی: ۱۱۲، ۱۱۳.
- طبری (ابن جریر): ۲۸*، ۱۹۱.
- طلحه: ۳۸.
- عاتکه: ۸۷.
- عایشه: ۳۸، ۱۷۹، ۱۹۴.
- عبّاس [بن عبد المطلب]: ۳۱، ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵.
- عبدالرحمن بن ابی بکر: ۱۲۹.
- عبدالرحمن بن أبی لیلی: ۱۹۳.
- عبدالرحمن بن عوف: ۱۲۹.
- عبدالکریم خطیب: ۱۵۵.
- عبدالله بن أحمد بن حنبل: ۶۵*، ۷۱*.
- عبدالله بن سنان: ۱۱۹.
- عبدالله بن شداد لیثی: ۱۹۲.
- عبدالمطلب: ۹۵، ۱۹۸.
- عبیده بن حارث بن عبدالمطلب: ۹۵ - ۹۷، ۱۰۰.
- عتبه: ۸۵-۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱.
- عثمان [بن عفان]: ۶۹*، ۱۳۳.
- عثمان بن حنیف: ۳۳.
- عثمان بن مظعون: ۳۰.
- عداس [غلام عتبه و شیبه]: ۸۶، ۸۷.
- عروة بن زبیر: ۱۲۸*.
- عقبة بن أبی معیط: ۸۶*.
- عقیل [بن ابی طالب]: ۱۲۹، ۱۴۹*، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۲.
- عکرمه بن ابی جهل: ۹۸.
- حضرت علی اکبر علیه السلام: ۲۲۸.
- علی بن مهزیار اهوازی: ۲۱۴.
- عمّار یاسر: ۳۰، ۳۵*، ۷۰*.
- عمر بن خطاب: ۳۷، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۳۵*.
- عمر بن عبدالعزیز: ۲۱۱.
- عمر بن فرج رَحَجی: ۲۱۰.
- عمرو بن عبدود: ۱۲۳، ۱۲۴*، ۱۳۶*.
- عمرو عاص: ۸۴*، ۱۲۹.
- عوف بن حارث: ۹۴.
- حضرت فاطمه [بنت الحسین]: ۴۷.
- فتح بن خاقان: ۲۱۲، ۲۱۳*، ۲۱۶، ۲۲۱.
- فرعون: ۹۹*، ۱۱۶*.
- فرید وجدی (محمد): ۱۴۵.
- فضل [بن عبّاس]: ۱۹۴.
- فیض [کاشانی]: ۱۷۶.
- قرمانی: ۲۱۰.
- قنبر، غلام علی بن أبی طالب: ۶۱، ۲۰۷.
- قیس بن سعد بن عباده: ۳۰، ۳۵*، ۷۰*، ۱۹۰.
- کعب ابن عجرة: ۵۷*.

- كليني (محمد بن يعقوب): ٨٢.
 مالك اشتر: ٣٥، ٣٠*، ٦٩*، ١٩٠.
 مامقاني [آية الله]: ٦٦*.
 مأمون: ١١٤، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢١١، ٢٢٧.
 متوكل عباسي: ٢٠٦، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٦ -
 ٢١٩، ٢٢١ - ٢٢٧، ٢٢٥.
 محدث قمي: ٣٤*.
 محمد بن ابي بكر: ٣٠، ٣٥، ١٩٠.
 محمد بن حنفيّه: ١٦٠*، ١٩٧، ١٩٨.
 محمد بن مسلم: ١٤٨*.
 مخرمه بن نوفل: ٨٤*.
 مروان حمار: ١٤٦.
 حضرت مريم: ١٩٩.
 مستعين [خليفة عباسي]: ٢٠٧، ٢٢٤.
 مسعر بن فدكي: ٦٩*.
 مسعودي: ٢٠٣.
 مسلم [صاحب صحيح]: ١٩٣.
 معاذ: ٩٤، ٩٧.
 معاويه: ٣٨، ٦٨*، ٧٠*، ٧١، ١٢٩، ١٤٩*،
 ١٥٦، ١٧٩، ١٩٢.
- معتز [خليفة عباسي]: ٢٠٧، ٢٢٤.
 معتصم [خليفة عباسي]: ٢٠٦، ٢٠٨.
 مَعُوذُ: ٩٤، ٩٧.
 مُعْنِيه (آية الله شيخ محمد جواد): ١٥٥.
 مقداد بن عمر: ١٣٥*.
 منتصر [خليفة عباسي]: ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١،
 ٢١٢، ٢١٣، ٢٢٣.
 ميشم تمار: ٣٠، ٣٥، ٣٦*، ١٩٠.
 ميكائيل: ٩١، ١٠١، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٥.
 نسائي: ١٩١.
 نوف بكالي: ٧٠*.
 هارون الرشيد، هارون: ٢٨، ٤٤، ٤٥، ٢٠٨.
 هبيرة بن وهب: ١٣٦*.
 هشام بن حكيم: ١١٨.
 هشام بن سالم: ١١٩.
 واثق، الواثق بالله [خليفة عباسي]: ٢٠٦، ٢٠٨.
 وردان: ١٥١.
 وصي سليمان [أصف بن برخيا]: ٦٢، ٦٣.
 وكيع: ٧١*.
 وليد بن عتبة: ٨٥، ٩٣، ٩٤، ٩٦، ١٠١.

فهرست كتب

- أسد الغابة: ٧١، ١٠٧، ١٠٨، ١٣٢، ١٣٤، ١٦٨، ١٧٨.
- اسرار ملكوت: ١٢٤.
- أصول الكافي: ٢١١.
- إعلام الوري بأعلام الهدى: ٢١٧، ٢١٨.
- إقبال الأعمال: ٢٠٦.
- الله شناسي: ١١٢، ١٢٢، ١٧٣، ١٧٧.
- الأمالي [شيخ طوسي]: ٣٥، ١٥٤، ١٨٩، ١٩٨، ٢٠٨.
- الامالي [شيخ صدوق]: ١٢٨.
- الأمالي [شيخ مفيد]: ١٦١، ١٩٥.
- امام شناسي: ٢٦، ٣٠، ٣٤، ٥١، ٥٦، ٥٨، ٥٩، ٦٣-٦٥، ٦٧، ٦٩، ٧١، ٩١، ١٢٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٤٥-١٤٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٦، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٤، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٢٨.
- الإمام علىّ عليه السلام صوت العدالة الإنسانية: ١٩٠.
- الإمامة والسياسة: ٣٤، ١٥٦.
- قرآن كريم، قرآن مجيد، قرآن: ٢٣، ٢٧، ٣٤*، ٣٥-٣٩، ٥٢، ٥٦، ٦٢، ٦٣، ٦٨، ٦٩*، ٧٠*، ٧٥، ١١١، ١١٤، ١١٦*، ١٢٠-١٢٢، ١٢٥، ١٣٦، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٨٠، ١٨١، ١٩٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢١٢، ٢١٩، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٢٩.
- نهج البلاغة (عبد): ٣٣، ٦٧، ٦٨، ٨٨، ١٢٩-١٣١، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٩، ١٦٥، ١٨٣.
- ***
- احتجاج [شيخ طبرسي]: ١١٨، ١١٩.
- إحقاق الحق: ٥٦، ٥٧، ١٢٣.
- أخبار الدّول و آثار الأوّل: ٢١٠.
- الاختصاص: ١٨٧، ١٨٦.
- إرشاد القلوب: ١٤٧.
- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، الإرشاد: ٥٥، ٦٤، ٨٤، ١٠١، ١٣٢، ١٧٩، ١٨١، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ٢٠٧.
- الاستيعاب: ١٨٢، ١٨٤.

- أنساب الأشراف: ٨٥-٨٧، ١٠١.
- انوار الملوك: ٨٢، ٨٣، ٩٣، ١٥٠، ١٧٣.
- آيين رستگاری: ٨٤.
- بحار الأنوار: ٤١، ٥٤، ٥٦، ٧٢، ٧٥، ١٢٥، ١٣٠، ١٣٤، ١٦٠، ١٦٥، ١٦٦، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٩، ١٩٨.
- البداية و النهاية: ٢٨، ٨٦، ٨٧، ٨٩، ٩٠، ١٠٤، ١٥١، ٢٢٨.
- تاريخ الإسلام: ٨٨، ١٠٧.
- تاريخ الأمم و الملوك، تاريخ الطبري: ٣١، ٨٥، ١٦٥، ١٨٦، ١٩١، ٢١٣.
- تاريخ اليعقوبي: ٨٤، ١٢٩، ١٧٨، ١٨٩، ٢٢٥.
- تاريخ بغداد: ٣٤، ٦٥، ١٢٣.
- تاريخ مدينة دمشق، تاريخ دمشق: ٣٤، ٤١، ٦٥، ٩١.
- تحف العقول: ٣٣.
- تذكرة الخواص: ٧١، ١٣٢.
- تسليمة المجالس: ١٥١.
- تفسير الصافي: ٣٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٩٦.
- تفسير العياشي: ١٨٨.
- تفسير القمي: ٨٠، ٩٧، ١١٦، ١٣٣، ١٣٥ - ١٤٣، ١٤٣، ١٨٦، ١٩٦.
- تفسير برهان: ٣٠، ١٧٥.
- تقريب المعارف: ١٨٦.
- تنقيح المقال: ٦٦.
- التوحيد [شيخ صدوق]: ١١٤، ١٢٠، ١٢١، ١٢٦.
- تهذيب الأحكام: ١٨٤.
- جامع البيان في تفسير القرآن: ١٠٤.
- جامع السعادات: ١٨٥.
- الجامع الصغير: ٣٥.
- الجمال و النصرة: ١٧٩.
- جوامع الجامع: ١١٤.
- حلية الأولياء: ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٦٧.
- الخرائج و الجرائح: ٤٣، ٤٥، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٢٣، ٢٢٤.
- الخصال: ٢٢٦.
- خصائص الكبرى: ٤١، ٤٦، ١٠٨.
- دائرة المعارف: ١٤٥.
- دلائل النبوة: ٤١، ٤٦، ٥٩، ٨٤، ٨٧، ٩٣، ٩٤، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٨، ١٧٨، ١٨٨.
- رساله مودت: ١٣٤.
- رسالة بديعه: ٩٣.
- روح مجرد: ٥٤.
- الروض الأنف: ١٠١.
- روضه الشهداء: ٢٨.
- روضه المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه: ١٥٤، ٢٠٧.
- روضه المختارة (قصائد علويات سبع): ٥٩.
- الروضه في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام: ٣٦، ١٦٤.
- زهد: ٧١.
- سالک آگاه: ١٤٧، ٢٢٦.

- سبل الهدى: ١٠٠.
- سعد السعود: ١٣٤.
- سفينة البحار: ١٠٠.
- السيرة النبوية: ٨٤، ١٠١.
- شرح إحقاق الحق: ١٨٣.
- شرح الأخبار: ١٧٩، ١٨١، ١٨٨.
- شرح فصوص الحكم قيصري: ٥٣.
- شرح نهج البلاغة [لابن أبي الحديد]: ٣٦-٣٨، ٤٠، ٥٨-٦٠، ٦٥، ٩١، ٩٤، ٩٧، ١٠١، ١٠٦، ١٨٩، ١٩٣.
- صحيح بخارى: ١٠٢، ١٩٤.
- صحيح مسلم: ١٠٢، ١٩٤.
- صفين: ٣٦، ٣٧.
- ضحى الإسلام: ١٤٥، ١٤٦.
- الطبقات الكبرى: ٩٧، ١٠١، ١٠٣، ١٠٦، ١٣٥، ١٥٩، ١٨٢، ١٨٤، ١٨٨.
- ظهر الإسلام: ١٤٥، ١٤٦.
- عقد الفريد: ١٤٥.
- على بن أبي طالب [عليه السلام]: ١٥٥.
- عيون المعجزات: ٢٢٣.
- الغارات: ١٩٨.
- غاية المرام: ٣٥، ١٧٦.
- الغدِير: ٣٠، ١٢٩، ١٩١.
- فجر الإسلام: ١٤٥، ١٤٦.
- الفرج بعد الشدة: ١٤٦.
- فرحة الغري: ١٩٨.
- فضائل احمد: ٩١.
- فضائل الشيعة: ١١٧، ١١٨.
- فضائل امير المؤمنين على بن أبي طالب رضی الله عنه، فضائل: ٧١، ١٩١.
- فضائل أمير المؤمنين عليه السلام: ١٨٩.
- فى ظلال نهج البلاغة: ١٢٤.
- الكافي: ٣٧، ٤٧، ٨٢، ٨٣، ١١٩، ١٤٦ - ١٤٨، ١٥٤، ١٥٩، ١٨٠.
- الكامل: ٨٥ - ٨٧، ١٣٣، ١٦٥، ١٨٦، ١٨٨، ٢١٠، ٢١١، ٢١٣.
- الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: ١٠٤، ١٣٤.
- كشف الغمة فى معرفة الأئمة، كشف الغمة: ٤٣، ١٠١، ١٨٦، ١٨٨.
- كفاية الطالب: ٦٠.
- كنز العمال: ٣٥، ٥٧، ٥٩، ١٢٣.
- لهوف منظوم: ٢٢٨.
- اللهوف: ١٨١.
- مثنوى معنوى: ١٩٤.
- مجمع البيان فى تفسير القرآن، مجمع البيان: ٣٠، ١١٤.
- المحجّة البيضاء: ١٢٩، ١٨٥.
- المختصر فى أخبار البشر: ٢٠٧.
- مروج الذهب: ٢٠٣، ٢٢١.
- المزار: ١٢٧، ١٣٧.
- المستجد: ١٨٩.
- مستدرک الحاكم: ٣٥، ٤١، ٤٦، ١٠٨، ١٢٣.
- مستدرک سفینه البحار: ٣٤.

- مسند أحمد: ١٠٢، ١٤٣.
 مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين،
 مشارق أنوار اليقين: ٥٩، ٦٦، ١٢٣، ١٩٩.
 مشرق الشمسيين و اكسير السعادتين: ١١٤.
 مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: ٢٠٦.
 المصنّف: ١٧٩.
 معاد شناسى: ٣٢، ٣٤، ٧٢، ١١٩، ١٢٠،
 ١٣٧، ١٤٢، ١٤٨، ١٤٩، ١٦٥، ١٧٣، ١٧٥،
 ١٨٠، ١٩٦.
 معالى السبطين: ٤٧.
 معانى الأخبار: ١١٩، ١٤٥، ١٧٦.
 المعتمد فى الاصول: ٢١٤.
 معجم البلدان: ٢٢٥.
 المعرفة و التاريخ: ١٧٩.
 المغازى: ٨٥ - ٨٧، ٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٧، ١٠١،
 ١٣٣، ١٥١، ١٨٧.
 مفاتيح الجنان: ٨٢.
 مفاتيح الغيب، تفسير كبير رازى: ٥٨، ٥٩.
 مقاتل الطالبين: ١٠٦، ١٠٧، ١٧٩، ٢١٠، ٢١١.
- مكارم الأخلاق: ١٢٢.
 مناقب آل أبى طالب عليهم السلام، مناقب:
 ٣١، ٣٦، ٤١، ٤٤، ٥٤، ٦٠، ٩٢، ١٣٠، ١٣٤،
 ١٤٣، ١٥٢، ١٥٤، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٨،
 ٢٠٧، ٢١٠، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٤.
 مناقب [خوارزمى]: ٣٥، ٦٠، ٦٧، ١٦٥.
 المنتظم: ٦٥.
 منتهى الآمال: ٦٤، ٧٢.
 مهج الدعوات و منهج العبادات: ٢٢٢، ٢٢٣.
 الميزان: ١١٤.
 ناسخ التواريخ، زندگانی پیامبر: ٩٢.
 نفس المهموم: ٢٢٨.
 نور ملكوت قرآن: ٦٦، ٦٩، ٨٥، ١٠٣، ١٤٣.
 الوافى بالوفيات: ٢١٣.
 وقعة الجمل: ١٧٩.
 وقعة صفين: ٦٨.
 ولايت فقيه در حكومت اسلام: ١٣٠.
 ينابيع المودة: ٥٦، ٦٠، ٩١، ١٢٣، ١٤٦، ١٨٧.

فهرست اماکن، قبايل و فرق

بصره: ۱۳۱.	اَزْد: ۳۷.
بغداد: ۲۰۸، ۶۰.	اسلام: ۲۸، ۳۱*، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۶۶، ۷۱، ۸۱، ۹۴، ۹۷، ۱۲۴*، ۱۳۵*، ۱۴۴، ۱۴۹*، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹.
بنی اسد: ۲۰۹، ۴۵.	مسلمان، مسلمانان، مسلمانها، مسلمین:
بنی امیّه: ۱۴۶، ۱۹۳، ۲۲۷.	۲۷، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۶۰، ۶۶، ۷۵، ۸۴، ۸۷ - ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۶*، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹*، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۲۳.
- خلفای بنی امیّه: ۱۴۵.	- اَسْرَای مسلمانها: ۴۳.
- بنی عَبَّاس: ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۲۷.	- ائمهٔ مسلمین، امام مسلمین: ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۹.
جُبَاطِیّه: ۱۱۳.	- دشمنان اسلام: ۳۰.
حجاز: ۳۳.	- لشکریان مسلمان: ۹۲، ۹۴.
خزرج: ۸۸، ۸۹.	- مساجد مسلمانها: ۲۰۵.
خوارج ناصبی: ۱۹۷.	- ممالک اسلام: ۱۲۹، ۶۷.
خیبر: ۵۸.	انباء: ۶۳، ۱۴۴.
دارالندوه: ۱۳۲.	اوس: ۸۸، ۸۹.
سامراء: ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۲۵.	
- منزل امام هادی علیه السلام: ۲۱۸.	
سبا: ۶۲.	
سنّی، سنّی مذهب، سنّیها، اهل تسنّن: ۵۷، ۵۸، ۱۰۷، ۱۳۳، ۱۹۱، ۲۲۸.	
- سنّی متعصّب: ۵۸.	

- علمای بزرگ اهل تسنن، عالم بزرگ سنی:
۶۴، ۶۵، ۱۹۱.
- ائمهٔ اربعهٔ تسنن، ائمهٔ اهل تسنن: ۶۴، ۱۹۱.
- شام: ۴۱، ۸۴*، ۱۵۶.
- شیعه، شیعیان: ۵۷، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۴،
۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۲۸.
- شیعیان خالص، شیعیان حقیقی: ۱۰۸، ۱۶۱.
- عالمان شیعه: ۱۵۵*.
- مفسران شیعه: ۱۵۵*.
- عراق: ۳۷.
- علویین، آل ابی طالب: ۱۴۶، ۲۱۱، ۲۱۲،
۲۱۳، ۲۲۷.
- قائم غری: ۱۹۸.
- قریش: ۸۴*، ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۱۸۳، ۱۹۲.
- بزرگان قریش: ۸۶.
- کفار قریش: ۸۴، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۶.
- مشرکین قریش: ۸۴*.
- قم: ۲۱۷.
- کربلا: ۱۸۱، ۲۰۹.
- قبر سیدالشهدا [علیه السلام]: ۲۰۸، ۲۰۹،
۲۱۰، ۲۲۷.
- کوفه: ۳۳، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۹،
۱۹۶، ۱۹۸.
- مسجد کوفه: ۳۶، ۷۱-۷۳، ۱۳۰.
- لبنان: ۱۵۵*.
- مدائن: ۶۰، ۶۱، ۶۲.
- مدینه: ۳۷، ۳۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۸۴*، ۸۵،
۸۸، ۸۹، ۱۰۱، ۱۴۶، ۱۴۹*، ۱۵۱، ۱۵۴،
۱۵۶، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۱۳.
- مسجد النبی: ۶۰، ۱۲۸*.
- مسجد قائم طهران: ۱۹.
- مکه: ۳۱، ۴۳، ۹۹، ۸۴*، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۳،
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۱۱.
- بیت الله الحرام: ۴۱.
- مقام حضرت ابراهیم: ۴۲.
- منزل طهران: ۱۲۴*.
- نجف: ۴۴، ۱۵۵*، ۱۹۷.
- قبر علی بن ابی طالب: ۴۱، ۴۴، ۴۵.
- النصاری، نصرانی: ۲۷، ۵۵*، ۶۰، ۱۹۲.
- راهب نصاری: ۴۲.
- یمامه: ۳۳.
- یهود، قوم یهود: ۱۱۶*، ۱۹۲.
- یهودی: ۲۷، ۲۰۹.
- یهودیه: ۱۴۴.

فهرست منابع و مصادر

القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).

نهج البلاغة: شريف الرضى، محمد بن حسين، محقق: صبحي صالح.

نهج البلاغة: شريف الرضى، محمد بن حسين، تحقيق و شرح: محمد عبده، ٤ ج.

* * *

الاحتجاج على أهل اللجاج: طبرسى، أبى منصور أحمد بن على بن أبى طالب، تحقيق و تصحيح:

سيد محمد باقر موسى خراسان، ٢ ج، نشر مرتضى، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ. ق، مشهد - ايران.

إحقاق الحق و إزهاق الباطل: المرعشى التستري، قاضى نور الله، ٣٤ ج، انتشارات مكتبة آية الله

المرعشى النجفى، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ. ق، قم - ايران.

أخبار الدُّوَل و آثارُ الأوَل فى التاريخ: قرمانى، احمد بن يوسف، محققين: احمد حطيط، فهمى

سعد؛ انتشارات عالم الكتب، بيروت - لبنان.

الاختصاص: مفيد، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، تصحيح و تعليقه: على اكبر غفارى، ١ ج،

انتشارات جامعه مدرسین، قم - ايران.

إرشاد القلوب: ديلمى، أبو محمد حسن بن محمد، ٢ ج، انتشارات الشريف الرضى، چاپ اول،

١٤١٢ هـ. ق، قم - ايران.

الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد: مفيد، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، تحقيق: مؤسس

آل البيت عليهم السلام، ٢ ج، انتشارات كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ايران.

الاستيعاب فى معرفة الأصحاب: أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر، تحقيق: على

محمد البجاوى، ٤ ج، انتشارات دار الجيل، چاپ اول، ١٤١٢ هـ. ق، بيروت - لبنان.

- أسد الغابة في معرفة الصحابة: جزرى، عزالدین بن الأثیر ابوالحسن على بن محمد، ٦ ج، انتشارات دار الفكر، ١٤٠٩ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- اسرار ملكوت: حسینی طهرانی، سیّد محمد محسن، ٣ ج، انتشارات مكتب وحی، ١٤٣٤ هـ. ق، چاپ دوّم، طهران - ایران.
- الإصابة في تمييز الصحابة: عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود، على محمد معوض؛ ٨ ج، انتشارات دار الكتب العلمية، ١٤١٥ هـ. ق، چاپ اول، بيروت - لبنان.
- أصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ترجمه و شرح: محمد باقر كمره‌ای، ٦ ج، انتشارات اسوه، ١٣٧٥ هـ. ش، قم - ایران.
- أضواء على السنة المحمدية: أبو رية، محمود، انتشارات البطحاء، چاپ پنجم.
- إعلام الوری بأعلام الهدی: طبرسی، فضل بن حسین، ١ ج، انتشارات اسلامیه، چاپ سوم، ١٣٩٠ هـ. ق، تهران - ایران.
- الأغانی: اصفهانی، أبو الفرج، ٢٥ ج، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ١٤١٥ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- الإقبال بالأعمال الحسنة في ما يعمل مرة في السنة: سیّد بن طاووس، علی بن موسی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، ٣ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ١٤١٨ هـ. ق، قم - ایران.
- الألفیه: ابن مالک الاندلسی، محمد بن عبدالله، انتشارات نوید اسلام، چاپ دوم، قم - ایران.
- الله شناسی: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمد حسین، ٣ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ چهارم، ١٤٢٦ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- الأمالی (صدوق): ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ١ ج، انتشارات کتابچی، چاپ ششم، ١٣٧٦ هـ. ق، تهران - ایران.
- الأمالی (مفید): مفید، محمد بن محمد (شیخ مفید)، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ دوّم، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ایران.
- الأمالی (طوسی): طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، تحقیق: مؤسسه البعثة، انتشارات دار الثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، قم - ایران.
- الإمام الصادق و المذاهب الأربعة: اسد حيدر، ٤ ج، انتشارات دار التعارف، چاپ پنجم، ١٤٢٢ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- امام شناسی: علامه آية الله حسینی طهرانی، سیّد محمد حسین، ١٨ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ١٤٢٨ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.

- الإمام على عليه السلام صوت العدالة الإنسانية: جرج جرداق، ۵ ج در ۱ مجلد، انتشارات دار الاندلس، چاپ اول، بيروت - لبنان.
- الإمامة و السياسة: ابن قتيبة دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، محقق: علی شیری، ۲ ج، انتشارات دارالأضواء، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- إمتاع الأسماع: المقریزی، تقی الدین احمد بن علی، محقق: محمد عبدالحمید النمسی، ۱۵ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. ق، بيروت - ایران.
- انساب الاشراف: بلاذری، أحمد بن یحیی، تحقیق: سهیل زکار، ریاض زرکلی؛ انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- انوار الملکوت: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مقدمه و ترجمه: سید محمدمحسن حسینی طهرانی، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- بحار الأنوار: مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (علامه مجلسی)، تحقیق و تصحیح: جمعی از محققان، ۱۱ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- البداية و النهاية: ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، ۱۵ ج، انتشارات دار الفکر، ۱۴۰۷ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- البلد الأمين و الدرع الحصین: کفعمی، شیخ ابراهیم بن علی، ۱ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- تاریخ الإسلام و وقایات المشاهیر و الأعلام: الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، ۵۲ ج، انتشارات دارالکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- تاریخ الخلفاء: السیوطی، جلال الدین، تحقیق: لجنة من الأدباء، ۱ ج، انتشارات مطابع حقوق اخوان، بيروت - لبنان.
- تاریخ الطبری: الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر، محقق: محمد ابولفضل ابراهیم، ۱۱ ج، انتشارات دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- تاریخ الیعقوبی: یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب، ۲ ج، انتشارات دار صادر، بيروت - لبنان.
- تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی، احمد بن علی، محقق: مصطفى عبدالقادر عطا، ۱۳ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر، محقق: علی شیری، ۷۰ ج، انتشارات دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ. ق، بيروت - لبنان.

- تحف العقول: ابن شعبه حرّاني، حسن بن علي، محقق: علي اكبر غفاري، انتشارات جامعة مدرسین، چاپ دوّم، ١٤٠٤ هـ. ش، قم - ایران.
- تذكرة الخواص: سبط بن جوزي، ج١، انتشارات الشريف الرضي، چاپ اول، ١٤١٨ هـ. ق، قم - ایران.
- تسليّة المجالس و زينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام): مجدي، محمد بن ابى طالب، مصحح: فارس حسون كريم، ج٢، انتشارات مؤسسة المعارف الإسلامية، قم - ایران.
- تفسير الصّافي: فيض كاشاني، ملاّ محمد محسن، تحقيق: حسين اعلمى، ج٥، انتشارات الصدر، چاپ دوّم، ١٤١٥ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسير العياشي: عياشي، محمد بن مسعود، محقق: هاشم رسولي محلاتي، ج٢، انتشارات المطبعة العلميّة، چاپ اول، ١٣٨٠ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسير القمي: قمي، علي بن ابراهيم، تحقيق و تصحيح: طيب موسوي جزائري، ج٢، انتشارات دار الكتاب، ١٤٠٤ هـ. ق، چاپ سوم، قم - ایران.
- التفسير الكبير (مفاتيح الغيب): فخر رازي، محمد بن عمر، ج٣٢، تحقيق: مكتب تحقيق دار إحياء التراث العربي، انتشارات دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان.
- تفسير جوامع الجامع: طبرسي، شيخ أبي علي فضل بن حسن، تصحيح و تعليقه و مقدمه: ابوالقاسم گرجي، ج٤، انتشارات دانشگاه طهران و مدیریت، چاپ اول، ١٣٧٧ هـ. ش، طهران - ایران.
- تقريب المعارف: ابوالصلاح حلبی، ج١، انتشارات الهدای، ١٤٠٤ هـ. ق، قم - ایران.
- تنقيح المقال (طبع رحلی): مامقانی عبدالله، ج٣، مطبعة المرتضويه، نجف اشرف - عراق.
- تهذيب الأحكام: طوسي، محمد بن الحسن (شيخ طوسي)، محقق: حسن الموسوي خراسان، ج١٠، انتشارات دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٠٧ هـ. ق، تهران - ایران.
- التوحيد: صدوق، أبي جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمی، تصحيح و تعليقه: سيد هاشم حسینی طهرانی، ج١، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ١٣٩٨ هـ. ق، قم - ایران.
- جامع البيان في تفسير القرآن: طبري أبو جعفر محمد بن جرير، ج٣٠، انتشارات دار المعرفة، بيروت، ١٤١٢ هـ. ق، اول.
- جامع السعادات: نراقي، محمد مهدي، تحقيق و تصحيح: سيد محمد كلانتر، ج٣، انتشارات الأعلمی، چاپ چهارم، بيروت - لبنان.
- الجامع الصغير: السيوطي، جلال الدين، ج٢، چاپ اول، ١٤٠١ هـ. ق.
- جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع: ابن طاووس، علي بن موسى، ج١، انتشارات الرضي، چاپ اول، ١٣٣٠ هـ. ق، قم - ایران.

- الجمال و النصره لسيد العتره في حرب البصرة:** مفيد، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، تحقيق: سيد علي مير شريفى، انتشارات مركز الاعلام الاسلامى، قم - ايران.
- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء:** الإصبهاني، أبو نعيم احمد بن عبدالله، ۱۰ ج، انتشارات دار الكتب العربى، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ هـ. ق، قاهره - مصر.
- الخرائج والجرائح:** راوندى، قطب الدين سعيد بن هبة الله، ۳ ج، انتشارات مؤسسه امام مهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ايران.
- الخصال:** صدوق، أبى جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى، تصحيح و تعليقه: على اكبر الغفارى، ۲ ج، انتشارات جماعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ هـ. ق، قم - ايران.
- الدرّ المنتور في تفسير المأثور:** سيوطى، جلال الدين، ۶ ج، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ايران.
- دعائم الإسلام:** ابن حيون، نعمان بن محمد مغربى، محقق: آصف فيضى، ۲ ج، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ. ق، قم - ايران.
- الدعوات (سلوة الحزين):** قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، ۱ ج، انتشارات مدرسه امام مهدي (عجل الله فرجه الشريف)، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق، قم - ايران.
- دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة:** البيهقى، أحمد بن الحسين، محقق: الدكتور عبد المعطى قلجعى، ۷ ج، انتشارات دار الكتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- دمع السجوم** ترجمة نفس المهموم: شعرانى، ابوالحسن، انتشارات هجرت، ۱۳۸۱ هـ. ش، قم - ايران.
- ديوان حافظ:** حافظ شيرازى، خواجه شمس الدين محمد، تحقيق: حسين پژمان، ۱ ج، انتشارات فروغى، چاپ سوم، ۱۳۶۶ هـ. ش، طهران - ايران.
- رسالة بديعه:** علامه آية الله حسينى طهرانى، حاج سيد محمد حسين، انتشارات علامه طباطبائى، مشهد مقدس، چاپ دوم ۱۴۲۳ هـ. ق.
- روح مجرد:** علامه آية الله حسينى طهرانى، حاج سيد محمد حسين، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائى، ۱۴۲۷ هـ. ق، چاپ نهم، مشهد مقدس - ايران.
- الروض الأنف فى شرح السيرة النبوية لابن هشام:** سهيلى، عبد الرحمن بن عبد الله، شارح: وكيل، عبد الرحمن، ۷ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربى، بيروت - لبنان.
- روضة الشهداء:** واعظ كاشفى، حسين.
- روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه (طبع القديمة):** مجلسى، محمد تقى بن مقصود على (مجلسى اول)، محققين: حسين موسوى كرمانى و على پناه اشتهااردى؛ ۱۴ ج، انتشارات مؤسسه فرهنگى اسلامى كوشا نبرد، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ايران.

- الروضة المختارة (شرح القصائد العلويات السبع): ابن أبي الحديد، انتشارات مؤسسة الأعلمي، ج١، بيروت - لبنان.
- الروضة في فضائل امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام: ابن شاذان قمي، ابوالفضل شاذان بن جبرئيل، محقق: علي شكرچي، انتشارات مكتبة الأمين، چاپ اول، ١٤٢٣ هـ. ق، قم - ايران.
- الرياض النضرة في مناقب العشرة: محب الدين طبري، ج٤، انتشارات دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤٢٤ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد: الصالحى الشامى، محمد بن يوسف، تحقيق: عادل احمد عبد الموجود، على محمد معوض؛ ج١٢، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- سعد السعود للنفوس منضود: ابن طاووس، على بن موسى، ج١، انتشارات دارالذخائر، چاپ اول، قم - ايران.
- السيرة الحلبية: حلى شافعى، ابوالفرج، ج٣ انتشارات دار الكتب العلمية، ١٤٢٧ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- السيرة النبوية: الحميرى المعارفى، عبدالملك بن هشام، محققين: مصطفى السقا، ابراهيم الأبيارى، عبدالحفيظ الشلبى؛ ج٢، انتشارات دار المعرفة، بيروت - لبنان.
- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار: ابن حيون، نعمان بن محمد مغربى، محقق: محمد حسين حسيني جلالى، ج٣، انتشارات جامعه مدرسين، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ. ق، قم - ايران.
- شرح فصوص الحكم: قيصرى، داود، با حواشى: ميرزا ابوالحسن جلوه نائينى، تحقيق و تصحيح: سيد جلال الدين آشتيانى، ج١، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ اول، ١٣٧٥ هـ. ش، طهران - ايران.
- شرح نهج البلاغة: ابن أبى الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، محقق: محمد ابوالفضل ابراهيم، ج١٠، انتشارات مكتبة آية الله المرعشى النجفى، چاپ اول، ١٤٠٤ هـ. ق، قم - ايران.
- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: حسانى عبيد الله بن احمد، انتشارات سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامى، تحقيق: محمدباقر محمود، چاپ اول، ١٤١١ هـ. ق، تهران - ايران.
- صحيح البخارى: بخارى جعفى، أبو عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة بن بزدرية، ج٨، انتشارات دار الفكر، ١٤٠١ هـ. ق، افست از طبع دار الطباعة العامرة بإستانبول.
- صحيح مسلم: قشبرى نيسابورى، مسلم بن حجاج بن مسلم، ج٨، انتشارات دارالفكر، بيروت - لبنان.
- ضحى الإسلام: أحمد أمين، ج٣، انتشارات الهيئة المصرية العامة للكتاب (ج ١ و ٢)؛ انتشارات مكتبة النهضة المصرية (ج ٣)، چاپ هفتم.

- الطبقات الكبرى: الهاشمي البصري، محمد بن سعد بن منيع، محقق: محمد عبدالقادر عطا، ٨ ج، انتشارات دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- ظهر الإسلام: احمد امين، انتشارات مؤسسه هنداوی، قاهره - مصر.
- عدة الداعي و نجاح الساعي: ابن فهد حلي، أحمد بن محمد بن فهد، تصحيح و تعليقه: احمد موحدی قمی، ١ ج، دار الكتاب الإسلامي، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب: حسني، ابن عنبه، ١ ج، انتشارات انصاريان، ١٤١٧ هـ. ق، قم - ايران.
- عيون الأثر في فنون المغازي و الشمائل و السير: ابن سيد الناس، ابو الفتح محمد، محقق: ابراهيم محمد رمضان، ٢ ج، انتشارات دارالقلم، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- عيون المعجزات: حسين بن عبدالوهاب، انتشارات مكتبة الداوری، چاپ اول، قم - ايران.
- الغارات: ثقفی، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، محقق: عبدالزهراء حسینی، ٢ ج، انتشارات دارالكتاب الإسلامي، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق، قم - ايران.
- الغدیر فی الكتاب و السنة و الأدب: امینی نجفی، عبد الحسين بن احمد (علامة امینی)، ١٠ جلد، انتشارات مركز الغدير، چاپ اول، ١٤١٦ هـ. ق، قم - ايران.
- الفتوح: ابن اعثم الكوفي، أبو محمد أحمد، تحقيق: علي شيري، ٩ ج، انتشارات دارالأضواء، چاپ اول، ١٤١١ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- فجر الإسلام: احمد امين، انتشارات دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان.
- الفرج بعد الشدة، تنوخي، محسن بن علي، مصحح: شالجي، عبود، ٥ ج، انتشارات دار صادر، بيروت - لبنان.
- فرحة الغری في تعيين قبر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في النجف: ابن طاووس، عبد الكريم بن احمد، ١ ج، انتشارات شريف الرضي، قم - ايران.
- الفصول المهمة في معرفة الأئمة عليهم السلام: ابن صباغ مالكي، ٢ ج، انتشارات دار الحديث، چاپ اول، ١٤٢٢ هـ. ق، قم - ايران.
- فضائل الشيعة: ابن بابويه، محمد بن علي، ١ ج، انتشارات أعلمی، چاپ اول، تهران - ايران.
- فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، إبن عقدة، احمد بن محمد، محقق: حرز الدين، عبد الرزاق محمد، ١ ج، انتشارات دليل ما، ١٣٨٢ هـ. ش، قم - ايران.
- في ظلال نهج البلاغة: مغنية، محمد جواد، ٤ ج، انتشارات كلمة الحق، چاپ اول، ١٤٢٧ هـ. ق.

- الكافي: كليني، أبو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، تحقيق: علي أكبر غفاري، ٨ جلد، انتشارات دار الكتب الإسلامية، چاپ سوّم، ١٣٨٨ هـ. ق، طهران - ایران.
- الكشّاف عن حقائق غوامض التنزيل: زمخشری، محمود، ٤ ج، انتشارات دار الكتاب العربي، چاپ سوم، ١٤٠٧ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- كشف الغمة في معرفة الأئمة: اربلي، علي بن عيسى، تحقيق و تصحيح: سيّد هاشم رسولي محلاتي، ٢ ج، انتشارات بني هاشمي، ١٣٨١ هـ. ق، چاپ اول، تبريز - ایران.
- كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيب (الخصائص الكبرى): السيوطي، جلال الدين، ٢ ج، انتشارات دار الكتاب العربي، ١٣٢٠ هـ. ق، حيدرآباد دکن - هند.
- كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: گنجی شافعی، محمد بن يوسف، ١ ج، انتشارات دار إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام، چاپ دوم، ١٤٠٤ هـ. ق، تهران - ایران.
- کنز العمال: المتقی الهندي، ضبط وتفسير: الشيخ بكری حیاني، تصحيح: الشيخ صفوة السقا؛ ١٦ ج، ١٤٠٩ هـ. ق، انتشارات مؤسسة الرسالة، بيروت - لبنان.
- لغت نامه دهخدا: دهخدا، علي أكبر.
- لهوف منظوم (معراج المحبة): تهراني، علي بن عبد الحسين، انتشارات دفتر نشر نوید اسلام.
- اللهوف: سيّد بن طاووس، علي بن موسى، ١ ج، انتشارات جهان، چاپ اول، ١٣٤٨ هـ. ش، طهران - ایران.
- مثنوی معنوی: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد بن حسين بلخي رومي، خط ميرخاني، ١ ج.
- مجمع البيان في تفسير القرآن: طبرسي، فضل بن حسن، ١٠ ج، مقدمه: محمدجواد بلاغي، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوّم، ١٣٧٢ هـ. ش، تهران - ایران.
- المحاسن: برقي، احمد بن محمد بن خالد، تحقيق و تصحيح: جلال الدین محدث، ٢ ج، انتشارات دار الكتب الإسلامية، ١٣٧١ هـ. ق، چاپ دوّم، قم - ایران.
- المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء: فيض كاشاني، ملا محمد محسن بن شاه مرتضى، تحقيق و تصحيح: علي أكبر غفاري، ٨ ج، انتشارات جامعه مدرسين، ١٤١٧ هـ. ق، چاپ چهارم، قم - ایران.
- المختصر في أخبار البشر تاريخ أبي الفداء: أبي الفدا وفات، ٧٣٢ انتشارات دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت - لبنان. ٤ جلد مكتبة اهل بيت
- المزار الكبير: ابن مشهد مقدّسي، محمد بن جعفر، ١ ج، محقق: جواد قيومي اصفهاني، انتشارات جامعه مدرسين، چاپ اول، ١٤١٩ هـ. ق، قم - ایران.
- مروج الذهب و معادن الجواهر: المسعودي، علي بن الحسين، ٤ ج، انتشارات دارالهجرة، چاپ دوم، ١٤٠٤ هـ. ق، قم - ایران.

- المزار، شهيد اول، الشهيد الأول، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (ع)، انتشارات مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، ١٤١٠ هـ. ق، چاپ اول، قم - ايران.
- المستجد من فعلات الأجواد: القاضي التنوخي، تحقيق: عنبي بنشره، محمد كردعلي؛ انتشارات محمد كردعلي، ١٩٧٠ م.
- مستدرک سفینه البحار: نمازی شاهرودی، علی، ٩ ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ١٤١٨ هـ. ق، قم - ايران.
- المستدرک: الحاكم النيسابوري، ٤ ج، إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلي.
- مسند أحمد: أحمد بن حنبل، ٦ ج، انتشارات دار صادر، بيروت - لبنان.
- مشارك أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام: حافظ برسي، رجب بن محمد، تصحيح و تحقيق: علي عاشور، ١ ج، انتشارات أعلمی، چاپ اول، ١٤٢٢ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- مشرق الشمسین و اكسير السعادتین: شيخ بهائي، محمد بن حسين، محقق: رجائي، مهدي، معلق: خواجهي، اسماعيل؛ ١ ج، انتشارات آستانة الرضوية المقدسة، مجمع البحوث، ١٣٨٧ هـ. ش، مشهد مقدس - ايران.
- مصباح المتهجد: طوسي، أبي جعفر محمد بن حسن، ١ ج، مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ هـ. ق، چاپ اول، بيروت - لبنان.
- المصباح: العاملی الكفعمی، شيخ تقی الدین ابراهيم بن علی، انتشارات الرضى.
- المصنّف: الكوفي، ابن أبي شيبة الكوفي، ٨ ج، محقق: سعيد للعام، انتشارات دارالفكر، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- المصنّف: الصنعاني، عبد الرزاق، ٣ ج، تحقيق وتخریج وتعليق: حبيب الرحمن الأعظمی، انتشارات منشورات المجلس العلمی.
- مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: محمد بن طلحة شافعي، ١ ج، انتشارات البلاغ، چاپ اول، ١٤١٩ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- معاد شناسی: علامه آية الله حسينی طهرانی، حاج سيّد محمدحسين، ١٠ ج، انتشارات نور ملكوت قرآن، ١٤٢٣ هـ. ق، چاپ يازدهم، مشهد مقدس - ايران.
- معالي السبطين: الحائري، الشيخ محمد مهدي، ١ ج، انتشارات صبح صادق، ١٤٢٥ هـ. ق.
- معاني الأخبار: ابن بابويه، محمد بن علي، محقق: علي اكبر غفاري، ١ ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ. ق، قم - ايران.
- معجم البلدان: ياقوت حموي بغدادی، ٧ ج، انتشارات دار صادر، بيروت، چاپ دوم، ١٩٩٥ م.

- المعرفة و التاريخ: فسوى، يعقّب بن سفيان، محقق: عمرى، اكرم ضياء، ٣ ج، انتشارات مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- المغازى: الواقدى، محمد بن عمر، محقق: مارسدن جونز، ٣ ج، انتشارات مؤسسة الأعلمی، چاپ سوم، ١٤٠٩ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- مقاتل الطالبين: الإصفهاني، أبي الفرج عليّ بن الحسين، محقق: سيد احمد صقر، انتشارات دار المعرفة، بيروت - لبنان.
- مكارم الأخلاق: طبرسى، حسن بن فضل، ١ ج، انتشارات شريف رضى، چاپ چهارم، ١٤١٢ هـ. ق، قم - ايران.
- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، ٤ ج، انتشارات علامه، چاپ اول، ١٣٧٩ هـ. ق، قم - ايران.
- المناقب، خوارزمي، موفّق بن احمد، ١ ج، انتشارات جامعه مدرسين، چاپ دوم، ١٤١١ هـ. ق، قم - ايران.
- المنتظم فى تاريخ الأمم و الملوك: ابن الجوزى، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، مصطفى عبد القادر عطا؛ ١٩ ج، انتشارات دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٢ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- منتهى الآمال فى تواريخ النبى و الّ: قمى، شيخ عباس (محدث قمى)، ٣ ج، انتشارات دليل ما، چاپ اول، ١٣٧٩ هـ. ش، قم - ايران.
- مهج الدعوات و منهج العبادات: ابن طاووس، سيد عليّ بن موسى، محقق: ابوطالب كرماني، محمد حسن محرّر؛ انتشارات دارالذخائر، چاپ اول، ١٤١١ هـ. ق، قم - ايران.
- المواعظ العددية: الحسينى العاملى، محمد بن حسن (شيخ حرّ عاملى)، ١ ج، انتشارات طليعة النور، چاپ اول، ١٣٨٤ هـ. ش، قم - ايران.
- الميزان فى تفسير القرآن: علامه طباطبائي، سيد محمد حسين، ٢٠ ج، انتشارات دار الكتب الاسلامية، چاپ دوم، ١٣٩٤ هـ. ق، قم - ايران.
- ناسخ التواريخ: سپهر، ميرزا محمد تقى، ٤ ج، انتشارات كتابخانه اسلاميه، چاپ سوم، ١٣٦٨ هـ. ش.
- نفس المهموم فى مصيبة سيدنا الحسين المظلوم عليه السلام: قمى، شيخ عباس (محدث قمى)، تحقيق: رضا استادى، انتشارات مكتبه بصيرتى، ١٤٠٥ هـ. ق، قم - ايران.
- النهاية فى غريب الحديث و الأثر: ابن اثير جزرى، مبارك بن محمد، محقق و مصحح: محمود محمد طناحى، ٥ ج، انتشارات اسماعيليان، چاپ چهارم، ١٣٦٧ هـ. ش، قم - ايران.

- نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار صلی الله علیه و آله و سلم: شبلینجی، مؤمن بن حسن، ۱ج، انتشارات رضی، قم - ایران.
- نور ملکوت قرآن: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۴ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوم، ۱۴۲۷ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- الوافی بالوفیات: الصغدی، ۲۷ج، تحقیق: أحمد الأرنؤوط، ترکی مصطفی؛ انتشارات دار إحياء التراث، بیروت - لبنان.
- وقعة الجمل: الحسینی المدني، ضامن بن شدقم، تحقیق: السيد تحسين آل شبيب الموسوی، ۱ج، ۱۴۲۰ ه.ق.
- وقعة صفین: نصر بن مزاحم، محقق: عبدالسلام محمد هارون، ۱ج، انتشارات مكتبة آية الله المرعشي النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق، قم - ایران.
- ولایت فقیه در حکومت اسلام: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، تنظیم و گردآوری: حاج شیخ محسن سعیدیان و شیخ محمدحسین راجی؛ ۴ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوم، ۱۴۲۸ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- ینابیع المودة لذوی القربی: قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ۴ج، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۲۲ ه.ق، قم - ایران.
- یوم الإسلام: احمد امین، انتشارات هندوای، قاهره - مصر.

آثار منتشره

باسم الرحمن الرحيم

دوره علوم و مبانی اسلام تشیع

آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:

رسالة طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
اربعین در فرهنگ شیعه

اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله

اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
مقدمه و تعلیقات بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تعلیقات بر «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی

مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مَهْدَب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

مقدمه و تصحیح آیین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

حیات جاوید: شرحی بر وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام در حاضرین

گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

مقدمه و تعلیقات بر **سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج
سیّد محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیة

عنوان بصری

مهر تابناک

مقدمه و ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سیّد
محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

نوروز در جاهلیت و اسلام تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام
مقدمه و تصحیح «**سالک آگاه**: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء» از حضرت علامه آیه الله
العظمیٰ حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

نفحات انس: انسان کامل در فرهنگ شیعه

فقاہت در تشیع نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

مقدمه و تصحیح «**شرح فقراتی از دعای افتتاح**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سیّد
محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

مقدمه و تصحیح «**شرح فقراتی از دعای ابوحمزہ ثمالی**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج
سیّد محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

مقدمه و تصحیح «**مبانی تشیع**: اباحت اعتقادی» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سیّد
محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

مقدمه و تصحیح «**مناقب اهل بیت علیهم السلام**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سیّد
محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

آموزه های معرفت: شرح دعای ابوحمزہ ثمالی

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم

رساله عمره مفرده: بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده

۱. تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط
مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنانی هابی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری
قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جُنگ های خود ثبت نموده بودند. این
دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی و اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه‌ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

شرح فقراتی از دعای افتتاح: کتاب حاضر، حاصل ده جلسه برجای مانده از فرمایشات حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - در شرح دعای شریف افتتاح است، که در شب‌های ماه مبارک رمضان در جمع رفقا و شاگردان سلوکی خویش، به شرح و تبیین اسرار و نکات عرفانی و توحیدی این دعای عالیة المضامین پرداخته بودند.

شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی: این کتاب شرح و ترجمه‌ای است شیوا و دلنشین با محتوای عرفانی - اخلاقی پیرامون دعای شریف ابو حمزه ثمالی، که حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در شب‌های ماه مبارک رمضان در مسجد قائم ایراد فرموده بودند، که پس از تصحیح و تحقیق، در دو مجلد تبویب گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت‌نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی‌هایی است که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - طی سالیان متمادی برای اعزّه و أحبّه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید بیان فرمودند، که شرح مبسوط آن تحت عنوان *اسرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

آموزه‌های معرفت: این اثر شرح دعای عظیم الشان ابو حمزه ثمالی می باشد که مؤلف محترم طی سالیان متمادی برای طالبین معرفت ایراد فرموده‌اند و در آن به شرح و تفسیر مضامین عرش بنیان دعا و تشریح موانع سیر و تبیین وضعیّت و اوصاف بندگان و کیفیت ربط بین خلائق و پروردگار در مقام عبودیت پرداخته‌اند.

۲. اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصداقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می باشد که در مناسبت‌های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده‌اند، که به همراه مقدمه و تعلیقات و تصحیحات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳. فلسفه و عرفان و کلام

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است، که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبیین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک اِلی الله است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لبّ اللباب در سیر و سلوک اُولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سرّه - نگارش یافته است.

این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه‌برانگیز و حتی خارج از حیطة مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است که به جهت تبیین و توضیح بیشتر حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

مبانی تشیع: این اثر حاصل هشت مجلس از بیانات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در باب مباحث اعتقادی تشیع می باشد که طی آن برخی از مباحث کلامی مانند جبر و اختیار و خیر و شرّ و... از منظر عارفان الهی الهی بیان گردیده است.

۴. فقه و اصول

رساله طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقهت و اجتهاد، که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

ترجمه صلاة الجمعة: این کتاب توسط مجمع تحقیق مکتب وحی، تحت اشراف معلق محترم منتشر شده است.

رساله اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلّی در حوزه علمیه نجف، به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می‌باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق، متحیرکننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده‌اند.

این کتاب با عنوان *الدّر النضید فی الاجتهاد و التقلید* به عربی نیز منتشر شده است.

فقهت در تشیع: اساس و بنیان این کتاب عبارت است از خاتمه‌ای که مؤلف محترم بر کتاب اجتهاد و تقلید والد مکرمشان نگاشته‌اند، که بنا بر اهمیت موضوع به صورت کتابی مستقل با مقدمه‌ای مفصل در باب شرایط مرجعیت و افتاء و وظایف مراجع تقلید تدوین گردیده است. کتاب حاوی دیدگاه اهل معرفت در این باب است.

نوروز در جاهلیت و اسلام: این اثر تحقیقی است پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام، که مؤلف محترم از منظر عقل و شرع و بر اساس مبانی و مطالب والد بزرگوارشان، به تحلیلی شیوا و جامع درباره نوروز و بدعت‌های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته‌اند.

رساله عمره مفرده: این رساله درباره عدم مشروعیت تکرار عمره مفرده در کمتر از یک ماه می‌باشد، که حاصل بیانات مؤلف محترم در درس خارج فقه بوده است.

۵. تاریخی و اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده است که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهدا علیه السلام است.

این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

مناقب اهل بیت علیهم السلام: این اثر شامل ۷ مجلس از بیانات گهربار حضرت آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در باب مناقب اهل بیت، به خصوص امیرالمؤمنین و امام هادی علیهم السلام است که طی آن شمه‌ای از تاریخ و خصوصیات آن حضرات بیان شده است.

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم: این اثر حاصل مجالس مؤلف محترم در بیان تاریخ اسلام با رویکرد تحلیل و بررسی تاریخ پیامبر اکرم و تأثیر آن بر نگرش انسان به معارف شریعت می‌باشد، که در زمان حیات والد معظمشان، حضرت علامه آیه الله حاج سیدمحمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - ایراد شده و در سه مجلد تبویب گردیده است.

۶. یادنامه و تذکره

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان الشمس المنيرة به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت‌های مختلف از شمه‌ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیة - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده‌اند، که این مطالب ارزنده در مجموعه‌ای جمع‌آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گرفته است.

نفحات انس: این نوشتار بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - حفظه الله - در تبیین شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد، که به طرح دقیق آموزه‌های اصیل عرفانی، به خصوص بحث انسان کامل و حجیت سیره و فعل ولی مطلق الهی و ملازمت روحی و معیت او با ائمه اطهار علیهم السلام می‌پردازد.

۷. دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و موبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - حفظه الله - طبع گردیده است. **أهمّ مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:**

جلد اوّل: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوّم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوّم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علما و شخصیت‌های تأثیرگذار.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).

جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

جلد چهاردهم: فهارس عامه این موسوعه (آیات، روایات، اشعار، اعلام و...).

نرم افزار

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - و حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی - رضوان الله علیه - و مجموعه تألیفات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - می‌باشد.